

سیری در آثار فرهنگی روزگار ما

جلد اول

سخنوران صاحب‌دل

(هفت شهر سخن)

www.enayatshahrani.com

تألیف: دکتر عنایت‌الله شهرانی

اهتمام: وحدت‌الله درخانی

مشخصات کتاب:

◀ نام کتاب: سخنوران صاحب‌دل (هفت شهر سخن)

◀ مؤلف: دکتور عنایت الله شہرانی

◀ مہتمم: وحدت اللہ درخانی

◀ تیراژ: ہزار نسخہ

◀ ناشر: کانون فرہنگی قیزیل چوپان

◀ سال چاپ: ۱۳۹۷ ہ ش

◀ محل چاپ: کابل - افغانستان

www.enayatshahrani.com

حق چاپ برای مؤلف محفوظ است!

اسم الحسن البصر

www.enayatshahrani.com

اهداء:

به کسانی که بی آلايشانه بدون در نظر داشت
منافع شخصی به احیاء و غنای فرهنگ
افغانستان خدمت مینمایند.

www.enayatshahrani.com

سیری در آثار فرهنگی روزگار ما

عرض مرام:

بعد از حملهٔ ناجوانمردانهٔ به اصطلاح طرفداران کمونست ها، همسایهٔ بزرگ یا کشور شوراها (روسهای بالشویک یا استعمارگر قرن بیست) در خاک مردم افغانستان به میلیون ها باشنده گان در ممالک همسایه و دور از آن ها یعنی قاره ها هجرت نمودند.

البته جانبازان زیاد در مقابل جنایتکاران روسی مقاومت ها کردند و جانهای عزیز خود را از دست دادند ولی قضا کار خود را میکرد، آنقدر مردم معصوم و بیگناه و حتی دور از سیاست شهید شدند که یکی از وقایع عمدهٔ ناگوار تاریخ بشمار می رود.

کاروان های مهاجرین یکی پی دیگر بسوی جهان نامعلوم در حرکت بودند هیچ کس نمیدانست که آیندهٔ شان، آینده اطفال شان و وطن دومی شان کجا و چه قسم خواهد بود.

یکتعداد آوارگان بشکل رسمی، یکتعداد دیگر بصورت مخفی و قاچاق و صدها راه دیگر در هر دیاری به زنده گی آغاز کردند.

تا جائیکه معلوم گردید در همه جایهائی که مردم افغانستان متوطن شدند فعالیت ضد روسی را انجام میدادند، ده ها جریده، ده ها مجله، و کتابها را به نشر سپردند.

هیچ مملکتی در باره آزادی مردم افغانستان دلسوزی واقعی نداشتند، طور مثال حکومت پاکستان که ظاهراً مجاهدین و رهبران جهاد را در وطن شان راه دادند، با تمام معنی هدف شان واضح و هویدا بود و اینک بعد از آزادی افغانستان هر انسان با شعور و آگاه میبند که چرا در حریم افغانستان اینقدر تخریبات و ناآرامی ها را انجام میدهند؟ و هکذا همسایه های دیگر.

در سال (۱۹۷۶ مسیحی) نگارنده این سطور از طریق سکالرشیب فولبرایت، جهت تحصیلات در دانشگاه اریزونا رفته و سند تحصیلی را بدست آورده بودم. هنگام هجرت در پاکستان در دفتر مهاجرین امریکا در اسلام آباد من هم عارض شدم تا پناهگاهی را در امریکا با فامیلم بدست بیاورم، به جهت اینکه در امریکا تحصیل کرده بودم چانس قبولی من زیاد بود، چونکه یکی از شرایط امریکایی ها به خاطر قبولی تحصیل در آن مملکت بشمار می آمد.

از قدیم گفته اند «ما در چه خیال و فلک در چه خیال است»، زمانیکه قاضی امریکایی از وظیفه من در افغانستان پرسان کرد، گفتم که وظیفه ام پروفیسوری بود، قاضی فوراً قلم را برداشته و میخواست به رفتن من و فامیل امر و یا اجازه بدهد، یکنفر از برادران که ترجمانی میکرد به بسیار وارخطایی و عجله گفت که چقدر عاجل به این شخص موافقه و اجازه رفتن به امریکا را میدهی؟ خوشبختانه قاضی به دو دلیل که یکی تحصیل یافته امریکا و دیگر وظیفه مقدس تدریس در پوهنتون، به اعتراض آن شخص نامرد و بد روادار وقعی نگذاشت و کار ما را اجرا نمود.

یک اصطلاح را از سابق شنیده بودیم که می‌گفتند: «ما افغانها اتفاق کرده ایم که بی اتفاق باشیم»، آن جوان ناجوان از جمع برادران وردک بود، ولی افسوس من بدان بود که ما به هموطنان مسلمان خود حتی به خاک بیگانه هم رواداری نداریم.

در امریکا یک جریده بسیار مشهور بنام «امید» بمدریت آقای محمد قوی کوشان هفته وار به نشر میرسید و من در آن جریده همکاری زیاد میکردم. این همکاری من باعث آن شد که در سرتاسر دنیا هرکسی کتابی مینوشت با من در تماس میشد و میفرمود که بکتابش بعد از مطالعه نظریه بنویسم.

به چندین دلیل باید تقریظ مینوشتم و ضرور نیست که آن همه دلایل را برشته تحریر بیاورم و همه میدانند که دوستان از روی رواداری و اعتماد این خواهش را میکردند لذا در جمله همه وظایف نویسنده گی ام به تقریظ نویسی آغاز کردم و این وظیفه به حدی وسعت کرد که شاید در بین هفتاد تا هشتاد تقریظ تحریر کرده باشم و تا جائیکه تصور مینمایم هیچ کسی تا کنون به قدر این کمینه تقریظ ننوشته باشد.

بالاخره تقریظ ها، تبصره ها و نظریات این عاجز در بسیاری آن کتب بچاپ رسید، بعضی ها که موفق به چاپ دوم کتاب خود نشدند مضامین من در جراید و مجلات بطبع رسانیده میشد.

دو سه سال پیشتر این کمینه بفکر آن شدم که تقریظ ها را از کتب و مجلات و اخبار جمع نمایم و همه را بشکل یک کتاب بسازم، و اینک بعد از جمع آوری

دیدم که همه در یک جلد جای نمیشدند مگر در دو- سه جلد مختلف گذاشته شوند و اکنون بعد از ترتیب به جلد‌های مختلف تقسیم گردید.

عنوان سلسله مقالات را «سیری در آثار فرهنگی روزگار ما» گذاشتیم، مقالات دیگر را که رابطه به بررسی یا معرفی کتابها نداشت به عنوان های دیگر چون «سوگنامه ها»، «مناقشات» و غیره انتخاب نمودیم.

فهرست مطالب

- مقدمه ج
- علامه استاد خلیل الله خلیلی ۱
- استاد خلیل الله خلیلی دانشمند بزرگ معاصر افغانستان ۱
- چرخ فلک، از شهزاده گی تا یتیمی و از یتیمی تا ندیمی ۷
- مقدمه در چاپ مجدد ۱۳
- پیشگفتار، اقتباس از کتاب «یمگان» نوشته استاد خلیلی با تحشیه و تعلیق
دکتر شهرانی ۲۵
- علامه استاد صلاح الدین سلجوقی ۳۷
- استاد صلاح الدین سلجوقی و کتاب افکار شاعر ۳۸
- علامه استاد عبدالحی حیبی ۶۲
- استاد دکتور عبدالاحمد جاوید ۷۰
- یادنامه استاد عبدالاحمد جاوید ۷۱
- نوروز خوش آئین ۹۲
- پروفیسور استاد میا حسن مجددی ۱۰۲
- استاد مولوی خال محمد خسته ۱۲۴
- استاد محمد کریم کابلی ۱۳۵

- استاد محمد صدیق روهی ۱۶۹
- استاد فضل الرحمن فاضل ۱۸۱
- نکاتی چند در باره چاپ چهارم خاطرات ظفر احسن آبییک، با تعلیقات و حواشی و ترجمه آقای فاضل ۱۹۳
- استاد محمد یاسین نسیمی ۲۰۹
- پروفیسور ذبیح الله التزام ۲۲۱
- استاد برهان الدین نامق ۲۳۶
- با برنامه بابر میرزا، به ترجمه استاد نامق ۲۴۵
- ناجیه کریم قیومی ۲۶۴
- داکتر شکرالله کهگدای ۲۷۱
- داکتر محمد اسماعیل سلطانی ۲۸۱
- داکتر فیض الله ایماق ۲۹۷
- جلال نورانی ۳۲۶
- چهره های جاودان ۳۴۲

مقدمه

این کتاب به ادامه دو کتاب پیشتر بنامهای «هفت شهر هنر» و «هفت شهر عشق» بنام «هفت شهر سخن» تهیه و ترتیب گردیده است.

دانشمندان و ادبای بزرگ چه در تاریخ و چه بدوره معاصر افغانستان زیاد میباشند، یکتعداد آنها با گذشت زمانه ها از یادها رفته و فراموش شده اند ولی

خوشبختانه یک عده در یادها بوده و آثار جاودان شان بدست ها قرار دارد.

مجموعه هذا مشتمل از مقالات نویسنده این سطور میباشد که در سالهای مختلف به اثر خواهش دوستان و نویسندگان ویا از روی علایق شخصی نوشته

و در نشریه های مختلف یکتعداد آن بطبع رسیده است.

همه این نوشته از دید شخصی بوده از روی مطالعات و تألیفات و یادداشت

های دانشمندان میباشد که در قید تحریر آورده شده است.

استاد خلیل الله خلیلی مؤلف کتاب «فیض قدس» در نثر و نظم بینظیر و سرآمد

در ادب فارسی میباشد، استاد صلاح الدین سلجوقی مؤلف کتاب «افکار شاعر»،

«نقد بیدل»، استاد عبدالحی حبیبی مؤلف کتابهای تصوف، ادبیات پشتو و صاحب

سبک در فارسی، استاد دکتور جاوید استاد شهیر و نامدار ادبیات فارسی، استاد

غلام حسن مجددی، مؤلف کتاب «بیدل شناسی»، استاد محمد صدیق روہی از نویسندہ گان سترگ پشتو، استاد مولوی خال محمد خستہ مؤلف «یادی از رفتگان» و منشی اعلیٰ تصحیح کلیات بیدل، استاد محمد کریم کابلی حافظ کلام اللہ شریف و صاحب دیوان، صاحب‌دل فرزانه استاد فضل الرحمن فاضل، استاد محمد یاسین نسیمی، پروفیسور استاد ذبیح اللہ التزام، استاد برہان الدین نامق مترجم برازندہ و ادیب فرزاندہ، ناجیہ جان کریم قیومی شاعرہ زیبا کلام و صاحب چندین دیوان، جناب داکتر شکراللہ گھگدای، محترم داکتر محمد اسماعیل سلطانی، جناب داکتر فیض اللہ نہال ایماق و جلال نورانی.

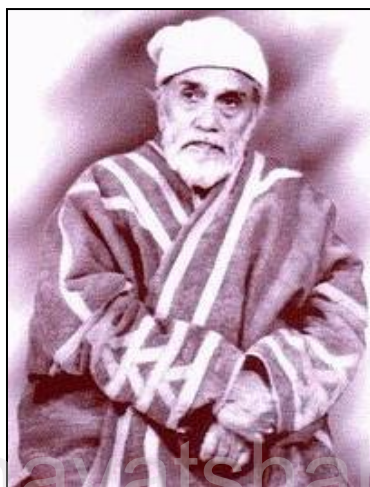
تقریظ ہای دیگر کہ توسط این قلم تحریر یافتہ غالباً بہ بیش از ہفتاد بالغ میگردد کہ بعدہا با لطف خداوندی در چند جلد ترتیب دادہ خواہد شد.

با عرض حرمت

عنایت اللہ شہرانی

استاد خلیل الله خلیلی

دانشمند بزرگ معاصر افغانستان



الهی خلوت دل خانه کیست

حدیث عاشقان افسانه کیست

میگویند مادر دهر در هر صد سال فرزندی را به امر الهی بدنیا می‌آورد که در میان دنیائیان روشنایی و درخشنده گی ستاره اش بیشتر و درخشنده تر از دیگر جهانیان است.

ای بسا مردمیکه بخاطر زیبا جلوه دادن مقاله و مضمون درباره شخصی از یتیمی، از اسیری و از بیکسی و خواری و ذلالت او حکایه میکنند و بعداً میگویند که شخص مذکور با دانش و لیاقت خود جهانی را تحت تأثیر آورد. درحالیکه یتیمی و بیکسی و خواری و ذلت شخص در حقیقت دبستان نیست که خدا بر آن

بنده خویش تأسیس نموده است و آن مکتب خداست که شخص مورد به توجه خاص خداوند سبق میخواند و مکاتب دیگر درس‌خانه‌های میباشند که بنده گان آنرا برای تنویر شاگردان تهیه داشته اند.

مکتبی را که خداوند تأسیس میکند با مکتب بنده مقایسه نمیشود، به همان گونه شاگردیکه از مدرسه خداوند درس می آموزد با شاگردیکه نزدیک بنده زانو زده از هم تفاوت دارند.

استاد خلیل الله خلیلی یکی از آن شاگردان طبیعی است که خداوند آموزش را بر وی امر فرموده و هر چند که او بزرگتر شده میرفت مشکلات گذشته او کوچک تر میشد و این یک فرضیه طبیعت است که در موقف بشریت سهولت ها و یا مشکلات نظر به قضا و قدریکه خداوند بر آن لازم دیده است تعیین میگردد.

بمردمان عادی یک مریضی کوچک، یک ناکامی صنفی و یا یک مایوسی عشق ظاهری بسیار بزرگ جلوه میکند و از همان است که آن اشخاص نمیتوانند بکارهای بسیار بزرگ دست زنند و یا بگونه انگشت شمار در جامعه جلوه کنند.

استاد خلیلی در آوان طفولیت با قطع طوالت سخن از شهزاده گی به آواره گی رسید ولی این سابقه در مقابل او چنان خورد نمود که امروز استاد در قطار دنیائیان بزرگ تاریخ جلوه گر شد.

زمانی بود که استاد خلیلی در باره مقام والای سنایی غزنوی، مولانای بلخی، حضرت بیدل، ناصر خسرو بلخی و امیر خسرو بلخی دهلوی مینوشت و نه تنها

خودش غرق مقام معنوی هر یک بود بلکه هم‌نوعان خویش را نیز با نوشته‌های عرفانی و علمی خویش بمقام و منزلت آنها آشنا میگردانید.

امروز ما بعدی‌ها حضرت استاد خلیلی را دانستیم و دریافتیم که او خود در زمره آن چهره‌های جاویدان تاریخ قرار داشته‌اند و صد حیف که نتوانستیم بوقت حیاتش آنچه را استفاده کنیم که اکنون بدان پی نمی‌بریم.

استاد خلیل الله خلیلی تنها شاعر نبود که دیوانی را از او ترتیب دهیم، تنها نثرهای ادبی نمی‌نوشت که او را نثر نویس بشمریم، تنها عارف وارسته و صاحب‌دل نبود که او را در جمله عرفا قرار دهیم و او تنها عالم نبود که عالمش بدانیم بلکه همه آنچه را ذکر کردیم بود و سپس نمیتوانیم به وی نامی و یا لقبی را بدهیم. من هرگز به این گناه خود را مبتلا نخواهم کرد که خلیلی^(رح) را با بزرگان تاریخ افغانستان و یا فارسی‌زبانان مقایسه و یا مقابله کنم بلکه باید درباره خودش حرف بزنم که او کیست و چه‌ها کرد اندرین دنیای ناپایدار و بی‌وفا.

من هرگز نخواهم گفت که خلیلی بهتر از فرخی سیستانی، ملک الشعراء عنصری، دقیقی بلخی، شهید بلخی، جامی^(رح)، علیشیر نوایی، لطفی هروی چغتایی، منجیک ترمذی و یا رودکی (پدر شعر تاجیکی) و غیره بود، بلکه این را می‌گویم که حضرت استاد خلیلی چه تفاوتی از این همه بزرگان خواهد داشت؟

آنگاهیکه با خلیلی صحبت از فرخی میرفت او چنان حرف میزد که گویی بدربار قاید بزرگ اسلام محمود سالار غزنوی با فرخی شعر جنگی کرده و از لیاقتش واقف است، زمانیکه یاد از سنایی میشد، اشک از چشمان خلیلی میریخت

و از حالت عادی بشکل غیر عادی جلوه گر میشد و اگر یاد از بیدل میشد، خلیلی توان سخن گفتن را از دست میداد و از هوش بیهوش میگشت.

من نگارنده این سطور زمانیکه می‌شوم کسی درباره استاد خلیلی مینویسد و او را شاعر وارسته این عصر می‌شمارد در حیرت فرو می‌روم و بقضاوت او اعتناء نمی‌کنم، آیا کسی پیدا خواهد شد که نثر استاد را از نظمش پائین بداند؟

نثر استاد خلیلی بحدی بلند و عالی است که نثر او را میتوان مقام اول نثر نویسی داد. و چون نظم او در میان همه اهل علم و دانش و ادب معروف است از آن سبب قضاوت من در خصوص نظم و نثر اینست که بگویم نظم و نثر او هر دو بهترین است و یا اینکه بخاطر فیصله موضوع اینطور می‌گویم که نظمش از نثرش بهتر است و نثرش بهتر از نظمش میباشد. از جانب دیگر نثر استاد خلیلی ساده ترین نثرهاست، استاد خلیلی اصلاً در نثر نویسی مشکلی ندارد و مملکت نثر او در زیر قدرت قلم او بخوبی می‌چرخد، هر چه که می‌خواهد بنویسد همانطور در قلمش می‌آید و چنان می‌آید که در مغز و استخوان خواننده جای می‌گیرد.

بیائید از نظم و نثر استاد خلیلی بگذریم و به عرفان او نظر اندازیم.

اگر خلیلی عارف وارسته و بزرگ نیست چرا با عرفاء رابطه داشت و اگر صاحب‌دل نیست چرا عمرش را در خدمت تحریر بر صاحب‌دلان سپری کرد، استاد در راز و نیاز با خداوند عالمیان می‌گوید که اینک می‌خوانیم و توجه کنید که آیا او عارف است و یا شخص عادیت:

الهی هرچه شایانست آن کن
نمیگویم چنین کن یا چنان کن
چه داند بنده اسرار خداوند
خدا را هرچه می زبید همان کن



الهی خلوت دل خانه کیست
حدیث عاشقان افسانه کیست
اگر گنجینه عشقت نباشد
دل معمور ما ویرانه کیست

تألیف کتاب های «نی نامه»، «از بلخ تا قونیه»، «فیض قدس»، «احوال و آثار حکیم سنایی» بخوبی می‌رساند که استاد بزرگ ما استاد خلیلی عارف بزرگ بودند و وا دروغا که اکنون در میان ما نیستند و خوشبخت تر از ما دنیائیان می‌باشند که پیش از ما به «او» پیوستند و بمرام شان رسیدند.

اگر استاد خلیلی مسلمان متعهد نیست، پس کیست؟ اواخر پربار حیات خویش را وقف جهاد ساخت و آنچه که توانست با حربۀ قلم جهاد بر حق کرد و جهانی را بشور آورد و جهاد فریضۀ خداوند است. استاد پانزده جزو اول قرآن مبارک را بزبان ساده دری تفسیر کابل یاری داد و در رأس هیئت مفسرین کرام قرار داشت.

شنیدم که آنگاهیکه استاد به کعبه میرفت مجذوب و دیوانه میگشت از خود بی خود میشد و بدور کعبه چنان می‌چرخید که پای از پای می افتاد و گویند که چیغ ها میزد و گریه ها سر میداد، استاد دمیکه بطواف مراسم حج فرضی رفته بود گفتند که او را و حرکت او را کسی نمیدید، پروانه وار به سرعت طواف میکرد و

چشمان او بطرف آدمیان نمیدید گویی که او نقطه‌ی بی را دیده بود و میخواست به آن پیوندد و این حج استاد مشابَهتی به حج حضرت جامی دارد.

اگر استاد خلیلی عالم متبحر و محقق بزرگ و وطن نیست پس چطور او چهل و پنج اثر بشمول رساله «ایاز از نظر صاحب‌دلان» بنویسد، کتاب «سلطنت غزنویان» در دو جلد و کتاب «هرات» در سه جلد و دیگر آثارشان هر یک ارزش یک جهان را نزد علما دارد.

اگر استاد دانشمند و فضیلت مآب نیست چرا آثار عربی دارد و به آن زبان توانسته بنویسد. آیا کتاب‌های «ینوع الاعجاز» و یا «ابن بطوطه فی افغانستان» وغیره از او نیست؟

من با گفتار فوق از وصف استاد عالیقدر و عالیشان خلیلی احساس عجز میکنم زیرا «من چه گویم وصف آن عالیجناب».

از اینکه جامعه هند بزرگداشت بزرگترین سخنور معاصر افغانستان استاد خلیل الله خلیلی را بر پا میدارند و شخصیت با عظمت وی را بمردمان با فرهنگ هندوستان معرفی میدارند در حقیقت از دانایی و با وفایی کار میگیرند و خدمات حضرت استاد خلیلی را در مقابل خدمت به تاگور و علامه اقبال بر میگردانند.

در ختم این گفتار مختصر لازم بیاد آوری میدانم که برادر دانشمند و عالم مقتدر هندوستان استاد پروفیسور س. ج. قاسمی را که توجه به مرد بزرگ افغانستان کرده اند و بر جامعه و مردم افغانستان منت گذاشتند تشکر مینمایم. خداوند جناب پروفیسور قاسمی رئیس شعبه فارسی دانشگاه دهلی را اجر جمیل ببخشد.^(۱)

^۱ - نوت: این مقاله در کانفرانس بین المللی دانشگاه دهلی جهت سهم گیری به بزرگداشت از استاد خلیلی تحریر و فرستاده شده است.

دکتر عنایت الله شهرانی

چرخ فلک

از شهزاده گی تا یتیمی و از یتیمی تا ندیمی

کار دنیا بسکه مشکل بود عقبی ریختند

و عده امروز خون شد رنگ فردا ریختند

عالیجاه و دانشی مرد وطن پروفیسور داکتر عبدالواسع لطیفی کتاب یادداشت های شفاهی علامه خلیلی را بعد از معرفی در جریده وزین «امید» با الطاف کریمانه برای این شاگردشان فرستادند تا بخوانم و بدانم که در آن گنجینه اسرار چه رازهای نهانی نهفته بوده که هرگز من و دیگران از آن آگاهی نداشته ایم.

به پیری هم ندانستیم افسوس

که دنیا بازی طفلانۀ کیست

قهرمان این کتاب ماری بیگم خلیلی بدستکاری محمد افضل بیگ ناصری میباشند و عمده ترین کار و یادگار زرین بخاطر استخراج و انتقال صدا بزبان قلم بنام نامی دانشمند محترم جناب محمد قوی کوشان خاتمه می یابد. از فحوای گفتار استاد جنت مکان خلیلی بر میآید که دخترش ماری بیگم را بقیمت جان دوست داشته و بخواهدش او و شوهر محترمش در شرح حال بگفتار آمده:

مستمع صاحب سخن را بر سر کار آورد

غنچه سرمست بلبل را بگفتار آورد

استاد؛ بیهقی خوان، عاشق محمود غزنوی و مسعود غزنوی، دوست سنایی، رفیق مولوی‌ها، نظامی‌ها، خاقانی‌ها، فردوسی‌ها، فرخی‌ها، جامی‌ها و بیدل‌ها. همنشین؛ سرور گویا، داکتر محمد انس، نجیب‌الله تورویانا، پژواک، قاری ملک الشعراء، استاد بیتاب، هاشم شایق افندی، استاد استادان سلجوقی، استاد مجروح، عالمشاهی، مولوی عبدالحی پنجشیری، مولوی کاموی، خلیفه قیزیل ایاق، نزیهی و دیگر بزرگان و صاحب‌دلان سعی کرده تا ستون فقرات سرگذشت حیاتی خود را ترسیم نماید و وا اسفا که هزاران گفتنی‌های دیگر را ناگفته رفته ولی جای شکر است که روزنه‌ی مطالعه‌ی درون حرمسرا‌ها را باز نموده و حقایقی را اظهار نموده که در نوشته‌ها و خاطرات دیگران نخوانده بودیم و در این متن شمه‌ی از اسرار نیست که از درون ظلمت سراهای سلطنتی افشاء گردیده است.

و جود ما معمی ییست حافظ

که تحقیقش فسون و است و فسانه

خواندن کتاب یادداشتهای استاد خلیلی خواننده را بیاد داستهای ورکه و گلشاه، سبز پری و زرد پری و شهزادگانی می آورد که تصادفات روزگار آنها را از حالات عادی به موقوفات غیر قابل تصور میرساند. طفلی که بوقت تولد او را پادشاه زمانه نامگذاری مینمایند و بدوره‌ی فرزند آن پادشاه که با شکست دادن امپراتوری هفت اقلیم استقلال وطن را بدست می آورد، یتیم میشود و گوسفند چرانی مینماید.

کشاد و بست چشمت عالم آراست

جهان پیدا و پنهانی ندارد

سالها پیش این قلم کتاب «یمگان» تألیفی استاد مغفور خلیلی را تعلیق و تحشیه بسته بودم و در یونیورسیتی دهلی بطبع رسیده بود، من گمان میکردم در معرفی استاد حقش را تا حدی ادا کرده بودم ولی با مطالعه یادداشت های استاد، بخاطر آنکه استاد را بصورت درست نمیشناختم از آن کار خود نادم میباشم، از ذکاوت محیر العقولی استاد خلیلی و از اینکه در نثر و نظم سرور و سردار ادباء گفته بودم با تأسف که از سرگذشت عجیب او آگاهی نداشتم.

کمیوتر که مغز الکترونیکی است اگر مدتی سپری گردد، وایرس میگیرد ولی مغز خارق العاده استاد در هشتاد و چند سالگی آنقدر نامها، نسل و نسب ها، تواریخ و اشعار وقایع را بیاد آورده که انسان را غرق حیرت میسازد. ما از زبان یک تعداد می شنیدیم که استاد مداح دربار و بمقام شاهی قرابت دارد، ولی با خواندن خاطرات استاد دانسته شد که پیشنهاد اعدام استاد را توسط محمد هاشم خان شاه نپذیرفته و در تمام عمر استاد مغفور اگر عزتی یافته ویا صاحب مقامی شده به برکت و زور دانش و علمیت وی بوده است و بس.

از خواندن یادداشت های استاد در بسی موضوعات ملتفت شدیم، خواننده بودیم که «گناه مردم شط العرب چیست؟»، استاد درست آن «گناه ساحل» و ناجی را «منجی»، سنگ شاه مقصود را به «شاه مسعود» و (...) نوشته و نامهای

اصلی خلیفه قیزیل ایاق «عابد نظر مخدوم» و مولوی عبدالحی را «پاینده محمد» گفته است.

استاد؛ فیض محمد خان زکریا را نسبت حسن خط و بیدل شناسی توصیف نموده مگر نوشته یک پروفیسور محترم در جریده امید موضوع را رد مینماید، من نگارنده تنها و تنها شادروان استاد فضل احمد نینواز را تأیید مینمایم و اگر گاهی هم اینجانب طرفداری کرده باشم بخاطر آن هنرمند بی بدیل بوده است و از پدرش هرگز جانب‌داری ننموده ام.

در خصوص مرحوم شاه محمود خان غازی، به نوشته های مرحوم محمد ابراهیم عقیفی در جریده امید مراجعه بفرمائید و نیز از زبان هزاران مجاهد مسلمان تورکستان بشنوید، فقط یک مثال کوچک؛ باری یک‌هزار و پنجمصد مهاجر را از کابل به چخانسور تبعید کردند، پیش از اینکه بقندهار برسند فقط سی و چهار کس نیمه زنده بودند و بس. خانم مجاهد قهرمان ملا ابراهیم بیگ لقی تا زمان صدارت داکتر یوسف خان محبوس بود و آنهم بجانب قندهار فرستاده شد و بزودی جانب آخرت رفت و دو دختر او تا کنون مفقود الاثر اند، خاطرات دودمان شاه بخارا حکایت دیگر را در بر دارد. خاطرات مرحوم علامه استاد خلیلی خلاصه چند دوره حکومت های افغانستان و عبارت از قضاوت یک مغز متفکر است و امید است که این کتاب بزودی تجدید چاپ شود، در کتاب متأسفانه استاد در چندین جای وعده گفتار نموده ولی مهلت اظهار آن مفاهیم برایش میسر نگردیده است.

امید است کسیکه این کتاب را تجدید مینماید باید دقیقانه تصحیح، تعلیق و تحشیه بندد، خصوصاً کسیکه دربارهٔ حیات پر بار و ثمر استاد آگاهی داشته باشد و اینک چند موضوعی که تأملات در آنها دیده میشود:

۱- در صفحهٔ سی و سه استاد فرموده که به شجاعت محمد نادرشاه خان و برادرانش در جبههٔ پکتیا موفقیت بدست آمد ولی بقرار نوشتهٔ یک شاهد عینی «ظفر حسن ایبک» که در خیمه نادرشاه خان بوقت جنگ همراه بوده و از همه جزئیات حملات و برد و باخت‌ها واقف بوده و چنین مفهوم بدست می‌آید: «از خوش قسمتی سپه سالار صاحب و کرم و عنایت خداوندی که شامل حال او گردید، این شکست در انظار مردم رنگ فتح و پیروزی را گرفت...» (ص ۲۰۴، خاطرات ظفر حسن).

۲- در کتاب یادداشت‌های استاد آمده است که: «در سال اول حکومت ظاهر شاه محمد ولیخان به امر هاشم خان صدر اعظم اعدام گردید». (ص ۵۴)، بقراریکه این نگارنده کتاب شاه محمد ولیخان دروازی را تألیف نموده ام، محمد ولیخان دروازی در اخیر سلطنت محمد نادرشاه خان و به امر موصوف اعدام گردید، چنانچه مرحوم سید قاسم رشتیا مینویسد که محمد نادرشاه خان پنجاه و چهار روز بعد از اعدام محمد ولیخان توسط عبدالخالق کشته میشود.

۳- در صفحهٔ (۲۹۷) شخصی بنام «سید عبدالوهاب شهرانی» آمده است، اینجانب درین باره اشتباه دارم و تا کنون دربارهٔ تخلص آن شخص معلومات بدست نیامده است و شاید شعرانی یا شیرانی باشد.

۴- اگر در کتاب استاد بدقت و غور عمیق نگاه شود، استاد نفوذ کمونیزم را در افغانستان بصورت مستقیم و غیر مستقیم توسط یکی از سرمایه داران و صاحب کرسی بلند میدانند و من هم از سالهای باینطرف بر او شک داشتم.

۵- در صفحه (۲۱۷) استاد فرموده اند که خرقة مبارک را از طریق بدخشان آورده اند، اینجانب در رساله یی که در باره خرقة مطهره نوشته ام میدانم که خرقة را از فیض آباد بدخشان وزیر شاه ولیخان آورده است، فیض آباد تا رسیدن خرقة مبارکه بنام «جوزون» یاد میشود و خرقة مبارکه در بدخشان تشریف داشت و آوردن خرقة مبارکه از بخارا نادرست است.

۶- در (۳۳۱) دو نفر همزمان بحیث وزیر معارف معرفی شده اند و البته بسی سخنهای دیگر، که در چاپ دوم باید تعدیلات صورت بگیرد، چون همه گفتار هنگام پیری علامه بزرگوار حضرت استاد خلیلی صورت یافته و شفاهی بوده است و میباید کتاب بادر نظر داشت اصل گفتار استاد بدون تغیر و تحریف چاپ و همه مسایل شرح و بسط و تحشیه و تعلیق و تصحیح شده در پاورقی اضافه گردد. این کتاب از نادرات زمان ما از کمیاب ترین تاریخ وطن است، بروح پر فتوح استاد که مؤلف بیش از شصت کتاب و رسالات اند و بزرگترین ادیب و سخنور معاصر میباشند و نثرشان بدوره گذشته و کنون نظیر ندارد، هزاران دعا بر او، خداوند جایشان را خلد برین ساخته ارواح مبارک آنها را شاد داشته باشد. آمین یا رب العالمین.

«چاپ در جریده امید»

مقدمه در چاپ مجدد

فیض قدس کتابیست که شادروان استاد خلیل الله خلیلی سخنور بزرگ قرن اخیر افغانستان بسال (۱۳۳۴ هـ ش) تحریر داشته و بچاپ رسیده است.

عنوان کتاب «فیض قدس» را استاد خلیلی از روی سال ولادت میرزا عبدالقادر بیدل توسط ابوالقاسم ترمذی برداشته که در وقت تولد حضرت بیدل این کلمه را بحساب ابجد برآورده اند. اگر در تاریخ ادبیات نظری باندازیم کتاب «فیض قدس» اولین کتاب مکمل میباشد که درباره شرح احوال و آثار حضرت بیدل نوشته شده است، هنوز کتاب داکتر عبدالغنی بصورت پراکنده چاپ میشد و فصل «بیدل» علامه سلجوقی در کتاب «افکار شاعر» از افکار فلسفی و تصوفی بیدل بحث میکرد و «نقد بیدل» هم بدان روش نوشته شده و نه معلومات از حیات و ممات او و نیز بزرگان ادب چون مولانا صوفی عبدالحق بیتاب، قاری عبدالله ملک الشعراء، محمد ابراهیم خلیل، مولانا خال محمد خسته، مرحوم محمد انور بسمل، محمد ابراهیم صفا، فیض محمد خان زکریا، عبدالعزیز حیرت و غیره دانشمندان مقالات پراکنده درباره حضرت ابوالمعانی در قید تحریر آورده اند که هر یک از آن مقالات و نوشته ها بذات خود ارزش زیاد دارند.

در تاریخ افغانستان تا عصر حاضر بیدل^(رح) مقام والا داشته، یک تعداد معاصرین حضرت بیدل بمانند محمد افضل سرخوش بدخشانی و غیره شخصیت

های افغانستان با بیدل محشور بودند و بیدل کسی است که در وقت حیات از شهرت کلی برخوردار بوده، از شاه و شهزاده و گدا و عالم و صوفی همه بمقام عالی آن حضرت ارج می‌گذاشته اند.

چون جامعه افغانستان و مردم مان فطرتاً به ادبیات ذوق خاص و استعداد ذاتی دارند و بیدل هم از نادران زمان و از نوابغ دوران بود، سروده های او را از سالهای زیاد باینطرف افغانها در حلقه های ادبی خود شرح و بسط میدهند. سردار مهر دل خان مشرقی، چون عالم شهیر و دانشمند بزرگ بود بیدل را سخت دوست داشت به اشعار او مقام عالی میداد و برای مردم ما از عمق معنی اشعار ملکوتی بیدل شرح میداد و گویا اینکه سردار مهر دل خان مشرقی کیفیتی را اندر میان جامعه مان به نسبت بیدل دوستی وارد کرد، سردار غلام محمد طرزی پدر علامه سردار محمود بیک طرزی، سردار نصرالله خان بن امیر عبدالرحمن خان، سردار عزیز الله قتیل، سردار غلام احمد نوید، سردار فیض محمد زکریا، سردار عبدالعزیز حیرت، سردار گویای اعتمادی، سردار داکتر محمد انس و غیره اهل محمد زایی های بر سر اقتدار به بیدل محبت خاص داشتند و از آنست که رول این سردارها در بیدل شناسی به افغانستان زیاد است و لازم بیادآوریست که این سرداران شخصیت های با فرهنگ و با دانش بودند و با یادآوری فوق می توانیم این قضاوت را در میان بگذاریم که وقتی که حکومت بر سر اقتدار توجه خاص در یک موضوع بنماید بیدرنگ آنرا میتوان گفت که رونق پذیر میگردد.

علاوه از شخصیت های متذکره این دانشمندان بزرگ بیدل شناسان وطن بوده اند:

استاد خلیل الله خلیلی یا قهرمان اول کتاب و مقاله نویسی در باره بیدل، او بود که اولین کتاب را در معرفی بیدل نوشت و او بود که با همکاری مولوی خال محمد خسته مکمل ترین کلیات بیدل را در پنج جلد در کابل بطبع رسانید. علامه صلاح الدین سلجوقی، محمد انور بسمل، محمد ابراهیم صفا، علی محمد خان وزیر دربار، استاد عبدالحق بیتاب، ملک الشعراء قاری عبدالله، غلام حسن مجددی، محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا، محمد ابراهیم خلیل، داکتر محمد آصف سهیل، جمشید شعله، عبدالقدیر پور غنی، داکتر قیام الدین راعی برلاس، واصف باختری، مولانا محمد امین قربت، مولانا خسته، استاد محمد کریم نزیهی جلوه، برهان الدین نامق، مولوی محمد سلیم طغرای بدخشانی، داکتر عنایت الله ابلاغ، عبدالعزیز مهجور اسیر، داکتر احمد جاوید، استاد محمد اسحق نگارگر، مرحوم سناتور خیری، سلام جان مجددی، شایق جمال، حافظ نور محمد کهگدای، جنرال محمد آصف انصاری، قاری شرب الدین شرف قوقندی، عبدالغفور رجا، مرحوم استاد هاشم شایق افندی، عبدالهادی داوی، محمد داود الحسینی، شید شمس الدین مجروح، داملا میرزا محمود (آرامگاه او در لوگر است)، مولوی عزیز محمد بدخشی مشهور به مولوی سعدی، قاری محمد عظیم عظیمی جوزجانی، قاری شرف الدین شرف تاشکندی مشهور به داملا بیدل، داکتر میر نجم الدین انصاری، داکتر سید مخدوم رهین، عبدالرشید بینش، ولی سرخابی، حمیدالله برلاس، داکتر امیر محمد اثیر وغیره.

بیدل شناسی در افغانستان شکل عنعنوی بخود گرفته و این روش بحدی در وجود عوام و خواص ریشه گذاشته است که در هر خانه اعم از خانه عوام و دانشمند کتابی از بیدل یافت میشود ولی بسیار دیده شده است که کتب مقدس در آن خانه‌ها نیست و دیوان بیدل موجود است.

بیدل که اورا استاد سخن خلیلی از جنس ملکوت میدانند در افغانستان، ماوراءالنهر، هند و پاکستان بحد اعظمی میشناسند و ارادت کلی دارند، شاید آن روزی بیاید که جامعه ایران زمین بمقام والای بیدل آشنا گردند و اورا منحیث بزرگترین سراینده زبان فارسی بشناسند.

مشخصات چاپ کابل:

عنوان کتاب «فیض قدس» در یکصد دو صفحه در مطبعه عمومی کابل ماه حمل سال (۱۳۳۴ هـ ش) بچاپ رسیده است. اندازه آن ده انچ در شش و نیم انچ میباشد که ورق آن با کوالیتی خراب و برنگ زرد میلان دارد، اوراق او بحدی نازک و ضعیف بود که در وقت فوتوکاپی بعضی جایها چیره میشد. در صفحه اول پشتی نشان عقاب از «انجمن تاریخ افغانستان» بیتی از بیدل:

فطرت بیدل همان آئینه معجز نماست

هر سخن کز خامه اش میجو شد الهام است و بس

چاپ شده و در دل ورق «فیض قدس» بخط نستعلیق و در پائین آن «استاد

خلیلی» نوشته شده است.

در صفحه سوم مشخصات چاپ آورده شده و تیراژ آن چاپ را به پنجصد جلد نشان داده اند و در وسط بزیر نام استاد خلیلی یا مؤلف اهدای کتاب را در یک چوکات مزین بخط نستعلیق چنین نگاشته اند: «این رساله را بدوست عزیزم آقای میوندوال بیادگار محبت ارمغان مینمایم».

در صفحه بعدی مرحوم استاد علی احمد کهزاد در یک صفحه این کلمات را نوشته است:

«انجمن تاریخ افغانستان کمال مسرت دارد که به تقریب آغاز سال (۱۳۳۴ هـ) کتاب نفیسی را بنام «فیض قدس» که بقلم شیوا و توانای استاد خلیلی الله خلیلی در مورد شرح حال و آثار بزرگترین شاعر و متفکر شرق حضرت میرزا عبدالقادر بیدل نوشته شده به هموطنان گرامی ارمغان مینماید».

بعداً استاد سخن و سخنور بی نظیر و عالم بی همتای افغانستان استاد خلیلی از نام خداوند آغاز و به ظرفیت شش صفحه مقدمه و عرض مرام مینویسد که خواننده گرامی قدرت قلم استاد را که اینک در سرآغاز کتاب آورده شده است خود درک خواهند کرد. بعد از شش صفحه مقدمه که به حروف ابجد صفحه بندی شده یک صفحه را به اشتباهات تاپی و صفحه آخر کتاب را به فهرست عناوین کتاب تخصیص داده اند.

دلیل چاپ مجدد کتاب فیض قدس:

چون در خورد سالی به کتاب «فیض قدس» آشنایی داشتم و اکثر ابیات و اشعار بیدل را که درین کتاب علامه خلیلی گنجانیده بودند در حافظه داشتم و از

اینکه خام بودم بمعنی ادبیات نمیدانستم، برایم چنین الهام آمد که باید آن کتاب عالی را بدست آورده و مروری نمایم و عمرم در این وقت به پنجاه و هفت بالغ میشد، گویا اینکه از هفده سال باینطرف سن چهل سالگی و یا پختگی را پشت سر گذاشته بودم و بحدی بیقرار در پی یافتن یک جلد آن بودم که در اقصای نقاط جهان به شرق و غرق آوازه پالیدن من شهرت یافت تا اینکه توسط یک ایرانی دانشمند جناب محمد رجایی نسخه‌ی را طور امانت در شهر بلومینگتن امریکا بدست آوردم.

قبل از اینکه این کتاب را بدست بیاورم از یافتن آن عاجز شده بودم و ناگزیر دست به استخاره زدم و خداوند بزرگ اینک مرا کامیاب ساخت و این یادگار بزرگ استاد خلیلی در ورق دهر بگونه‌ی تحفه زرین باقی میماند.

ارزش بزرگ کار استاد خلیلی درین است که سوانح بیدل را سعی داشته از چار عنصر بیدل استخراج نمایند زیرا مؤثرتین سندها درباره‌ی بیدل همان کتاب است. چون توان و قدرت اصلاح کتاب «فیض قدس» از توان بنده بلند بوده و امکان پذیر نبود و اصلاً کتاب را کسی دیگری هم توان اصلاح نخواهد داشت چونکه توسط یک دانشمند عالیمقام، شاعر بلند پایه و صاحب‌دل یا استاد خلیلی نوشته شده است. لذا تنها در بعضی جایها که اشتباهات تاپی بود آنرا تصحیح کردم و صفحه‌ی «غلطنامه» اصل کتاب را در متن مقابله نموده آنرا صحه گذاشتم و یک تحقیق علمی را درباره‌ی بیدل در ختم کتاب آوردم که به کتاب هذا ارتباط مستقیم دارد.

این کتاب بحدی نایاب گردیده بود که تنها نامش در بعضی حلقه‌های بزرگ علمی گرفته میشد و حتی بعضی علما با این کتاب آشنایی نداشتند. فلذا ازین بهتر چه باشد که چاپ مجدد شود و یکبار دیگر بیدل بزرگ در جهان زنده شود.

شمایل استاد خلیلی:

هر قوم که زنده نکند نام بزرگان

در مجمع اقوام سرافراز نیاید

«خلیلی»

سوانح مکمل استاد خلیلی در کتاب «یمگان» درج است و لازم نیست که درین مختصر تکرار گردد و درین جا با ذکر چند کلمه مختصر اکتفا می‌شود.

استاد دارای چهره گندمگون که باصطلاح کابلیان «سبزینه» گفته میشود، قد نسبتاً میانه، در جوانی اندک ضخیم تر از اصل اندام و در آوان پیری و کهولت ضعیف الجثه بودند.

در ایام کودکی بگونه شهزاده‌یی، البسه عالی که مورد پسند زمان بودن میپوشید و در دوران وظیفه داری در کاخ سلطنتی افغانستان ناگزیر البسه رسمی میپوشید و نیز در ایام مسؤولیت‌های سیاسی بصورت مؤقت البسه رسمی بپوشیدند، اما علاقه‌یی به پوشیدن این نوع کالای رسمی نداشته و از ته دل بیزار بودند.

استاد خلیلی در آوان غربت و هجرت کلاه پکول پشمی بسر میکرد و خود را بمانند پشمینه پوشان جلوه میداد، گاهی جامهٔ وطنی ببر میکرد و چهرهٔ مولانای بلخی را بخود میگرفت، در زمستان ها قاعمهٔ گرم را بسان حضرت سنایی در شانه می انداخت، لباس ساده و بی تکلف میپوشید و سخت طبیعت گرا و ساده پسند بود.

خلیلی با وجاهت و دارای چهرهٔ جذاب، اما فیلسوف نما، کمتر وقت او را اطرافیان و منسوبان با قیافهٔ عادی دیده اند، او سخت در تفکر آغشته بود، دیدهای غیر عادی او شخصیت های مقابل را چنین مفکوره میداد که بگویند غرق در افکار و تصورات بود.

مقام علمی و ادبی او استاد را در همه دیار عزت میبخشید، شنیدیم و خواندیم که محمد ظاهر شاه خان پادشاه وقت افغانستان از شنیدن گفتار و سخنان او لذت میبرد و در بسی مجالس حضور استاد را صائب میدانست، گفتند که در یکی از میله های پادشاه که در باغ یکی از درباریان برپا گردید، پادشاه استاد را در گازی که استاد در آن دم راستی میگرفت، گاز داد و او را در حقیقت نوازش میکرد، استاد خلیلی همچنان با آنکه دوران زندان ها را زیاد سپری نموده بود همه را از مقدرات میدانست و عقده یی هم بدل نداشت.

استاد خلیلی دارای خصایل درویشی و فقیری بود که از مال دنیا بسیار لذت نمیبرد و از تمام دراویش ادوار تاریخ آگاه بود، به حضرت سنایی غزنوی ارادت بخصوصی داشت و چنانچه که اشعار او را در مجالس با صدای مخصوص

میخواند، مولوی جلال‌الدین بلخی را بحدی دوست داشت که کتابهای «نی‌نامه» و «از بلخ تا قونیه» را بنامش نوشت، به ناصر خسرو و امیر خسرو محبت داشته و همه شعرای متقدم را حرمت قایل بود.

استاد خلیلی به حضرت بیدل ارادت بی‌حد داشت و چنانچه که درین کتاب احساس او را در معنی گفتار بیدل درک خواهید کرد. خلاصه هرچه که خوبان عالم داشتند استاد همه را داشت، افسوسها که او خوش درخشید ولی دولتش مستعجل بود.

خداوند استاد را در صدر بهشت جایش دهد که او سردار سخنوران افغانستان بود، او عالم متبحر، عارف والاگهر، صاحب‌دل روشن روان، شاعر بی‌نظیر و نثر نویس بی‌مانند و فخر افغانستان و کلیه جوامع فارسی‌زبانان بود.^(۱)

تعداد تألیفات:

تعداد تألیفات استاد خلیلی که تاکنون بدست ما رسیده بالغ به چهل و پنج کتاب میباشد ولی بقرار معلوم بسی رسالات و کتابهای دیگر هم دارند که بدست ما نرسیده و در اینجا لازم دیده میشود که عناوین چهل و پنج کتاب شان به جهت آگاهی محققین و دانشمندان ذکر گردد:

۱- تفسیر پانزده جزء قرآنکریم به فارسی، طبع کابل

۲- آثار هرات در سه جلد، طبع کابل

^۱- یادداشت: این مقاله بخاطر چاپ دوم کتاب «فیض قدس» تحریر یافته بود، تا جائیکه معلومات بدست آمده بنابر معاذیری که سفیر و اعضای آن از سفارت کابل در هند تبدیل شدند، از چاپ باز مانده است.

- ۳ - شرح احوال حکیم سنایی، طبع کابل
- ۴ - نی نامه، به شرح احوال مولانای بلخ، طبع کابل
- ۵ - فیض قدس، شرح احوال بیدل، طبع کابل
- ۶ - یمگان، «مزار ناصر خسرو»، طبع کابل
- ۷ - لوی پیر، مناقب غوث الاعظم پشتو و فارسی، طبع کابل
- ۸ - دیوان غزلیات در دو جلد، طبع کابل و تهران
- ۹ - دیوان غیر مطبوع، دو جلد «شنیده شده که اینها به طبع رسیده اند»
- ۱۰ - از بلخ تا قونیه، طبع کابل و استانبول
- ۱۱ - رباعیات با ترجمه انگلیسی و عربی، طبع کابل، تهران، بغداد و لندن
- ۱۲ - زمزم اشک «مدایح حضرت نبوی»، طبع کابل
- ۱۳ - نیاز و نیایش، طبع کابل
- ۱۴ - عیاری از خراسان، طبع پشاور
- ۱۵ - آرامگاه بابر، طبع کابل
- ۱۶ - داستانی از داستان‌ها «قهرمان کوهستان»، طبع پشاور
- ۱۷ - ماتمسرا در سه شماره، طبع پشاور
- ۱۸ - شب‌های آواره گی، طبع
- ۱۹ - شیخ الاسلام صاحب مبارک تگاب، طبع
- ۲۰ - علامه اقبال و افغانستان، منشور و منظوم، طبع
- ۲۱ - رویت‌ها و روایت‌ها در سه جلد، طبع

- ۲۲ - ترجمه منظوم و منثور قسمتی از کیتانجلی و کابلی والا، طبع
- ۲۳ - یک نسخه مخطوط همعصر سنایی، طبع
- ۲۴ - هرات رجالها و آثارها (عربی)، طبع بغداد
- ۲۵ - ابن بطوطه فی افغانستان (عربی)، طبع بغداد
- ۲۶ - ینبوع الاعجاز (عربی)، طبع بغداد
- ۲۷ - زمرد خونین «داستان»، طبع
- ۲۸ - سلطنت غزنویان، طبع
- ۲۹ - یار آشنا، غالباً با کتاب «علامه اقبال و افغانستان» مشابهت دارد
- ۳۰ - زرین عقاب
- ۳۱ - تصحیح پنج جلد دیوان بیدل با مولانا خسته، طبع کابل
- ۳۲ - الفقهاء المغانیون (عربی)، استاد غوریانی اعلان این کتاب را در منابع عربی دیده است.
- ۳۳ - نیاز و نیایش (منظوم)
- ۳۴ - مادر گلگون کفنان
- ۳۵ - کلیات دیوان خلیلی، طبع پشاور
- ۳۶ - در سایه های خیر، طبع پشاور
- ۳۷ - ایاز از نگاه صاحب‌دلان، طبع پشاور
- ۳۸ - کلیات اشعار استاد خلیلی به کوشش عبدالحی خراسان، تهران
- ۳۹ - نخستین تجاوز روسیه در افغانستان، پشاور

۴۰ - از سجاده تا شمشیر، پشاور

۴۱ - از مدرسه تا سنگر، پشاور

۴۲ - اشک‌ها و خون‌ها، چاپ خانه فرهنگ ایران، اسلام آباد

۴۳ - به بارگاه سعدی

۴۴ - درویشان چرخان

۴۵ - پیوند دل‌ها.

استاد خلیلی مقالات زیاد نوشته، خطابه‌ها داده و اشعارش در اخبار و مجلات

و کتابها زیور طبع یافته است.

اقتباس از کتاب «یمگان» نوشته استاد خلیلی،

تعلیق و تحشیه دکتر شهرانی

پیشگفتار

دلیل نوشتن این اثر و جرئت تحشیه و تعلیق بر نبشه روانشاد علامه بزرگوار وطن، الحاج استاد خلیل الله خلیلی این بود که میخواستم زمانی فرا رسد که نام نامی سخنور و سخن سرای اول افغانستان را زنده جاوید سازم. ولی این را هم میدانم که قلم عاجز من از عهده این کار نمیتواند بدر آید.

در صنف دهم مکتب دارالمعلمین کابل بودم که رساله کوچکی را به قیمت «دو افغانی» از روی دیوارهای پل باغ عمومی بنام «یمگان» خریدم، چونکه بنام دره یمگان بدخشان قبلاً آشنایی داشتم. روزها و سالها سپری شد و دست کم تقریباً بیش از چهل سال را در بر گرفت که افغانستان از شاهی به جمهوری و از جمهوری به دکتاتوری کمونستی و از آن به حکومت مجاهدین و بعداً بخشی آن به امارت تبدیل شد. بسال (۱۹۹۲ م) در اسلام آباد از دست پروفیسور نعمت الله شهرانی که چندی پیش بعد از آزادی افغانستان از طریق چترال به بدخشان رفته بود، یک جلد کتاب کوچکی را بحیث تحفه گرانبهای بدخشان بدست آوردم و حدود چهل سال پیش بیاد آمد و دانستم که همان کتاب «یمگان» است که استاد بزرگ افغانستان در ایام بیماری آنرا تحریر و بنشر سپرده بود.

چون این کتاب استاد خلیلی به حدی نزدم معتبر بود که آنرا در هفت پیچ حریر پیچیدم و تا آمدنم به امریکا در سینه جایش دادم. در ماه آگست (۱۹۹۹م)

یک جلد کتاب «ضرب المثل های دری» را به فرزند استاد خلیلی یعنی آقای مسعود خلیلی که سفیر افغانستان در دهلی می‌باشد من‌حیث تحفه ادبی برایش فرستادم و ضمناً بر جریده «میزان» نشریه سفارت افغانی در دهلی انتقاد و تاختن کردم، از آن جمله گفتم که «فیض قدس» و «یمگان» دو کتاب نایاب می‌باشند و حیثیت نسخ قلمی را کنون دارند چه میشود به جای اینقدر سیاست بازی آن کتب را به مرحله اول در جریده «میزان» و بعداً از «دسک» آنها استفاده کرده کتابها را بچاپ برسانند.

از تصادف نیک هر دو محترم سفیر مسعود خلیلی و جناب فضل الرحمن فاضل به سوال من پاسخ مثبت دادند و ضمناً از من تقاضا کردند که مضمونی در باره حضرت بیدل به نسبت گردهمایی پروفیسوران انجمن فارسی سرتاسری هندوستان بنویسم. از اینکه تقاضای مرا آنها جواب مثبت داده بودند به سرعت بیش از برق مقاله را تمام و به آدرس شان فرستادم و بعد از آن خود را از کارهای تحقیقی گوشه گرفتم و تنها فشار کار را بر تجدید کتاب «یمگان» آوردم و اینست که در اطراف «یمگان» و موضوعات مربوطه آن چند کلمه را نوشتم. ناصر خسروی که استاد خلیلی به نامش مینازید، اکنون ما بنام استاد خلیل الله می‌نازیم و می‌گوئیم که اگر ناصر خسروی هزار سال پیش به افغانستان پدیدار گشت، خسرو دیگری در ادب فارسی به اسم خلیل الله هزار سال بعد به جهان‌داری و سلطنت زبان و ادب دری دست یازید و همانگونه که ناصر خسرو در غربت جان داد، استاد خلیل الله خلیلی نیز در غربت روح از بدن تهی کرد. باید یاد آور شوم که مقاله استاد جاوید بنام «ناصر خسرو بلخی» که در فصل تعلیقات گنجانیده شده به زیبایی کتاب افزوده است.

خلیلی ناصر خسرو دوم در هزارهٔ دوم

مردمان بدخشان و یک عده اهالی کوهستان و نویسنده گان از جمله دانشور گرانقدر گل احمد شیفته و دیگران بدین باور اند که جمال آغه، محمد آغه و گل آغه هرسه از اولادهٔ حاکم درواز بدخشان هستند که یکی از آن به دختر پریوش سالنگی به اسم «زیبا» در عالم خیال و تصور غیبی عاشق دلباخته میشود، عشق او چنان شعله ور میگردد که از درواز میتواند زیبا را در سالنگ ببیند، آنگاه عشق و جنون او، فامیل حاکم از جمله جمال آغه و محمد آغه را نیز وادار میسازد که با وی به کوهستان سفر نمایند. کوهستان جایی است که قبل از اینکه گل آغه در پی معشوقه اش بدانجا سفر نماید، کوشانیان بزرگ از مرکز فرماندهی شان بگرام، کوهستان و کوهدامن را یکی از شادابترین و زیباترین جایها ساخته بودند.

تیموریان ارگ جبل السراج و استالف و مواضع دیگر کوهستان و کوهدامن را آبادان و معمور گردانیدند، سلالهٔ شاهان ویا حکام درواز قبل از شاهان یا اولادهٔ اوزبیک های بلخ که در آن دیار حکم راندند، طائفهٔ بودند باسم قلماق ها از نسب مردمان قرغز و قرغزها مدعی اند که اصیل ترین مردمان ترک میباشند. آن زمانیکه گل آغه به سالنگ آمد و دختر قشنگ و پریوش سالنگی را ازدواج نمود در «گل بهار» فعلی مسکن گزین شد و چون ایام بهار از زبردست

ترین میله گاه‌های کابلان و شمالیان محسوب میشود و گل بهار نامی از عاشق بی قرار جوان دروازی است بناً اگر بگوئیم که نام دیگر گل بهار «عاشق» است مبالغه نکرده ایم.

جمال آغه بطرف کوهستان رفت، آنجا مسکن گزید و تا کنون نام آن محیط «جمال آغه» است و محمد آغه اندک دورتر رفت و در لوگر امروزی جای گرفت و محله‌یی تا کنون بنام «محمد آغه» میباشد. در آن ایام پنجشیر به اسم «پنج هیر» یاد میگردید و به دوران سلطان محمود شهنشاه بزرگ افغانستان به نسبت خدمات پنج جوان پنجشیری در بند سلطان ویا بند امیر گفت که محیط شما منبعل به نام «پنجشیر» باشد، زیرا شما شیر مانند میباشد. اینکه کلمه «آغه» چرا در پس نامها آمده است بدین معنی است که این کلمه ترکی است، «آغه» یا «آغا» به معنی خداوند و برادر کلان باشد که در فرهنگ‌ها این ترجمه مورد تأیید واقع شده و از آن سبب است که در کابل «آغا لالا»، «آغه لالا»، «آغا گل» و غیره معمولیت پیدا کرده است.

کوهستان و کوهدامن، مناطق جنت نشان و بینظیر میباشند، آب و هوای گوارای این مناطق هم بصورت مردمان آن محل و نیز به مغز و فکر شان اثر انداخته که زیبا رویان و نیز شخصیت‌های علمی در آن دیار زیاد میباشند.

استاد سید شمس‌الدین مجروح گفته که استاد خلیل‌الله خلیلی در گل‌بهار در کنار دریای نیلاب پا به عرصه وجود گذاشته است، آنجائیکه دو عاشق و معشوق «دروازی و سالنگی» باهم جوش خوردند و نام محیط بنام آن عاشقان نامگذاری

شد، گرچه استاد خلیلی در سوانح خویش جای تولدش را کابل وانمود کرده، ولی ما تعبیر عاشقانه استاد مجروح را دوست داریم پس از تولد خلیل الله، شادروان مستوفی الممالک از شخصیت های مشهور حکومت وقت و محلات شمالی، نام طفل خویشرا «خلیل الله» گذاشت، چونکه محمد حسین خان پدرش میدانست که ابراهیم خلیل الله (علیه السلام) ابوالآبای پیغمبران علیهم السلام است و این نام میتواند دورنما و برکت خوب بر فرزند او داشته باشد.

حال بنگرید که به خلیل الله چه نعمت های نازل گشته، نامش خلیل الله بنام پدر پیغمبران، وطنش جای پیوند دو عاشق دلداده که داستان آنها در تاریخ بینظیر است، دل «گل آغه» بمانند چشم قدرت دید داشت و از صدها میل میدانست که «زیبا» در عقب کدام صخره بزرگ کوه سالنگ حیات بسر میبرد، وقتی که گل آغه به خانه «زیبا» داخل میشد زیبا در حال مرگ بود و باید دقایق بعد او را بخاک می سپردند، ولی با دیدن «گل آغه» چشم گشود و زنده شد. خلیل الله ده مرتبه به این محیط عاشقی رفت و اقارب را ملاقات کرد و از آن محیط الهام گرفت، چونکه خودش از محیط شمالی است.

خلق میگویند که خلیل الله خلیلی زمانی استعداد خداداد خود را بیدار ساخت که پدرش را بدار آویختند، اما من عقیده دارم که نه تنها این قضیه بر او اثر انداخت بلکه گفته های بالا نیز بر وی اثر آورد و چه تصادفی که تخلص خویشرا «خلیلی» گذاشت و میتوانست دست کم «صافی» و یا «حسینی» بگذارد.

موضوع دیگری که درین واقعه مؤثر قرار یافته، موضوع ناز و نعمت بر خلیل الله بوده، جامعه کوه‌دامن و کوهستان بیشتر کلچری دارند که ممزوج از ترک و تاجیک و پشتون است و چنانکه گفته آمد از کوشانی‌ها و پیشتر از آنها گرفته تا آخرین پادشاه تیموری تا زمان احمد خان ابدالی درین منطقه حکام ترکی، حکم میراندند و از آنست که بسی قری تا کنون به زبان ترکی سخن می‌گویند و ترکی گوئیها مردم دره کوشان و نام‌های توت‌م دره، قره باغ، بایان و غیره دلیل گفته‌ماست.

درست است که هیچ موجودی اولاد خود را بد نمی‌بیند، اما بعضی‌ها جان فدا می‌باشند، بابرشاه پادشاه تیموری که مرحوم استاد خلیلی در نوشته‌هایش او را به اصطلاح هندی‌ها «مغول» می‌آورد، زمانیکه فرزندش همایون مریض شد و همه اطباء از معالجه او عاجز آمدند، روحانیی در آنجا پیدا شد و گفت که اگر بابرشاه عزیزترین چیز خود را بنام خدا ببخشد، فرزندش شفا می‌یابد، بابرشاه بی‌توقف گفت که بهتر از «جان» و یا «جانم» ندارم و آن فدای فرزندم همایون است، از آنست که دعا بدربار خدا اجابت می‌کند و همایون شفا می‌یابد و بابر می‌میرد.

روزیکه خلیل الله در فامیل با ثروت و با شأن و دبدبه بمیان آمد، ده‌ها زن و دختر او را با ناز و نعمت می‌پروریدند آنقدر او را ناز می‌دادند که خلیل الله موقع گریه و یا بهانه گریه را پیدا نمی‌کرد. اینطور تربیه به نهایت عالی بی‌تکلیف و مشکل هم بر او اثر انداخت و دماغش آماده فعالیت‌های فکری در آینده گردید.

گویند مستوفی محمد حسین خان به حدی او را دوست داشت که هنگام شهادت به او موقع دادند تا وصیت کند، او کسی دیگری را ویا چیزی دیگری را بر زبان نیاورد، فقط و فقط گفت «فرزند کوچکی دارم بنام خلیل الله او را آزار ندهید بگذارید که به مکتب برود». اما خلیل الله که اعدام پدرش آغاز بدبختی‌ها و آغاز خوشبختی‌هایش بود، یکباره مغزش، احساسش و قلبش به جوش آمد و از آن به بعد همان خلیل الله شد که اکنون صدها و هزاران بار نام گرامی‌اش در تاجیکستان، هندوستان، پاکستان، افغانستان، ایران و اوزبیکستان ذکر میگردد و هرکسی در تلاش آنست که او را از قوم خود ثابت بسازد و میترسم از آنروزی که اکنون در آرشیف‌های ایران نام او من حیث «بزرگترین شاعر معاصر ایرانی» ثبت شده باشد.

درست است که مستوفی محمد حسین خان وصیت کرد که طفلش از تعلیم نماند اما بی‌خبر از آن بود که بزرگترین درس عملی همین اعدام پدر محبوبش بود. زیرا چند روز به مانند شهزاده‌یی بسر میبرد و امروز به گونه‌ی یتیم در پی لقمه‌ی نانی است، استاد خلیلی با آنکه کوچک و خرد سال بود داستان ابراهیم ادهم را خوانده بود و او می‌دانست که ابراهیم ادهم را آهویی به وقت شکار گفته: یا ابراهیم شکار و شهزاده‌گی کار تو نیست و برو راه اصلی‌ات را دریاب و همان است که ابراهیم «یا هو یا من هو» گفت و بر شاهی و عیش و طرب یک خط درشت گذاشت و رفت.

چون قسمت خلیلی هم همین بوده و اگر پدرش در پیش چشمانش اعدام نیم‌گردید بازهم الغیب عندالله عشق خلیلی او را شاید وادار به قلندری و درویشی می‌ساخت و چنانچه که همه این درها را یکی پی دیگر دق الباب کرد و رفت تا آنجا به پیش رفت که هنگام وفاتش احساس میکرد که پرواز می‌نماید. فطرت استاد خلیلی بسیار حساس بود، بسیاری از اشعار او بی تعمق از زبانش بیرون میشد چونکه بیدل به او گفته بود:

فطرت بیدل همان آئینه معجز نماست
هر سخن کز خامه اش می‌جوشد الهام است و بس

خلیل الله خلیلی که از آوان طفولیت به وقایع عجیبه و غریبه روبرو شد، از دیدن گرمی‌ها و سردی‌ها، آراستگی و سفتگی یافت و به مانند آهن صیقل شده در عالم مطبوعات و سیاست ظاهر شد. استاد خلیلی مدت‌های زیادی مهمان زندان‌های مدهش کابل شد، هر مشت و لگدی که از جانب مهمانداران زندان بر جبین و سر و جان او وارد میشد استاد آن مشکلات را از قضا و قدر و قسمت و نصیب می‌شمرد. چون به تاریخ وارد بود و قایع ناگوار را بار بار به حال دانشمندان مطالعه کرده بود از آنرو بر سرش مشکلات زیادی وارد نمیکرد.

خلیلی رنج کشیده، پدر مرده، یتیم شده، زندان دیده و توهین شده روزیکه نفس به راحت کشید، دردها و الم‌های خویش را از طریق شعر انعکاس داد و

سرود و نوشت و به مجالس آنقدر فارسی گفت که شنوندگان از گفتار او به شور آمدند، چه شاگردانی نبوده که او به جامعه تقدیم نکرده باشد.

خلیلی از حافظه محیر العقولی برخوردار بود، روزی یکی از آثار او را این نگارنده کم سواد در کابل می خواندم، بجای برخوردارم که خود میگفت «یاد آن روزهاییکه بدون مراجعت به کتب از قوه حافظه کار می‌گرفتم»، بلی او بدون حافظه خداداد اینقدر کارهای خارق العاده را نمی توانست انجام دهد.

من نگارنده این سطور که از کم دانشی رنج می‌برم به سویه خود همین امر را شایع می‌سازم که خلیلی در عصر ما در نوشتن نثر و نظم کم نظیر است. اصلاً که همه نویسندگان او را من حیث شاعر مینویسند، من قبل از اینکه او را یک شاعر بزرگ بدانم، نثر او را مقدمتر از شعرش می‌شمارم.

آنچه را که در نظم و نثر استاد باید تذکر دهم اینست که استاد خلیلی دو قسم نثر و دو قسم نظم دارد، که منظورم از انواع نثر به مانند مسجع و یا نظم بمانند مسدس و مخمس و غیره نمیباشد، بلکه نوع اول نظم و نثر استاد طوری است که هنگام جذب و بی خودی مینوشت که آن نوشته هایش هرگز رقیب نخواهد یافت، آنها الهامی و خداداد است که تنها استاد به قلمش نوشته از قبیل ابتکارات و کلمات که همه از آسمان بروی می آمدند و او من حیث کاتب آنها را ثبت مینمود.

نوع دوم نظم و نثر استاد خلیلی من‌حیث یک ادیب و شاعر بلند مرتبت به حالات عادی نوشته شده است که نبوغ ادبی و دانایی او در فارسی او را یاری داده است.

به عقیده این راقم همه دروازه‌های نویسنده‌گی در زبان فارسی به استاد گشوده شده بود، او لغات و اصطلاحات را با تراکیب ساخت خودش بی تکلیف، دور از ابهام و تعقید استعمال میکرد، هیچ حرف او بیجا نمیرفت و هر نکته و نقطه او مطابق هدفش بود. بی تردید او را سلطان سخن در ملک فارسی می‌توان شمرد.

زمانیکه آثار نوع اول استاد را مطالعه میکنیم کاملاً در میابیم که استاد از الهامات الهی فیض یافته و زمانیکه نوع دوم آثار او را می‌خوانیم به این فکر می‌افتیم که وی نویسنده و شاعر بی نظیر است که حرفی در خطا به قلم او یافت نمیشود.

ای خوشا شخصیتی که در میان ما زمینی‌ها چون نوری شعله‌ور گردید ولی به زودی در گذشت و جهانی بر حسرت او سوخت.

به یاد دارم روزی را که استاد خلیلی در کابل من‌حیث رئیس مجلس بزرگی که بسوی دولت در کابل تأسیس میشد انتخاب گردید، از تصادف بد همان روز فرزند عزیز استاد «مرحوم صفی‌الله خلیلی» به دار بقا شتافت و استاد نتوانست آن مجلس را ریاست کند و در عوض معروضه تحریری نوشت، اگر کسی معروضه را میخواند میدانست که استاد خلیلی چه مقامی در ادبیات دارد.

بسی اوقات استاد خلیلی در حالت جذبه کارهای فوق العاده اجرا میکرد، روزی او را گفتند که استاد بخاطر جشن «معلم» شعری بسرایند، چون خودش استادی تیر کرده بود و روزهای بد ایام فقیری را با تدریس و مزد آن سپری کرده بود با این مطلع شعر گفت که جهانی را تکان داد:

کیست میدانی معلم آنکه نازد سروری
برگزیده نام وی در زیر چرخ چنبری

بزرگان گفتند که استاد خلیلی سخنور بینظیر بود و خطابه های ایراد میکرد که همه سامعین را به هیجان میآورد، اما این خطابه ها زمانی کارگر می افتاد که وضع استاد نارمل نمیبود و در دنیایی باید قدم میزد یا به حالت هیجان میبود در مجالسی که با طبیعت استاد سازگاری نداشت میگویند استاد بی علاقه سخن میگفت.

کسانیکه در مجلس های استاد شرکت داشتند میگفتند که او به حدی ظریف طبع و نازک خیال بود که از هر کلمه دیگران یا مجلسیان ابتکار دیگری استخراج میکرد و مردم را در خنده می آورد.

روزی استاد خلیلی را در آرامگاه ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی، شیخ کبیر غزنه دعوت کردند و در آن محفل بسی بزرگان دولت، دانشمندان و نویسندگان نخبه داخلی و خارجی اشتراک داشتند، میگویند در غیاب استاد خلیلی فیصله شده بود که از وی دعوت کنند تا بیانه یی را در آن محفل ایراد نماید،

استاد چون به سنایی (رح) اخلاص داشت موضوع پیشنهادیه را اجابت فرمود، اعضای مجلس گفتند که گفتار خلیلی به حدی مؤثر افتاد که «حریفان را نه سر ماند و نه دستار»، همه بی خود شده بودند، بسی اشخاص نظر داشتند که بهترین خطابه استاد خلیلی در طول حیاتش همان خطابه بود.



مقبره استاد خلیل الله خلیلی در دانشگاه کابل

وحدت الله درخانی مهتم کتاب در حال اتحاف دعا بر روح پر فتوح استاد خلیلی

علامه استاد صلاح الدین سلجوقی



www.enayatshahrani.com

کارهای ادبی:

- مؤلف کتاب «افکار شاعر»؛
- مؤلف کتاب «نقد بیدل»؛
- از نویسندگان درجه یک افغانستان بزبان فارسی؛
- شاعر برگزیده به سبک خاقانی.

استاد صلاح الدین خان سلجوقی و کتاب «افکار شاعر» او

نویسنده: دکتر عنایت‌الله شهرانی

اقتباس: پژوهش‌های ایران‌شناسی، جلد چهاردهم، سال ۲۰۰۲م،

به سلسله نامواره محمود افشار، سال ۱۳۸۱ هـ ش

دودمان استاد صلاح الدین خان سلجوقی:

بلاشک خاندان سلجوقی‌های هرات از احفاد سلاطین بزرگ سلجوقی می

باشند که جهان اسلام و جهان شرق بر آنها مباحث دارند.

از دانشمندان گرانقدر جناب محمد صدیق سلجوقی فرزند علامه سلجوقی

شنیده ام که شادروان استاد عبدالرؤف فکری سلجوقی که خود از جمله

بزرگترین شخصیت فامیل سلجوقیان هرات و از غنایم کم یاب دودمان سلجوق

بود، درباره اینکه رابطه دودمان سلجوقیان هرات چگونه به سلاطین بزرگ

سلاجقه منتهی و ارتباط میگیرد در دو جای نوشته اند که در هردو جای با

پیشکش اسناد مؤثق ثابت کرده اند که این سلجوقیان مستقیماً به آن سلجوقیان

بزرگ ارتباط دارند ولی بدبختانه هردو کتاب با اسناد بسیار قوی اکنون بدست ما

قرار ندارد و شاید همه با بمیان آمدن وقایع ناگوار در کشور عزیز ما از میان رفته

باشند.

از نوشته های مرحوم حسین وفا سلجوقی فرزند دانشمند استاد فقید فکری بر می‌آید که اسناد مرحوم فکری را دیده از آنها استفاده کرده اند. باوجود تلف شدن اسناد و نوشته استاد فکری سلجوقی از نوشته های مرحوم حسین وفا سلجوقی و جناب محترم انجینر محی الدین خان سلجوقی برادر علامه سلجوقی شجره سلجوقیان هرات را بعد از دوره احمد شاه بابا می توانیم بدست بیاوریم.

سلجوقیان از مردمان ترک و جد اعلی شان «سلجک» و یا «سلجوق» فرزند دقاق است، بعضی ها برآند که طائفه سلجوقی یکی از شاخه های ترکان غز هستند که بعد از مدت زیادی فرمانروایی و شهریاری در بلاد اسلامی دوره آنها رو به زوال می نهد و در پایان شوکت و جلال هر گروهی به هر دیاری که بودند در آنجا سکونت دائمی اختیار میکنند و تعداد زیادی هم در مرزهای خراسان به طور پراکنده بسر می بردند و نمی توانیم در باره هریک از آن گروه به آسانی معلومات بدست بیاوریم ولی در میان خاندان بزرگ سلاجقه گروهی در «زمین داور» بسر میبردند چنانچه مرحوم وفا سلجوقی می آورد که: «مگر گروهی از این خاندان در (زمین داور) کندهار زنده گی میکردند که سپس از آنجا در بوزجان زورآباد کوچیدند. در پراگندگی صفویان آرزوی پادشاهی کردند و در کلات نزدیک مشهد دژ گرفتند. نادرشاه افشار بر ایشان بتاخت و سران و بزرگان شان را از دم تیغ گذرانید. از میان این فتنه آخند ملا محمد فرزند ملا محمد رضا (ظاهراً ملا غلام شاه) فرار و در توس روزگار می گذرانید تا در گذشت». (ص ۷، علامه صلاح الدین سلجوقی)

ملا محمد سلجوقی که از دست نادرشاه افشار جان بدر برد، در توس حیات خویش را با فرزندان سپری مینمود صاحب چهار فرزند بود، احمد شاه ابدالی که خود یکی از افسران نادرشاه افشار بود و از شهرت فامیل سلجوقیان آگاهی داشت و نیز از کارها و فعالیت های بد صفویان در هرات بخوبی آگاه بود. بگونه مثال: صفویان قلعه اختیارالدین (دژ شمشیران) که از قلعه های مشهور و تاریخی هرات بود، به حیوانات تخصیص دادند و فیل خانه ساختند که آن قلعه بنام «فیل خانه» شهرت یافت و مسجد آنرا به اسم «مسجد فیل خانه» شهرت دادند. بناء احمد شاه ابدالی خواست که هرات باستان را که وقتی هم مخصوصاً در زمان حکمرانان تیموری عروس دنیا و مرکز بزرگ فرهنگ شرق بشمار میرفت دوباره به حالت و وضع خوب بیاورد و راهی که بدین مأمول او را به مقصد میرسانید همین بود که خاندان با فرهنگ سلجوقی که چندین قرن صاحب دولت و شکوه و جاه بودند و طرق انکشاف فرهنگی و نیز دولت داری را بخوبی آگاه داشتند، به سر کار بیاورد و از علم و دانش و تجارب آنها استفاده نماید.

احمد شاه ابدالی در زمان به قدرت رسیدن ملا محمد سلجوقی را مقام شیخ الاسلامی تفویض کرد و همزمان به این فکر افتاد که اگر ملا محمد سلجوقی را به هرات بفرستد او میتواند با اعضای فامیل منور خود جامعه خراب شده هرات را دوباره جان بدهد، و چنانچه که ملا محمد سلجوقی را به هرات مؤظف ساخت و در مدرسه نظامیه مأمور به تدریس نمودن و ضمناً برخی از مسایل هرات را به او واگذار کرد.

از آنست که در نزدیکی قلعه اختیارالدین ملا محمد سلجوقی که در وقت خود سرآمد علمای وطن بود خانه می‌سازد و مدرسه نظامیه را بنام می‌کند که غالباً این نام به افتخار وزیر مشهور آل سلجوق نظام الملک خواهد بود، ملا محمد چراغ علم و معرفت را در آنجا روشن ساخته و شخصیت‌های بزرگ و علمی فامیل خود را به ولایات به جهت تنویر مردم توظیف می‌کند. ملا محمد سلجوقی چراغ علم را چنان می‌افروزد که از بسیاری مناطق اسلامی در مدرسه نظامیه چون هند، آسیای مرکزی، ایران و غیره طالب العلم می‌آمدند و از علمای بزرگ آن مرکز فیض یاب می‌گردیدند.

جناب دانشمند دیپلوم انجینیر محی‌الدین خان برادر علامه سلجوقی هم در ورق قلمی و نیز در پای کتاب افسانه فردا شجره سلجوقیان را می‌نگارد و در اول شجره ملا محمد سلجوقی را چنین می‌نویسد: «جناب شیخ الاسلام و المسلمین حضرت مولانا محمد سلجوقی ولد مولوی غلام شاه ولد مولوی ملا کریم ولد مولوی ملا نورمحمد ولد مولوی ملا الله ویردی (بیردی) ولد مولوی ملا علی ولد مولوی ملا غلام علی ولد خواجه حسن سلجوقی می‌باشند و اولاده ملا محمد شیخ الاسلام بصورت ذیل به علامه صلاح‌الدین خان سلجوقی می‌رسد.

شیخ الاسلام ملا محمد سلجوقی صاحب چهار فرزند است به نامهای مولوی محمد میرزا خان، مولوی مصطفی خان، مولوی ملا مرتضی خان و مولوی محمد رضا خان.

مولوی محمد میرزا خان یعنی فرزند ارشد شیخ الاسلام ملا محمد خان سلجوقی صاحب هفت فرزند می شود به نامهای مولانا عبدالعظیم خان، خلیفه ملا عبدالاحد خان، مولانا نورالدین عمر، مولانا جلال الدین خان، مولانا محمد خان، مولانا محمد مرتضی خان و مولانا عبدالصمد خان.

پسر بزرگ مولوی محمد میرزا یعنی مولانا عبدالعظیم خان صاحب سه فرزند میشود به نامهای ملا محمد صدیق خان، ملا یوسف خان و ملا عبدالصمد خان. از ملا عبدالصمد خان فرزند مولانا عبدالعظیم خان سه فرزند باقی مانده به نامهای ملا سراج الدین خان، ملا فخرالدین خان و ملا عبدالفتاح خان.

ملا سراج الدین خان صاحب این فرزندان میگردد: صلاح الدین خان، علاءالدین خان، محی الدین خان که از مادر یکی میباشند و شمس الدین خان متین سلجوقی که صاحب کتب متعدد میباشند و من نگارنده چندی از آن کتابها را بدست آورده ام.

از صلاح الدین خان (علامه سلجوقی) دو فرزند به نامهای محمد صدیق خان و حامد خان به یادگار می ماند.

از مولوی عبدالفتاح خان ولد مولانا عبدالعظیم خان، استاد عبدالرؤف فکری سلجوقی میماند که دارای سه فرزند است به نامهای حسین وفا سلجوقی (مرحوم) ارشد بهزاد سلجوقی و عبدالرحمن خان و ارشد بهزاد از زبردست ترین میناتوریهستهای سبک بهزاد است.

بدین صورت سلسلهٔ خاندان بزرگ سلجوقی را دریافتیم که اکثریت قاطع شان علمای بزرگ و دانشمندان مشهور بودند که نامهای گرامی شان را در بسیار از ممالک همجوار می شناختند. این خاندان همه از علمای بزرگ بودند و مدرسهٔ با شکوه و شوکت نظامیه را به پیش می بردند. در مذهب سنی حنفی بودند و در طریقهٔ صوفیه ارتباط داشتند به نقشبندیهٔ شریف، یعنی آن طریقه ای که خواجه احمد یسوی مشهور به پیر ترکستان سر سلسله قرار میگیرد و بعداً خواجه بهاءالدین نقشبند مشهور به پیر بلاگردان، خواجه پارسای ولی، خواجه احرار ولی و حضرت جامی و غیره پابند این طریقه بودند.

ثقات گویند که خانمهای این خاندان نیز اهل علم حال و علم قال بودند چنانچه مادر مرحومهٔ استاد سلجوقی نه تنها حافظ قرآن بود بلکه یک صوفیه و عارفهٔ وارسته نیز بود، علوم اسلامی را میدانست و بسیاری کتب را به فرزندش صلاح الدین تدریس نموده است.

گفتیم که دودمان مرحوم صلاح الدین خان سلجوقی همه عالمان دین بودند و واقعاً شعر حضرت شیخ سعدی که این بیت را در شأن خود گفته است با صلاح الدین خان تطبیق (میکرد) و میخواند:

همه قبیلهٔ من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

(سعدی)

از احفاد مولانا محمد سلجوقی یا ابوالآبای همین سلجوقیان هرات که علمای معروف پای حصار هرات می باشند از طریق سلسلهٔ خاندان مولانا میرزا محمد خان سلجوقی و دیگران شخصیت های بزرگی بروز کردند که هر یک قابل فخر و مباحثات کشورمان محسوب میگردند و درینجا ما نمی توانیم بدون ذکر نام «شیخ الاسلام والمسلمین جناب مولانا محمد عمر سلجوقی» تیر شویم که تألیفاتش به یکصد و بیست کتاب بالغ میگردد. درین خاندان شعرای بزرگ، نویسنده گان شهیر و هنرمندان زبردست سر برآوردند، بطور مثال مولوی عبدالفتاح خان سلجوقی خطاط مشهور بودند که بار اول مجلهٔ «اتفاق اسلام» را در هرات تأسیس کردند. مولوی غلام احمد خان فرزند مولانا فضل الخالق خان دو کتاب را در فن موسیقی تألیف نمود، مولوی ملا نعمت الله خان «پدر استاد راشد سلجوقی» رئیس فخرالمدارس هرات یکی از علمای مشهور بود که گاهگاهی با حس ادراکی و کنجکاوی از مدارس مختلفه کشورمان دیدن میکرد از جمله زمانی که به فاکولتهٔ شرعیات و مدرسه ابوحنیفه به پغمان آمد و با دانشمندان مصر روبرو شد علمای مصری از دانش و لیاقت این هموطن مان انگشت حیرت بر دهان بردند، فرزندشان استاد راشد سلجوقی نیز از علمای مشهور وطن می باشند.

مولوی استاد عبدالرؤف خان سلجوقی فرزند مولوی عبدالفتاح خان که پسر عم صلاح الدین خان سلجوقی میباشند از نادرهٔ زمان افغانستان است و انسان چند بعدی و صاحب نبوغ بود، او شعر میسرود بسویهٔ بلند به سبک خراسان، مؤلف ده

ها کتاب تاریخ با مؤثقت تام و اسناد درست، ادیب و نویسنده توانا، خطاط هفت رنگه خاصاً در نستعلیق، مذهب و تذهیب کار درجه یک و نامدار که قبل از استاد مشعل لوای میناتوری هرات بدست او بود، موسیقی را بحد استادی می دانست و فرزندانش را موسیقی نوازان خوب تربیه نموده بود. استاد فکری همان شخصیتی است که باری در جمله هیئت فرهنگی افغانسان به اوزبیکستان رفت، بعد از اینکه مهمانداران او را به زیارت ها و آبدات تاریخی با همراهانش بردند، به لیاقت دانش و آشنایی های او درباره بزرگان علم و علمای بزرگ سمرقند و بخارا در شرح قبور همگان را غرق در حیرت نمود.

استاد فکری سلجوقی را راقم این سطور ملاقات نموده و باری هم درباره سلجوقیان حکایات دلچسپ می نمود و گفت که سلجوقی های هرات تا سالهای بعد از احمد شاه ابدالی به زبان ترکی صحبت میکردند و اکنون همه فارسی زبان شده اند و خودش تأسف میکرد که چرا زبان آبایی و اجدادی اش را نمی تواند تکلم نماید.

از فامیل های سلجوقیان هرات یک تعداد با داشتن کرامات شهرت داشتند بمانندی که گویند: مرحوم مولانا خلیفه علاوه بر تألیفات صاحب کرامات بوده وقتی که او در جنگ با قاجاریان اشتراک کرد گلوله ای در سینه اش اصابت کرد و در حضور هم‌زمان گلوله را توسط دعا از بدنش خارج ساخت و نیز فرزند مبارک شان به نام مولانا خلیفه محمد حسین صاحب کرامات بود.

زنده گینامه استاد صلاح الدین سلجوقی:

استاد سلجوقی در گازرگاه شریف آنجا که خوابگاه پیر هرات خواجه عبدالله انصاری قرار دارد به سال (۱۳۱۳ ق مطابق ۱۲۷۶ ش) پا به عرصه وجود گذاشت. مادر مغفوره استاد طوریکه گفته آمد شخصیت عارفه و صوفیه و حافظ قرآن بود، گویند این خانم پاکدامن هیچگاه اولادهای خود را بدون داشتن وضو و طهارت شیر نمیداد. این مادر مهربان استاد سلجوقی از نسل سادات انار دره میباشد و روایت است که مرحوم صلاح الدین آغای انار دره ای خبر یافته بود که مادر استاد صلاح الدین وضع حمل دارد، چنین وصیت فرمود که اگر او تولد شد نامش را «صلاح الدین» بگذارند. از قضا همان روزی که سید صلاح الدین آغا وفات می نماید صلاح الدین خان سلجوقی در همان ساعت به دنیا می آید و نامش را بر طبق وصیت آغا صاحب سید صلاح الدین، پدر و مادر استاد صلاح الدین می گذارند. از قرار نوشته جناب انجینر محی الدین چنین نتیجه بدست می آید که مادر استاد سلجوقی گفته است که صلاح الدین پیشتر از وقت موعود سن و سالش به سخن زدن آغاز کرده است.

صلاح الدین مبادی علوم را تا شرح ملا جامی نزد پدر و مادر خواند و بعد از دوازده ساله گی بحضور آخوند ملا محمد عمر سلجوقی تلمذ کرد و این مرد بزرگ اهل قبیله سلجوقی همان شیخ الاسلام و المسلمین می باشد که بیش از یکصد جلد کتاب را برشته تحریر درآورده است، چون شیخ الاسلام آثار نبوغ و لیاقت را در ناصیه صلاح الدین مشاهده میکند میداند که او میتواند از عهده

تدریس شاگردان بخوبی برآید اورا می فرماید که به شاگردان تدریس نماید و خود از اوضاع بررسی و مراقبت می نماید.

صلاح الدین خان با پدرش در سن پانزده ساله گی عازم کابل گردید و حلقه های دینی و علمی را ملاقات و مشاهده نمود و نتایج این ملاقات بدانجا کشید که از روی لیاقت و دانش او علمای کابل ویرا بحیث «نابغه کوچک» بشناختند. در آن وقتها کسانی که مفتی میشدند باید که امتحان بسیار قوی را سپری مینمودند و صلاح الدین نوجوان با پدرش هردو در امتحان کامیاب و در محکمه هرات صاحب وظیفه شدند.

صلاح الدین خان بسی ابتکارات و تحولات را در سیستم قضاء و استنطاق مجرمین بمیان آورد و با کابل نیز ارتباط داشت و وقتی هم یک قصیده یکصد و بیست بیتی به استقبال خاقانی سرود و در سراج الاخبار نشر شد.

در هجده ساله گی شهرت و لیاقت و دانش صلاح الدین خان هر دقیقه اوج میگرفت، امیر امان الله خان اورا در همین سن به کابل خواست و استاد مکتب حبیبیه مقررش نمود، سپس در سال (۱۳۰۰ هـ ق) بخواهش شجاع الدوله خان رئیس تنظیمه هرات، منحیث مدیر عمومی معارف هرات عز تقرر یافت و همزمان مدیر مسؤل «اتفاق اسلام» گردید، در همین وقت است که استاد سلجوقی به هنر تمثیل میلان پیدا میکند و نه تنها درامه نویسی را میآغازد بلکه هنرمندان تمثیل را تحت تربیه و صحنه ها را بخاطر تنویر افکار برپا میکند.

استاد صلاح‌الدین خان بعد از سه سال کار در هرات به کابل خواسته میشود و منحیث معاون و مصحح دارالتألیف به وزارت معارف ایفا وظیفه میگیرد و همزمان مدیریت مجله «ثروت» را به پیش میبرد و نیز با مقام سلطنتی و مقامات وزارت خارجه ارتباط مییابد.

استاد سلجوقی درین وقت علاوه از کارهای دیگر تنظیم رادیو کابل را در «کوتی لندنی» پیش میبرد که همکارانش عبارت بودند از استاد فرخ افندی، سرور گویا و استاد قاسم. آنگاه تیاتر پغمان ساخته شد و اولین درامه که در آن نمایش به عمل آمد نوشته و درامه استاد صلاح‌الدین خان بود که بعد از نمایش شخص امیر استاد را نوازش‌ها و شادباشها داد.

در زمان مؤفقت امیر حبیب‌الله خان کلکانی، استاد سلجوقی به زندان رفت ولی بعداً با وساطت بعضی اشخاص از محبس رها گردید و بجانب هرات رفت و در آنجا انزوا اختیار کرد. در زمان پادشاهی محمد نادرشاه خان باز به کابل خواسته شد و کارهای سابقه اش را دنبال کرد و بحیث جنرال قونسل افغانی در هند رفت و در آنجا با علامه محمد اقبال لاهوری آشنا شد و شخصیت‌های بزرگ هند را که در تحریکات آزادی خواهی و اسلامی دست داشتند ملاقات نمود.

استاد سلجوقی به سال (۱۳۱۷ هـ) از هند به کابل آمد و بریاست مستقل مطبوعات و رادیو کار کرد. در سال (۱۳۲۷ هـ) از کارهای رسمی کناره‌گیری نمود و بعداً از طرف مردم هرات بحیث وکیل شورا در کابل مقرر شد و در ختم وکالت بحیث رئیس مستقل مطبوعات ایفای وظیفه نمود. در سال (۱۳۳۱ هـ) به

حیث سفیر افغانستان به مملکت مصر مقرر شد و در مجمع لغوی مصر مقام عضویت را بدست آورد و در تاریخ مجمع لغوی مصر استاد سلجوقی اولین و یگانه عجمی بود که بحیث عضو در آن مجمع پذیرفته شده است، بعد از ختم سفارت استاد به کابل تشریف آورد و مصروف تألیفات شد.

استاد سلجوقی سه بار ازدواج نمود و دو فرزند مردینه بنامهای محمد صدیق سلجوقی و محمد حامد سلجوقی از او بجا ماند. ازدواج سوم استاد با دختر برگد عبدالاحمد خان بنام حمیرا جان بود که استاد کتاب افکار شاعر را بنامش نوشته و هدیه نموده است.

وفات استاد صلاح الدین سلجوقی آن فیلسوف، ژورنالیست، پیر زنده دل، نقاد زبردست، درامه نویس، ادیب بزرگ و نویسنده عالیمقام افغانستان به سن هفتاد و سه ساله گی بوقوع پیوسته است و مقام محترم شان در شهدای صالحین می باشد. (حدود سال ۱۳۴۹ هـ.ش).

استاد سلجوقی یک تعداد زیاد کتب درسی از قبیل «اصول سلجوقی»، علوم اخلاقی، علوم دینی را تألیف نموده و کتب دیگر شان ازین قرار می باشد:

- ۱- افکار شاعر
- ۲- نگاهی به زیبایی
- ۳- ترجمه اخلاق نیکو ماسی ارسطو
- ۴- مقدمه علم الاخلاق در دو جلد
- ۵- مقدمه کتاب تهذیب الاخلاق ابن مسکویه

۶- جیره

۷- تجلی خدا در آفاق و انفس

۸- اضواء علی میادین العلم و الفن و الفلسفه (چاپ در مصر)

۹- اثر الاسلام فی العلوم و الفنون (چاپ در مصر)

۱۰- نقد بیدل

۱۱- ترجمه کتاب محمد^(ص) در شیر خواره گی و خورد سالی

۱۲- قواعد ادبیه

۱۳- تقویم انسان

۱۴- افسانه فردا

۱۵- گوشه ای از پیغام، ضمیمه کتاب ترجمه محمد^(ص) در شیر خواره گی و

خورد سالی

۱۶- رساله شرح حال سید جمال الدین افغانی

۱۷- اشعار استاد سلجوقی که به صورت پراکنده نشر گردیده است.

افکار شاعر:

نگارنده این سطور بعد از هجرت سالها در پی یافتن کتاب افکار شاعر بود که خوشبختانه درین روزها به همکاری جناب دانشمند استاد محمد وزیر اخی کرخی و فضیلت‌آب استاد راشد سلجوقی یک نسخه نایاب افکار شاعر به دستم رسید و آن اشعار زیبا و انتخابی را که در خورد سالی ازین کتاب حفظ کرده بودم دوباره تجدیدش کردم.

کتاب افکار شاعر در اول بصورت مقالات در روزنامه رسمی دولتی «اصلاح» به طبع میرسید و بعداً دست کم دوبار به سالهای (۱۳۲۶ و ۱۳۳۴ هـ ش) در مطبعه عمومی کابل به طبع رسید. مرحوم محمد علم غواص که خود یکی از مشاهیر بزرگ هرات میباشد به نام «مقدمه ناشر» در آغاز کتاب چند سخنی را گنج‌نیده است که این نوشته از قدرت ادبی و فلسفی و تصوفی و عمق دید خود غواص را بخوبی میتواند نماینده گی کند.

علامه سلجوقی تحت عنوان «عرض مرام» کتابش را می‌آغازد. و از خواندن صفحات اولیه کتاب فهمیده میشود که کتاب مذکور به تقاضای مکرر مدیر مسؤل اصلاح یعنی شخص غواص و یک عده علماء، نویسندگان و دانشمندان تحریر یافته است که استاد صلاح الدین خان سلجوقی افکار عرفانی لسان الغیب حافظ، خاقانی، ابوالمعانی بیدل، مولانای بلخ، شیخ محمود شبستری و امیر حسینی سادات غوری را شرح و بسط میدهد و نیز عنوانی دارد به نام مقاله افکار بیدل و خاقانی و بعداً گلشن راز شیخ شبستری را با سوالات امیر حسینی غوری هموطنش تشریح میدهد.

استاد سلجوقی هنگام تألیف این کتاب زیاده‌تر از حافظه محیر العقول کار گرفته و آنقدر درباره فلاسفه و فلسفه آنها، عمق در تصوف و ادبیات و تاریخ ادبیات گفته‌ها دارد که نمیتوان با چند جمله مقام تحلیلی و دانش‌آورا توصیف نمود.

استاد دربارهٔ حافظ گوید: «بطوریکه در روی پرده درامهٔ عشق را به قشنگترین طرز و شیرین‌ترین کلمات بازی میکند، در پشت پرده دروس فلسفی را به بهترین پروگرام درس می‌دهد و به اینصورت میتواند مبتدی و منتهی سرور خواه و دانش جوی و حتی خوش بین و بدبین را علی السویه به خود بکشد و افاده دهد. مثلاً میگوید:

کمند صید بهرامی بیفگن جام جم بردار
که من پیمودم این صحرا نه بهرام است و نه گورش

استاد بیت مشهور حافظ را بگونهٔ فلسفی و تصوفی تحلیل می نماید و آن بیت

اینست: www.enayatshahrani.com

سالها دل طلب جام جم از ما میکرد
آنچه خود داشت ز بیگانه تمنا میکرد

بعداً غزل حافظ را که با مطلع:

«سحرگه رهروی در سرزمینی

همی گفت این معما با قرینی»

آغاز می یابد تا آخر با مقابلهٔ اشعار عربی و نسبت اشعار را با سلوک و عرفان و فلسفه ربط میدهد و سراپا دانش عمیق و تحلیلهای منطقی شرح میدهد و پرده ها را از اشعار حافظ بر میدارد و میگوید که: «حافظ را دیدید متنی از عشق و رندی پیش روی شما گذاشت، اما حاشیه و تعلیقاتی از دین و فلسفه و تصوف و

اخلاق یکی بعد از دیگری در پشت پرده یا پشت ورقه موجود بود». (ص ۹، افکار شاعر)

بعد از حافظ استاد به جهان خاقانی قدم میگذارد و میگوید: «این شاعر را میتوان علی السویه هم شاعر و هم فیلسوف دانست و میتوان فلسفه را در متن شعر آن ملاحظه نمود». در یک قصیده میگوید:

به من نامشفقند آباء علوی

چو عیسی زان ابا کردم ز آباء

استاد شعر مذکور را به سه دسته موجودات: آباء علوی، امهات سفلی و موالیه ثلاثه نسبت میدهد و آنرا آمیخته با فلسفه یونان میدانند، استاد اشعار خاقانی را با اشعار حافظ و بیدل نیز رابطه داده و افکار فلسفی و عرفانی شان را با هم وفق میدهد.

در بحث سوم خود استاد تحلیل درباره بیدل و تحلیل اشعار او دارد و در ابتدای این بحث چنین مینویسد: «امروز میخواهم به افکار شاعری تماس کنم که ریشه بر قلم و لرزه بر اندامم می اندازد، این شاعری است که همیشه آن را بین رموز غامض و فطرت و نجوای فرشتگان عالم اسرار می یابم و چنین گمان می کنم که در زنده گی هم در بین ما زمینی ها نبوده و اگر بوده به آرزوی سرزمین اصلی خود (روح کلی و عالم ملکوت و دنیای مجرد) نوحه سرایی داشته». (ص ۱۶)

استاد بیت های بسیار مهم بیدل را می آورد و هر یک را تحلیل مینماید، مثلاً این بیت را:

فطرتم ریخت برون شور و وجوب و امکان

این دو تمثال در آئینه من بود مقیم

بیدل را می‌گوید که فکور و فیلسوف است و در فلسفه با افلاطون شباهت دارد:

به آن ستم زده بیدل ز عالم اوهام
چه ظلم رفت که مجنون نشد فلاطون شد

درینجا استاد منظور بیدل را که «اوهام» می‌گوید: «معلم فلسفه» میدانند و «مجنون» را عشق تعبیر می‌نماید. گویا اینکه باید «عاشق» میبود، علاوه‌تاً استاد در کنار همه توجیحات و تشریحات فلسفی و عرفانی بیدل، شعر دیگر بیدل را شرح و بسط می‌دهد و از آن مفهوم بیدل را استخراج مینماید و آن بیت اینست:

جهان جنون بهار غفلت ز نرگس سرمه ساش دارد

www.onayatshahrani.com

ز هر بن مو بخواب نازیم و مخمل ما قماش دارد
استاد سلجوقی را از تحریرش در قسمت این شعراء چنین می‌یابیم که همه
دواوین شان را خوانده و اشعار عجیب و مبهم آنها را انتخاب کرده است، مثل:

برای خاطر غم آفریدند

طفیل چشم من نم آفریدند

کار دنیا بسکه مشکل بود عقبی ریختند

وعدۀ امروز خون شد رنگ فردا ریختند

گشاد و بستِ چشمت عالم آراست

جهان پیدا و پنهانی ندارد

نه شادم، نه محزون، نه خاکم، نه گردون

نه لفظم، نه مضمون، چه معنیستم من

اگر فانیم، چیست این شور هستی

و اگر باقیم، از چه فانیستم من

علامه سلجوقی کلمه «تصوف» را که به کلمه عربی و پشمینه پوش منسوب

میدانند، آنرا رد میکند و میگوید که از کلمه یونانی تیاسوفی «خدا دوستی» گرفته شده است. استاد بعد از تحلیل‌ها و تفاسیر به اشعار بیدل با در نظر داشت فلسفه

های غرب و شرق و عرفان اسلامی به بحث بیدل خاتمه میدهد.

بعد از بیدل به مقابله بیدل و خاقانی توجه می‌نماید و در جایی هم با آوردن

دو قصیده نظر میدهد که بیدل مسابقه را از خاقانی صد فی صد ربوده است و

میگوید: اگرچه بیدل شاعر قصیده سرا نیست باز هم دیدید که حق معنی را با

الفاظ جزیل ادا کرده، درین جای شک نیست که خاقانی لهجه و متانت

مخصوصی دارد، باز مطالبی که بیدل به این جزالت و روانی درین قصیده آورده

قابل تقدیر است و اینست نمونه‌های قصاید بیدل و خاقانی:

خاقانی گوید:

شد گهر اندر گهر، صفحه تیغ سحر
شد گره اند گره، حلقه درع سحاب
صبح بر آمد ز کوه، چون مه نخشب ز چاه
ماه بر آمد به صبح، چون دم ماهی ز آب

بیدل گوید:

مطلع صبح دوم می درد اکنون نقاب
ذوق تماشاگر است تا دهد آئینه آب
چشم گشا و بین، برگ گل آئینه است
آتش جوش بهار نعل جهان داده آب

علامه سلجوقی درین بحث توجه خاص به بیدل دارد و یک بیت دیگر بیدل

را دلیل قدرت لایتناهی خداوندی نشان میدهد و چنین می آورد:

مضمون پیش پا را آسان نمی توان خواند
صد صفر و یک الف شد حیرت فزای نرگس

مرحوم محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا بیت فوق بیدل را بگونه دیگر

تحلیل نموده است.

قدم دیگر علامه سلجوقی بسوی مولانای بزرگ روم است، استاد می فرماید:

«دیشب مثنوی معنوی را برداشته بودم و تا کنون از خود بیگانه ام. میگویند انرژی

اتوم به درجه بیست که با شکستن یک ذره میتوان یک خشک پخته را گداخت

اما مولانا آن جوهر فرد دنیای حقیقت بعد از شش قرن میتواند امثال من هزاران صخره‌های صمّای قساوه را بگدازد، مولانا از ماورای افلاک از شمس عالم روح و راستی و حقیقت نور گرفته و درین دهلیز تصاویر عالم امکان از شمس تبریز حرارت کسب کرده که این نور و حرارت سر موی است». (ص ۶۱)

حضرت علامه سلجوقی شعر مشهوری را که به توصیف مثنوی مولانا سوره اند منسوب به حضرت جامی میداند. وی در مجله آئینه افغانستان شماره (۵۵) صفحه (۱۰۰) سال (۱۹۹۵م) آقای استاد محمد اسحق نگارگر در باره آن شعر مشهور که استاد سلجوقی به مولانا جامی^(رح) نسبت میدهد نظر مخالف دارد و

این شعر را به شیخ بهایی نسبت میدهد و آن شعر چنین است:

مثنوی معنوی مولوی

هست قرآن در زبان پهلوی

من چه گویم وصف آن عالیجناب

نیست پیغمبر ولی دارد کتاب

مولوی از عاشقان بزرگ جهان است و ما عشق و جذبات او را از روی اشعارش بخوبی در می‌یابیم، علامه سلجوقی که اشعار مولانا را تحلیل نموده از تحلیل هایش چنین استنباط میکنیم که خود علامه سلجوقی هم از عاشقان وارسته می‌باشند.

در پایان کتاب افکار اشعار استاد سلجوقی یادی از هموطن عزیزش امیر حسینی سادات غوری و شیخ محمود شبستری را می‌نماید و بعد از آوردن اشعار

لسان الغیب حافظ سوالات امیر حسینی را با جوابات شیخ شبستری می آورد و خود استاد نیز جوابات را به نثر می نویسد و جواب ها را بحدی فیلسوفانه و عارفانه توضیح میدهد که حتی به عقیده خویش نقطه یی را هم مجهول نمیگذارد و اما باید گفت که فلسفه آن نیست که مجهول را معلوم سازد بلکه گاهی هم معلوم را مجهول می سازد.

نگارنده این سطور چندی قبل گلشن راز علامه اقبال لاهوری را در دیوان فارسی اش دیده است که واقعاً قابل ستایش میباشد و او هم به همین اسلوب گلشن راز شیخ محمود شبستری است.

نگارنده این مضمون چندین کتاب علامه سلجوقی را خوانده است از قبیل نگاهی به زیبایی، جبیره، تجلی خدا در آفاق و انفاس، محمد در شیرخوارگی و خورد سالی، نقد بیدل، افسانه فردا و افکار شاعر.

استاد صلاح الدین خان سلجوقی برحق علامه بزرگوار وطن است و در زمان خود یکتای وطن بود، بس علماء و بزرگان داخلی و خارجی بوصف او گفته ها دارند که آوردن آنها گنجایش این مقاله را ندارد، [ر کتاب استاد را اگر کسی بخواند آن کتاب بذات خود بحر بیکران است و انسان را محو و غرق حیرت می سازد.

کتاب نقد بیدل را گرچه استاد نقد بیدل نام نهاده ولی در حقیقت کتاب مذکور بصورت نقدهای ادبی و بررسی های معمولی تحریر نیافته است و استاد درین کتاب آنچنان معنی و توجیهاات را آورده است که اگر گویم بذات خود

آن کتاب یک کتاب فلسفه است شاید مبالغه نکرده باشم. باید از روح پاک آن فیلسوف وطن عذر بخواهم که استاد آنقدر شرح داده که انسانهای حقیر و عاجز همچون من در بحر گفتارش غرق میشویم چنانچه شاعری درین باره گفته است:

شرح و بسط شارحان مقصود را برد از میان

آنچه را ایضاح نامیدند ابهام است و بس

گرچه استاد کتاب محمد در شیرخواره گی و خورد سالی را به نام ترجمه نشر نموده ولی نیم کتاب از خود استاد به نام «گوشه یی از پیغام تو» تعلیق است که استاد با ادبیات ممتاز به سوز و ساز صوفیانه و عشق سرشار به سیدالمرسلین محمد^(ص) نوشته است.

بدون تردید همه کتابهای علامه سلجوقی^(رح) مرتبت بلند دارند. افکار شاعر با آنکه از آثار دیگر استاد پیشتر تحریر یافته است، به یقین کامل و جرئت بسیار میتوانم بگویم که بهتر از این اثر اثری دیگری بدست نخواهد آمد و قدرت نبوغ و مقام فلسفی و ادبی استاد در هر شرح آن کتاب بخوبی هویدا میشود.

در ختم این مقاله دو مرثیه را از شادروان استاد خلیل الله خلیلی و مرحوم استاد عبدالرحمن پژواک می آورم و پیش از آنکه چند بیتی از آن مرثیه ها را بیاورم به روح پاک علامه صلاح الدین خان سلجوقی دعا می نمایم و از خداوند تمنا دارم که جایش را و مکانش را خلد برین بسازد و این را میگویم که خوشا بحال کسی که مرثیه گویش استاد خلیلی و استاد پژواک باشند.

خلیلی گوید:

خورشید اهل علم، بلند آسمان فضل
سلجوقی آنکه دهر بنازد به نام وی
بعد از وفات حضرت جامی دگر ندید
شمعی به روشنایی وی محفل هری
فرهنگ شرق و غرب به بال کمال خویش
شهباز فکر چرخ نوردش نمود طی
رازی که حل نگشت به قانون بو علی
از مولوی شنیده به سوزنده ساز نی
سال وفات وی چو «خلیلی» ز طبع جست
گفتا که «باد رحمت عام خدا به وی»
«۱۳۸۶ قمری»

پژواک گوید:

اگرچه گریه به چیزی که از رضای خداست
به نص دین و به دستور عقل هردو خطاست
بمیرد عقل چو استاد دین و دانش مرد
چو عقل مرد، توان رضا و صبر کجاست
به حیرتم که چسان آسمان نمی افتد
که اوفتاد و هنوز این بنای هرزه پیاست

ز همدمان تو آنجا سنایی و عطار
ز رهبران تو آنجای شمس و مولاناست
ستاره حافظ و سعدیست بر یسار و یمین
نشسته بیدل و خاقانی اند بر چپ و راست
تو رفتی و همه ما مرده گان زنده هنوز
بین تفاوت ره از کجای تا به کجاست
سیه بپوش چو «پژواک» ای جوان امروز
که مرگ پیر طریقت مصیبت برناست

علامه استاد عبدالحی حبیبی



کارهای ادبی:

- استاد دانشگاه در ادبیات پشتو؛
- مؤلف کتاب در تصوف؛
- مؤلف تاریخ ادبیات پشتو؛
- صاحب مجموعه شعری؛
- صاحب سبک در ادبیات فارسی.

استاد عبدالحی حبیبی در سال (۱۹۱۰م) در یک خانواده مشهور قندهار بدینا آمد، پدرش آخوندزاده عبدالحق از اولاده حبیب الله آخوندزاده مشهور به «حبو آخوند» میباشد. استاد حبیبی تحصیلات ابتدائیه را در مکتب خرقة مبارکه در قندهار و پس از فراغت به تشویق عبدالعزیز خان مشهور به بابا که در آنوقت

مدیر جریده طلوع افغان بود در سال (۱۹۲۷م) در قطار کارکنان جریده مذکور شامل گردید. سپس مدیر جریده در قندهار و بعداً مدیر عمومی پشتو تولنه، معاون ریاست مستقل مطبوعات، رئیس معارف قندهار و وکیل تجار در چمن ایفای وظیفه نمود.

دودمان استاد عبدالحی حبیبی:

همه قبیله من عالمان دین بودند

مرا معلم عشق تو شاعری آموخت

در یک فوتو کاپی سه صفحه‌ی که دو صفحه کتاب در یک صفحه مستند کاپی شده و از صفحه «۳۰۴» تا «۳۰۹» در آن موجود است تحت عنوان «اوضاع فکری و اجتماعی» در باره خاندان‌های مشهور علمی و روحانی افغانستان ذکر ها رفته است و در صفحه «۳۰۵» آن نسخه بدون ابتدا و انتها و نشانی که به گفته جناب استاد راشد سلجوقی غالباً مجله «هرات» باشد. در باره دودمان علمی استاد عبدالحی حبیبی سخنان بسیار مؤثق آورده شده است. این یک پراگراف از آن نسخه آورده شده است:

«دودمان علمی ملا بابر موسی خیل از عصر هوتکیان در قندهار بود که فرزندش مولوی فیض الله در عصر احمد شاهی استاد خانواده شاولی خان اشرف الوزاء مؤلف رساله تدریس در منطق است و بعد از این مولوی حبیب الله مشهور به محقق قندهاری بن فیض الله در اواخر عصر سدوزایی در قندهار زندگانی داشت (۱۲۱۳-۱۲۶۳ هـ) که مؤلف سی و سه جلد کتاب در معقول و منقول به

زبان های عربی، دری و پشتو است و آثار بکر و تازه انتقادی را در ریاضی و منطق و اصول فقه و دیگر علوم مروجۀ اسلامی نوشته است. بعد از وی مولوی عبدالرحیم پسرش و مولوی عبدالروف نواسه و مولوی عبدالواسع و مولوی عبدالرب پسران مولوی عبدالروف از مشاهیر علمی دوره های ما بعد مذکور در ساحات معارف و ترتیب قوانین عدلیه خدمات شایانی نموده اند»، «این نسخه فوتوکاپی که از آن پاراگراف گرفته شد چاپ پخته و در افغانستان به فارسی دری افغانستان نوشته و چاپ شده است. شاید همین نسخه همان مقاله خود استاد در باره جدش ملا حبو آخوند باشد».

مولوی حبیب الله معروف به محقق قندهاری که از شهرت زیاد در میان علما و دانشمندان برخوردار بود با آنکه از پدرش مولوی فیض الله و از پدر کلانش آخوند ملا بابر و مقام علمی آنها ذکری به میان آمد، اما در حقیقت مولوی حبیب الله می‌تواند سر سلسله خاندان آخوندزادگان قندهاری به شمار برود و چنانچه تخلص «حبیبی» هم از نام این دانشمند مأخوذ گشته است و گرنه می‌توانست بنام ابوالآبای این آخوندزادگان قندهاری یعنی ملا بابر «بابری» گذاشته شود.

مولوی حبیب الله محقق قندهاری که گاهی او را «ملاحبو» هم گفته اند صاحب تألیفات زیادی می‌باشد که در جمله یکی از کتاب های میرزا الوغ بیک یا خاقان تیموری را بنام «زیچ الوغ بیکی» ترجمه کرده است. و از آن دانسته می‌شود که ملا حبیب الله آخوند زبان ترکی می‌دانسته است.

از نوشته‌های میرزا الوغ بیک تیموری دانشمند دیگری که از ریاضی دانان معاصر الوغ بیک می‌باشد به نام علاء‌الدین محمد سمرقندی معروف به قوشچی «زیچ الوغ بیکی» را تفسیر کرده است. و قوشچی که شاگرد قاضی زاده بود تفسیر زیچ الوغ بیکی را با قاضی زاده مذکور همکاری نموده است.

درباره فرزند مولوی حبیب‌الله از نوشته‌های پروفسور عبدال‌حی حبیبی و سراج‌التواریخ چنین معلومات به دست می‌آید که مولوی عبدالرحیم شخص معروفی بود است «در آرشیف ملی یک مکتوب بسیار فصیح عربی با خط بسیار زیبای نسخ در دو صفحه به خط قاضی طلا محمد پشاوروی موجود است که به نام عبدالرحیم بن مولوی حبیب‌الله محقق قندهاری نوشته شده». (ص ۱۰۹ جنبش مشروطیت)

استاد حبیبی در جای دیگری مولوی عبدالرحیم را چنین معرفی می‌دارد که گویا این که فرزند مولوی عبدالرحیم همان مولوی عبدالروف مشهور است که بعد از قتل پدرش فراری و بعداً در جنبش‌های فکری سیاسی سهم فعال می‌گیرد. «این مولوی عبدالروف مؤسس انجمن، از مشاهیر علمای افغانی در اوایل قرن بیستم است که در جنبش فکری عصر دست داشت.

وی پسر عبدالرحیم کاکر قندهاری است «که در شوال (۱۲۹۸ ق) درون بنای خرقة شریفه قندهار به دست خود امیر عبدالرحمن خان کشته شد»، بنگرید سراج التواریخ ج. س. ص ۳۸۲ (ص ۸ مشروطیت)

و دانسته می‌شود که مخالفت امیر عبدالرحمن خان با مولوی عبدالرحیم از موضوع طرفداری مولوی به سردار محمد ایوب خان می‌باشد که با او علیه لشکر انگلیس و عبدالرحمن یکجا شدند. و بعد از ختم جنگ علمایی که به جهاد بر علیه انگلیس و امیر عبدالرحمن خان که با انگلیس یکی بود، فتوی داده بودند، امیر عبدالرحمن همه را اعدام نمود.

استاد حبیبی به معرفی مولوی عبدالرؤف یا اخلاف مولوی حبیب الله محقق قندهاری چنین می‌آورد: «تولد مولوی عبدالرؤف در شهر قندهار روز دوشنبه (پنج صفر ۱۲۶۷ ق) در خاندان مولوی حبیب الله معروف به محقق قندهاریست که از پدرش علوم منقول و معقول فراگرفته و مدتی پس از قتل پدرش بر دست امیر از وطن در تبعید به سر برد». (ص ۹ مشروطیت)

استاد حبیبی علاوه می‌دارد که: «از اول اسنادی که در خانواده نویسنده این سطور بوده و اکنون در آرشیف ملی در دوسیه خاص سراج الاخبار محفوظ است...» (ص ۶ مشروطیت). مولوی عبدالرؤف به دوران امیر حبیب الله خان به حیث رئیس انجمن دانشمندان مقرر می‌شود و نام مکمل او را چنین ذکر می‌کردند: «ریس این انجمن مولوی عبدالرؤف خان قندهاری متخلص به (خاکی) سر مدرس مدرسه شاهی و ملای حضور بود، مولوی خاکی در سه زبان عربی، فارسی، پشتو ادیب و نویسنده و شاعر بود». (ص ۹ مشروطیت)

استاد دو نفر پسران عالم متبحر مولوی عبدالرؤف آخوند زاده قندهاری را به نام های مولوی عبدالواسع آخوندزاده و مولوی عبدالرب آخوند زاده معرفی

می‌نماید که هر یک دارای شخصیت‌های علمی و مشهور بودند و معلوم است که مولوی عبدالواسع صاحب تألیفات می‌باشد و در باره یکی از فضایل دیگر این خانواده به نام مولوی صالح محمد و ترجمه او یاد دهانی شده است که غالباً آن دانشمند عالیقدر یکی از عموهای مرحوم استاد حبیبی می‌باشد.

کتاب‌ها و آثار مولوی حبیب‌الله را در فاکولته ادبیات خریداری نموده بودند. که معلوم نیست چند اثر مولوی مذکور در فاکولته ادبیات خریداری شده باشد.

خاندان ملا حبیب‌الله را «آخوندزاده» می‌گویند که استاد حبیبی به این خاندان ارتباط دارد و خودش نسبت خود را به صراحت در کدام جایی ذکر نکرده است.

گفتند روزی استاد حبیبی را کسی «عبدالاحی خان» خطاب کرد، استاد حبیبی فوراً فرمودند که «خان» نیستم ولی «آخوندزاده» هستم. از این دانسته می‌شود که استاد حبیبی بر لقب آخوندزاده علاقمند بوده اند و البته این آخوند زادگی به خاطر اسم مشهور ملاحب‌وآخوند یا مولوی حبیب‌الله محقق قندهاری می‌باشد که آثار او در مسایل دینی، علمی، عرفانی و ریاضیات و هندسه می‌باشد.

مولوی فیض‌الله پدر آخوندزاده مولوی حبیب‌الله نیز از علمای جید روزگار بوده و رسالات زیادی را از جمله «منطق» به یادگار گذاشته است.

در سراج التواریخ فیض محمد کاتب هزاره واقعه آخوندزاده عبدالرحیم خان کاکری را چنین می‌آورد: «چون سردار محمد ایوب خان داخل قندهار شده، رایت تصرف بر افراخت به عزم این که مردم شهر و اطراف را روی دل جانب خود کرده، به مخالفت اعلیحضرت امیر عبدالرحمن خان، برانگیزد علمای شهر و

اطراف را انجمن ساخته در باب معاونیت خویش و محاربت با امیر موصوف فتوی خواست و از جمله آخوندزاده عبدالرحیم خان کاکری که معلم شهزاده عبدالله خان و لיעهد اعلیحضرت امیر شیر علی خان مرحوم بود با چندتن دیگر از علما که در علم و فضل، زبانزد روزگار و معتمد صغار و کبار بودند فتوی دادند که یاری دادن سردار محمد ایوب خان معاونیت در دین است و پیکار و مصاف دادن با امیر عبدالرحمن خان و لشکر یانش حفظ شریعت سیدالمرسلین، زیرا که او را انگلیسان امیر خوانده و سردار محمد ایوب خان احرام جهاد بر بسته....

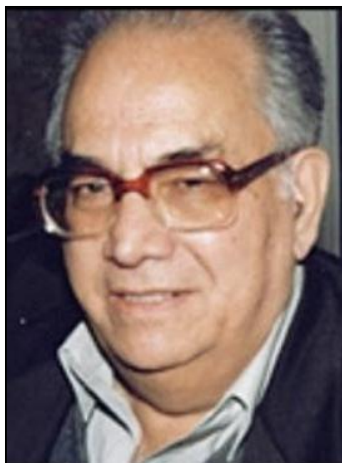
آخر الامر اختر طالع سردار مذکور «محمد ایوب خان» مذکور را وقت زوال رسیده و خود اعلیحضرت والا «عبدالرحمن خان»، در ماه شوال (۱۲۹۸ هـ ق) قرین فتح و پیروزی داخل شهر قندهار شده، ملا عبدالرحیم آخوندزاده کاکری و ملا عبدالاحد فوفل زایی که فتوای بر تکفیر سپاه کابل داده بودند به یاسا رسانید» (ص ۳۸۲ سراج التواریخ)

در باره والدۀ محترمه استاد حبیبی که بکدام نسبت مستقیماً به ملا حبو آخوند می پیوندند، نزد نگارنده مجهول میباشد، همچنان درباره اولادۀ استاد حبیبی معلومات کم دارد، دو فرزندشان بنامهای خوشحال حبیبی و انجینر میرویس حبیبی میباشند و صبیبه یی داشتند با اسم مرغلری حبیبی در سابق استاد شعبه انگلیسی فاکولتۀ تعلیم و تربیه. یک شخص بسیار مشهور دیگر از همین فامیل در مطبوعات افغانستان سالهای زیادی ظاهر شد و آن عبارت از جناب محترم داکتر

محمود حبیبی میباشد، بقرار نوشته جناب کوشانی استاد حبیبی دارای سه فرزند پسر و یک دختر می باشند و اسم فرزند دیگرشان بدست نیامد.

نوت: نگارنده این سطور زمانیکه کتاب «شرح احوال و آثار استاد حبیبی» را می نوشتم، منظمأ با محترم پوهاند میر حسین شاه در تماس بودم، باری هم در باره شان در یکی از نشرات نوشته بودم «پوهاند میر حسین شاه خان»، پوهاند صاحب به مثل استاد حبیبی فرمودند که «خان» نیستند ولی «میر» هستند، پوهاند صاحب میر حسین شاه فرمودند که استاد حبیبی در زبان فارسی صاحب سبک خاص میباشد. و واقعأ فرموده شان درست و قابل تأیید میباشد، زمانیکه کتاب «تاریخ مختصر افغانستان» تألیفی پوهاند حبیبی را میخواندم، در مقدمه کتاب آورده بودند که «برای قدامت دری در تلاش زبان مادری بود». (ص ۷ کتاب مذکور)، گویا اینکه زبان مادری استاد حبیبی دری بود، پوهاند صاحب میر حسین شاه موضوع را تأیید کردند و فرمودند که زبان مادر شان دری بود و ملیت شان از مردم شریف هزاره میباشد. بعد از تعقیب موضوع واضح شد که والده مغفوره استاد در نسب به تورکان هزاره می پیوندد. ناگفته نماند که پوهاند صاحب میر حسین شاه با استاد حبیبی رابطه نزدیک داشتند، پس استاد حبیبی به همه ملیت های افغانستان نسبت دارد.

استاد دكتور عبدالاحمد جاويد



www.enayatshahrani.com

کارهای ادبی:

- دكتور مسلک ادبیات؛
- شعر شناس؛
- استاد زبان و ادبیات فارسی؛
- متصدی پروگرامهای ادبی در رادیو؛
- فارسی شناس کمنظیر در افغانستان.

یادنامهٔ استاد عبدالاحمد جاوید

(۱۹۲۷-۲۰۰۲ میلادی)

اقتباس از کتاب «سالمدان افغانستان در کالیفورنیا»

نوشته: دکتر عنایت‌الله شهرانی

عبدالاحمد جاوید فرزند میرزا عبدالصمد خان در اول ماه جنوری (۱۹۲۷م) در محله یی بنام پایان چوک کابل در کوچهٔ طیب مشهور به الحاج عزت‌الله خان پا به عرصهٔ وجود گذاشت. دوستان وی می‌گفتند که از اهل رکاخانه می‌باشد، جاوید تا دم مرگ عشق کابل را به دل داشت و یکی از کابل دوستان مشهور وطن بشمار می‌رود.

عبدالاحمد جاوید در سنین خوردسالی الفبای مسایل دینی را در خانه آموخت و مکتب ابتدائی را در مکتب نمبر دو به اتمام رسانید، یک تعداد دوستان استاد جاوید می‌گفتند که وی در آوان خورد سالی اعتنای زیادی به فراگیری دروس نشان نمیداد و میلان زیادی به بازی با همسالان داشت. یکی از اقارب کهن سال جاوید وقتی دید که وی مصروف به بازیهای وطنی است، گفته بود: «بازی کردن عبدالاحمد ضرری به درسهایش ندارد، برای شرط ببینید که در امتحان فردا نمره اول نیز خواهد شد». روز بعد که روز امتحان بود سر معلم عبدالاحمد را اول نمرهٔ عمومی مکتب اعلان کرد.

عبدالاحمد جاوید تعلیمات عالی را در لیسه حبیبیه به پایان رسانید و در سال (۱۹۴۳م) در فاکولته ادبیات دانشگاه کابل شامل گردید. دیری نگذشته بود (آغاز سال دوم) که طی یک سکالرشپ تحصیلی در رشته حقوق و علوم سیاسی که از ایران به وی مساعدت شده بود عازم آن کشور گردید، استعداد عالی و بی نظیر جاوید در ادبیات باعث شد تا در کنار رشته حقوق و سیاست، در رشته زبان و ادبیات فارسی هم به تحصیل ادامه دهد (دبل میجر)، و با استعداد خداداد که داشت دیپلوم های زبان و ادبیات فارسی و حقوق را بالترتیب در سالهای (۱۹۴۹ و ۱۹۵۰م) حاصل کند.

عبدالاحمد جاوید با فراغت از تحصیلات دوره لیسانس، خواست تحصیلات عالی خود را نیز دوام دهد، او در پروگرام دکتری ثبت نام کرد و به فراگیری دروس و تحقیقات مربوط اشتغال ورزید. در این وقت بود که استاد سعید نفیسی یکی از نخبه گان فرهنگی ایران زمین از جاوید تقاضا نمود با وی به کابل برود، جاوید هم به تقاضای استاد لبیک گفت و به کابل باز گشت. اقامت دوباره جاوید در کابل باعث شد تا وی تجاربی از تدریس در فاکولته ادبیات ویا لیسه حبیبیه بدست آورد. روشن است که تدریس مؤفقانه او همه همکاران و شاگردان را به داشتن دست قوی وی در ادبیات زبان فارسی معترف ساخته بود. استاد جاوید بعد از دو سال تدریس در کابل به غرض تکمیل درجه دکتری در رشته ادبیات دوباره عازم ایران گردید و در دانشگاه تهران تحصیلات مربوط به دکتری خویش را مؤفقانه به پایان رسانید. بقول دوکتور سید علی رضاء نقوی

داکتر جاوید در دوران تحصیلی خود ورد زبان استادان و محصلان ایرانی بود و مانند ستاره یی میدرخشید. نگارنده در سال (۱۹۹۳م) زمانیکه در دانشگاه اسلامی و بین المللی اسلام آباد تدریس میکردم با داکتر نقوی که از معاصرین جاوید بود آشنا شده بودم.

از استادان داکتر جاوید میتوان اسمای گرامی دکتور شایگان، دکتور امامی، دکتور عمید، دکتور همایون فر و دکتور علی اصغر حکمت را نام برد. جای تذکر است که استاد علی اصغر حکمت از دوستان بسیار نزدیک استاد عبدالرؤف فکری سلجوقی بود. در اثر همین روابط علمی استاد فکری سلجوقی اجازه داد تا مرحومه فروغ حکمت پنج جلد از تألیفات «امیر حسینی سادات غوری» را تحقیق نماید؛ و تیزس شهادت خود را در باره حسینی سادات بنویسد. از آنجائیکه حسینی سادات از عارفان بزرگ و وطن عزیز افغانستان میباشد، من امیدوارم که این اثر نفیس هرچه زودتر به زیور چاپ آراسته گردد. استادان دیگری که جاوید از محضر شان فیض یاب گردیده عبارت اند از: استاد فروزانفر، عباس اقبال، سعید نفیسی، مهدوی، جلال همایون، دوکتور محمد معین، دوکتور حسین خطیبی و غیره.

داکتر جاوید با برگشت دوباره به کابل به وظایف گوناگونی توظیف گردید و در دانشگاه کابل خوش درخشید. اولین وظیفه وی به حیث استانت در فاکولته های ادبیات و علوم سیاسی دانشگاه کابل در سال (۱۹۵۰م) بود. لیاقت و دانایی این استاد مسلم بزودی ورد زبانها گشت، نوشته ها و تحقیقات وی در

نشریه های معتبر کابل به چاپ میرسیدند و بر شهرت علمی و مقام ادبی وی می افزودند. بیاد دارم که تقریباً هر دفتر و یا موسسه بزرگ شهر کابل سعی داشت جاوید را به حیث همکار خود بگیرد.

استاد در سال (۱۹۵۲م) به شعبه نشرات رادیو کابل مقرر شد و برای مدتی عضویت نشرات رادیو و همچنان عضویت ریاست نصاب تعلیمی وزارت معارف را عهده دار گردید. او کتابهای فارسی مکاتب را تألیف کرد و با نویسندگان دیگر همکاری نمود، در سال (۱۹۶۲م) با حفظ حقوق استادی مدیر عمومی نشرات ریاست دانشگاه کابل مقرر شد و در سال (۱۹۶۴م) عالی ترین لقب علمی دانشگاه کابل «پوهاند» را از جانب شورای عالی این دانشگاه و منظوری مقامات صالحه وقت بدست آورد. پوهاند جاوید در حین تدریس به دانشگاه که مصادف با اوج جوانی وی بود، مقالات، رسالات و ترجمه های بسیاری بچاپ رسانید. یکتعداد از این مقالات در رادیو هم خوانده میشدند.

استاد جاوید از سال (۱۹۶۶ - ۱۹۷۰م) به حیث گیسست پروفیسور در دانشگاه تاشکند اوزبیکستان تدریس نموده در حلقه های علمی این کشور سهم بارز گرفته است. در همین ایام بود که با استفاده از فرصت به زبان روسی آشنایی پیدا کرد و بسیاری از متون قدیمه را که به رسم الخط عربی در موزیم ها و کتابخانه های اوزبیکستان وجود داشت برای اوزبیکان ترجمه و معرفی نمود. جاوید بر علاوه زبان روسی، عربی و انگلیسی را خوب میدانست و به زبان انگلیسی تألیفات هم دارد.

پوهاند جاوید برای مدتی من‌حیث معاون علمی دانشگاه کابل مقرر گردید و در سال (۱۹۷۲م) از طرف شورای عالی پوهنتون کابل به ریاست پوهنتون انتخاب گردید. در سال (۱۹۷۸م) بود که عازم حج به کعبه الله شد و با عبادت به درگاه او تعالی و دعا به روح پاک سید المرسلین لقب حاجی را نیز کمایی کرد.

استاد جاوید در سال (۱۹۸۶م) لقب «اکادمیسین» را از طرف اکادمی علوم افغانستان بدست آورد و در طول دوره خدمتش به اخذ چندین مدال و تقدیرنامه نائل گردید و وزرات اطلاعات و کلتور طی مراسمی عنوان «کارمند شایسته سال» را به وی تفویض کرد. او در هر مؤسسه و دفتری که کار میکرد به تقویت کارهای فرهنگی میپرداخت و ابتکار تازه‌یی را به میان می‌آورد، در زمان ریاست پوهنتون استاد جاوید به من وظیفه داد تا پورتریت‌های رؤسای پوهنتون را از زمان تأسیس الی دوره خودش نقاشی کنم و وقتی من این کار را به انجام بردم کوشش کرد تا تاریخچه پوهنتون کابل نیز بصورت درست و تاریخ وار تحریر یابد و بعداً به چاپ برسد.

جاوید زمانی‌که در رادیو کابل مشغول خدمت بود، فعالیت‌های زیادی انجام داد، او به آواز خوانان طبقه نسوان از جمله خانم خدیجه پروین و دیگران سهم هنرنمایی بیشتر داد و بسی از هنرمندان دیگر را کمک کرد تا اشعار پشتو و دری را بصورت صحیح در رادیو بخوانند.

استاد جاوید در سال (۱۹۸۶م) عضویت «لویه جرگه» را در افغانستان بدست آورد. سوانح وی نشان می‌دهد که او از سال (۱۹۸۹ تا ۱۹۹۹م) تقریباً در هشتاد

کنفرانس علمی و سیاسی دعوت شده و در همه این کنفرانسها درباره سیاست، ادبیات و تاریخ خطابه‌های پربراری ایراد کرده است.

در کنفرانسی که با اشتراک یک‌عده فرهنگیان و سیاستمداران به خاطر آزادی افغانستان در قبرس دائر شده بود بعد از سالها استاد را از نزدیک دیدم و فرصتی پیش آمد تا در عالم غربت درد دل‌هایی داشته باشیم. در آن محفل نه تنها استاد جاوید را رئیس یکی از جلسات انتخاب کردند بلکه مزیداً دو شب را به اشتراک دوکتور سرور مولایی، سید عسکر موسوی و آقای داور شب شعر انتخاب کردیم که ریاست آنرا هم استاد به عهده داشت. استاد جاوید در انجمن نویسنده گان، شورای وزیران برای تحصیلات عالی، انجمن دوستی میان سازمان ملل متحد و افغانستان و انجمن دوستی افغانستان و فلسطین عضویت داشته همه این وظایف را مؤفّقانه انجام داد.

عکس العمل مردم به مقابل استاد جاوید بعد از برگشت وی از ایران:

شادروان عبدالاحمد جاوید اولین کسی بود که با دوکتورای زبان و ادبیات فارسی از ایران به افغانستان برگشت، بناً آوازه لیاقت، دانش علمی، ادبی و سیاسی وی بزودی ورد زبانها شد. وی در همان روزهای اولی که کرسی استادی در زبان آهنگین و زیبای فارسی را در میان اساتید دانشگاه و ادبای کابلستان احراز کرد، به حیث یک سمبول فارسی دان و ادیب نستوه شناخته شد؛ طوریکه با گذشت هر روز دوستان و شاگردان افتخاری نوی پیدا میکرد و حلقه دوستانش وسعت می یافت. او در اکثر حلقات ادبی حصه گرفت و با بزرگان ادب افغانستان چون

علامه صلاح الدین خان سلجوقی، قاری عبدالله ملک الشعراء، ملک الشعراء استاد بیتاب، استاد شایق افندی، استاد خلیل الله خلیلی، استاد عبدالرؤف فکری سلجوقی و غیره آشنایی پیدا کرد. باری که با استاد جاوید در باره دانش و تحقیقات استاد فکری سلجوقی صحبت داشتیم ایشان گفتند که افتخار آوردن استاد فکری به انجمن تاریخ را خود ایشان دارند.

یک‌عده مخالفین نا آگاه استاد جاوید را ایرانی مشرب می‌گفتند، درحالی‌که من افغان تر از وی کسی را سراغ ندارم. او به همهٔ علما احترام داشت و در بسی موارد خاصاً از اینکه ایرانیان بعضی از علما را به خود منحصر می‌کردند با ایشان مخالف بود. روزی از لندن به این نگارنده در امریکا تلفونی گفت که مازندران را که حکیم ناصر خسرو از آن یاد کرده است همان مازندران بدخشان است که در وقت حیات حکیم با همین نام موجود بوده.

با تأسف باید بگویم که یک‌عده مخالفین باز هم نا آگاه با کمال ناجوانمردی و حسادت و یا رقابتهای منفی با وی سر مخالفت داشتند و تهمت های ناروایی به او می بستند که گویا استاد مخالف کدام زبان و یا قوم دیگر افغانستان است، ولی جاوید که سینهٔ فراخ و جگر شیر را دار بود همهٔ این کار شکنی ها، مخالفتها و پروپاگندها را به نرمش خاصی که خاصهٔ شخصیت عالی وی بود جواب میداد، استاد جاوید مقالات، رسالات و حتی کتابهایی در مورد زبانهای ملی و رسمی دیگر افغانستان نوشته و میتوان گفت که حق این زبانها را بهتر از اهالی خود آن ادا نموده ولی باز هم از آنجائیکه تعصب دید هر واقعیتی را از انسان میگیرد،

مخالفین وی هم این خدمات را نادیده می‌گرفتند. استاد جاوید اهل تعصب نبود او با یک دوشیزه پشتون ازدواج کرد و تحقیقات زیادی در باره زبان ملی پشتو انجام داد. از جاوید نوشته‌های زیادی در باره زبان ترکی و خدمات ترکان به جا مانده است، این بیت عرفی شیرازی همیشه ورد زبان جاوید بود:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت «عرفی»

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزانت

استاد جاوید نوشته‌های ضد ترکی ذبیح الله صفا را نمی‌پسندید، باری او مقاله‌یی راجع به اقوام غلزایی بطبع رساند و با استناد به یکسلسله اسناد و مأخذ، ادعا کرد که اقوام غلزایی به شاخه‌ای از اقوام ترک مربوط اند، این مقاله که جاوید قبلاً به خاطر آن حبس شده بود در این اواخر توسط پوهاند رسول رهین در مجله «آریانای برونمرزی» مجدداً به چاپ رسیده است.

برخورد و پیشامد ظاهری استاد جاوید:

استاد جاوید هیچگاهی سر تعظیم به بالا نشینان خم نکرد. در همه وظایف به رای خود متکی بود و اوامر وی در تمام اوراق و مکاتیب وضاحت کامل داشت. به عزت نفس و اراده راسخ مشهور بود، از جاوید همیشه به عنوان مرد قوی الاراده و محتمشی که نشاط می‌آفرید و در نظرها با مناعت طبع مشخص میگردید یاد میشود. مردم بعضاً فکر میکردند که استاد جاوید غرور علمی فراوان دارد، ولی زمانیکه انسان با وی همصحبت میشد چنان نرم خوی، خوش برخورد و متواضع

بود که دقیقاً نمیتوان از وی تعریف کرد. یکی از کلمات خاص استاد که در کابل به آن تکیه کلام می‌گوئیم کلمه «قربان» بود، او این کلمه را با کمال صفا و صمیمیت و به مقابل همه کسانی که در برابر او قرار می‌گرفتند نثار میکرد و چون درختی بارور و با ثمر سر بر زمین می‌نهاد.

جاوید یک سخنور متین و بزرگمرد با اعصاب نهایت آرام بود که از سخنان پائین و بالای مردم نمی‌هراسید، برخورد استاد جاوید با شاه و گدا یکسان بود، شاید یکی از رموز موفقیت و محبوبیت وی در بین جامعه همین شیوه شایسته وی بوده باشد. استاد جاوید در جوانی و پیری شمائل خاص خودش را داشت. او مرد با سلیقه، خوش لباس و معطر بود. کسانی که استاد جاوید را در اوج جوانی میشناختند اگر به دوره پیری و مریضی او را میدیدند واقعاً متأثر میشدند؛ زیرا درد جانکاه و لاعلاج سرطان آن مرد سرشار و نشاط را سخت علیل ساخته بود.

مبارزات داکتر جاوید:

استاد جاوید در طول حیاتش از خم و پیچ‌های زیادی گذشته است، او همیشه به دوستانش توصیه میکرد: «از هیچ چیز به جز از خدا نترسید». او در زمان هجرت در قطار مبارزین برعلیه مداخلات خارجی در افغانستان قرار داشت و در تمام کنفرانسهای که برای نجات افغانستان از تعرض خارجی و مداخله آن دایر میشد سهم می‌گرفت و اغلباً ریاست آنرا به عهده داشت. یکی از بزرگترین مبارزات او بدون شک مبارزه برای احیای فرهنگ افغانستان بود. او نه تنها با قلم توانا و آوردن معانی والای فرهنگ افغانی مینوشت بلکه فرهنگیان و دوستانش را

تشویق میکرد راجع به گذشته افغانستان تحقیق نمایند و نگذارند فرهنگ غنی و قدیم این سرزمین نابود شود. مقالات دنباله دار «نوروز خوش آئین»، «دو شاهد خاموش بامیان» و ده ها مقاله دیگر وی شاهد صادقی برای این مدعا خواهند بود. جای خوشی است که صدای استاد توسط جناب علی الهادی مدنی در نوارهای متعددی ثبت گردیده است، داکتر جاوید رسالتی را که لازمه یک انسان مبارز بود بطور صادقانه، شجاعانه و بدون جزئی ترین تعصب زبانی، منطقی، قومی و یا مذهبی به انجام برد و دین فرهنگی مادر وطن را ادا کرد و خود به جاویدان شتافت.

پروفسور جاوید منیث یک دانشمند برجسته:

جاوید از حافظه بسیار قوی بهره مند بود و از آوان طفولیت تا به پیری و مریضی با کتاب و علم ارتباط ناگسستنی داشت، در سیاست، ادبیات و تاریخ معلومات زیاد داشت، دانشمند بود فصیح الکلام، صریح و سلیس اللهجه، بزرگمرد که روزها تا شام و شامها تا بام مطالعه میکرد و در پی کتاب و جوامع علمی و فرهنگی بود. در کوچه های خرابات، پس کوچه های جاده میوند، خانقاهها و عرسها در همه جا خود را می رسانید و یا دعوت میشد. صد ها شعر را به حافظه داشت و حکایات جالبی برای مجلسیان ارائه میکرد. جاوید با همه کتابخانه ها و کتابفروشی ها آشنا بود و ید طولایی در کتابشناسی داشت. ارزش کتاب های قلمی را به اسرع وقت بیان میکرد و بسیاری از آنها را با مؤلف آن میشناخت. وقتی که یک کتاب برای بار اول بدستش میرسید نه تنها معلومات

مفصلی در باره آن کتاب ارائه میکرد بلکه خطاط آنرا نیز معرفی مینمود. جاوید ادبای سراسر افغانستان را میشناخت و با آنان ارتباط قائم میکرد. نویسندگان بدخشان که نگارنده همه شانرا میشناسم میگفتند که از همکاری، راهنمایی و صحبت استاد جاوید بهره مند بوده اند.

جاوید چه در کابل و چه در لندن کتابهای زیادی را جمع کرد، کتابخانه بزرگ قلمی و چاپی وی در کابل مشهور بود. او سراسر دوره آوراه گی در لندن را به دنبال کتاب بود؛ چنانچه اگر کسی سوالی از وی داشت فوراً میگفت: «بلی قربان» در فلان جای ویا فلان الماری کتابی در این موضوع وجود دارد. از آنجائیکه کتابخانه ها غالباً کتب نایاب را به مشتریان امانت نمی دهند جاوید کتب زیادی را به مصرف زیاد شخصی در داخل کتابخانه کاپی میکرد و به دوستان می فرستاد. نگارنده بارها از این لطف جاوید بهره مند بوده ام.

طوریکه اشاره رفت استاد جاوید در باره اقوام قدیم افغانستان کارهای علمی مهمی انجام داده است و او در باره پشتونها مینویسد:

«این مقابله در باره جغرافیای بشری و درباره یکی از قدیم ترین اقوام این سرزمین (پشتونها) است. و تا جائیکه میسر بوده به کلیه کتب جغرافیای قدیم عربی و فارسی دری مراجعه بعمل آمده است و شاید کاملترین بحث در این مورد باشد. این مبحث روشنی خاصی به تاریخ زبان پشتو می اندازد و مسلماً برای کسانیکه در این رشته کار میکنند خالی از فایده نخواهد بود». (دکتر احمد جاوید،

کوچ و بلوچ، آریانای برونمرزی، سویدن ۲۰۰۴م)

جاوید در باره آریائیهای افغانستان چنین می نویسد:

«کشور کهنسال ما در درازای تاریخ پر عظمت و با شکوه خود فراز و نشیب های فراوان دیده و در برابر این حوادث و رویدادها چون (کوه بابا) و (سپین غر) سربلند و استوار مانده است. نام این خطه باستانی و داستانی ما در طی سده ها از لحاظ جغرافیایی و فرهنگی تغیر یافته و در دوره های مختلف بنام های گوناگون یاد و خوانده شده است، آریائیها بنابر روایت زند اوستا، محل سکنا و مامن اصلی خود را ایریه و جنگهه، ایریائیم و یجه، یا ایرینه ویژه یعنی سرزمین آریائیان می خواندند او از زبان فردوسی چنین میگوید:

از ایران و از ترک و از تازیان

نژادی پدید آید اندر میان

نه دهقان، نه ترک و نه تازی بود

سخنها به کردار بازی بود

و یا از زبان دقیقی:

من جاه دوست دارم کازاد زاده ام

آزاد آزاده گان به جان نفروشدن جاه را»

استاد جاوید در قسمت ترکی زبانان می گوید:

«نژاد ارجمند و دلیر کوهستان (اورال آلتای) در عهد بعد از اسلام با وجود

تاخت و تازهای ترکانه خود که قهر و آشفته گی های به دنبال داشته در تکوین

و تحکیم بسط و توسعهٔ زبان و ادب دری بی اثر نبوده‌اند. شعر دوستی و شاعر نوازی خاقانیان را که خود از نژاد ترک و مسلمان بوده‌اند میتوان سرآغاز و طلیعهٔ برقراری روابط فرهنگی و ایجاد پیوند معنی بین تیره‌های مختلف ترکان و دری‌گویان سرزمین آریان خواند.

در دورهٔ آل ناصر (غزنویان)، آل سلجوق، آل جلایر، آل تیمور (در هند و هرات) و بعداً صفویان و قاجاریان در راه غنا و گسترش زبان و ادب دری سخن‌ها رفته است و آثار فراوانی در این زمینه نگاشته شده ولی بنابر وسعتی که این موضوع دارد متأسفانه از حوصلهٔ این مختصر بیرون است و بقول مولانا ایجاب مثنوی بزرگ را خواهد کرد». (پوهاند جاوید، پیمان، نیویارک سال ۲۰۰۰م، شماره ۵-۷)

جاوید در شعر سرایی شهرت نداشت، ولی از شعر و شاعر شناسان اول وطن ما بود، او بسیاری از اشعاری را که در طول عمر خود خوانده بود در حافظه داشت و به مجردیکه زبانش به شعر خوانی باز میشد ده‌ها بیت را با سلاست می‌خواند. استاد را بارها شاگردانش آزمایش کرده‌اند او اشعار ناب بسیاری را با شاعرش تشخیص میداد و هر شعری را که نام می‌بردند نام و عصر شاعر را با تمام خصوصیات دورهٔ ادبی آن توضیح میکرد. استاد جاوید در علم لغت و ریشه‌یابی ید طولایی داشت. خوب بیاد دارم که در یکی از شب‌ها که ما استاد را رئیس مجلس ادبی ساخته بودیم چه ماهرانه کلمات و ترکیبات زیادی را به مجلسیان توضیح میکرد شبی در جزیرهٔ قبرس نگارنده شعر طولانی را می‌خواندم ولی استاد که در آنوقت سنش از هفتاد متجاوز بود فوراً صدا کرد که چرا نام شاعرش

را نگرفتم، او بلا فاصله نام شاعر و خصوصیات آن شعر را بیان کرد، جاوید بگونه شادروان علامه خلیل الله خلیلی هر شعری را درست میخواند و درست توجیه میکرد.

ای بسا دانشمندان بزرگ و وطن که در این اواخر به زیر خاک حریص رفتند. در خصوص تحقیقات و تدقیقات استاد جاوید سخنها زیاد است، ذکاوت خدا داد این مرد بزرگ او را در یافتن متون و مآخذ کمک میکرد و پیش از آنکه مقاله، رساله و یا کتابی را به نوشتن آغاز کند میدانست که به کدام کتاب باید مراجعه کند و یا چه مآخذی را به کمک بگیرد و چه بسا که اشعار مناسبی را بدون مراجعه به کتب شعری و در محل مناسب تحقیق خویش شامل میساخت. استاد جاوید با آنکه تحصیلات عالی خویش را در کشور ایران تکمیل کرده بود در فارسی نویسی به اسلوب دری نویسان بزرگ افغانستان می نوشت، جاوید را میتوان یک ادیب نستوه، دانشمند توانا و یکی از بزرگترین خادمان فرهنگ افغانستان محسوب کرد.

وفات استاد احمد جاوید:

استاد جاوید که دچار مریضی لاعلاجی شده بود آخرین روزهای حیات پربارش را در یکی از شفاخانه های لندن گذراند. وقتی آن نور فرهنگ و ادبی زبان دری خاموش شد دوستداران وی در همه جای دنیا مجالس سوگواری به پا کردند و مرثیه ها خواندند که این عاجز هم مقاله مطول در زمینه وفات آن

بزرگمرد در «جریده امید» به چاپ رساندم در اینجا بیاید چند بیتی از مرثیه جناب محمد نسیم اسیر را با هم بخوانیم:

ز آسمان ادب ماه پاره ای افتاد
هم آفتاب گرفت هم ستاره ای افتاد
ز فصل شعر و سخن هم شماره ای کم شد
ز شهر علم و ادب برج و باره ای افتاد
دریغ و درد که دانشور میهن «جاوید»
ز آسمان ادب چون ستاره ای افتاد
«اسیر» در ره حسرت چه تیز میرانی
بین به هر قدم آخر سواره ای افتاد

استاد جاوید اصلاً از اهل میرزایان و اصیل زاده گان فرهنگی رکاخانه کابل می‌باشد او در یک فامیل متوسط الحال و در بین اقاربش که همه شان با سواد و فرهنگ گستر بشمار می رفتند بزرگ گردید. نگارنده از سالها به اینطرف جاوید را می شناختم و روابط حسنه و علمی عمیقی باهم داشتیم در یکی از روزهای سال (۲۰۰۰م) که تلفونی صحبت میکردیم مایوس به نظر میرسید و گفت که فردا به شفاخانه بستری خواهد شد، بدبختانه این رفتن شفاخانه به سفر دایمی او به جهان دیگر مبدل شد و دیگر جاوید را ندیدم، جسدش مطابق وصیت به کابل انتقال یافت و در حظیره آبائی وی راحت جاوید یافت.

استاد جاوید با یک دختر نجیب و شریفی از پشتونهای هموطن بنام نفیسه کاکر ازدواج کرد، این بانوی خوش برخورد افغان از استاد جاوید با نیکویی و مهربانی تمام مواظبت کرد. جاوید خود میگفت که در بهشت دنیا حیات بسر میرد. از آنجائیکه خانمها در پیشرفت علمی شوهران رول عمده‌بازی میکنند این خانم وفادار نیز در همه پیشرفتهای علمی استاد نقش عمده داشت، فراموش نگردد که استاد جاوید در ایام غربت و دوری از وطن اغلباً با دو یار صاحب‌دل و همکار هر یک پروفسور استاد سید سعدالدین هاشمی و پروفسور استاد شاه علی اکبر شهرستانی محشور بود.

آثار استاد جاوید:

- ادبیات فارسی، دو جلد، چاپ پوهنتون، ۱۹۵۰-۱۹۵۲م؛
- تاریخ ادبیات فارسی، چهار جلد، چاپ پوهنتون، ۱۹۵۲-۱۹۶۰م؛
- فرهنگ فارسی، چاپ پوهنتون، ۱۹۶۰م؛
- مبادی حقوق و علوم سیاسی، در چهار جلد؛
- اساسات علم حقوق، چاپ وزارت اطلاعات و کلتور، ۱۹۵۳م؛
- افغانستان مهد زبان فارسی، طبع ۱۹۵۳م؛
- مقایسه‌شهنامه دقیق با فردوسی، طبع ۱۹۵۴م؛
- چندین جلد کتاب درباره جغرافیای افغانستان، چاپ وزارت معارف، ۱۹۶۵م؛
- چند جلد کتاب در باره داستان‌های قدیم کابل، چاپ وزارت معارف، ۱۹۶۵م؛

- نقدی بر دیوان فارسی خوشحال خان ختک، چاپ اکادمی علوم، ۱۹۸۵م؛
- فارسی نویسی، چاپ به سلسله دایرة المعارف آریانا؛
- تحلیل و بررسی گزیده یی از اشعار مولانا جلال الدین بلخی، طبع ۱۹۷۷م؛
- حیات امیر خسرو بلخی، طبع ۱۹۷۸م؛
- شعرای متقدم، چاپ به سلسله دایرة المعارف افغانستان؛
- کتبی درسی (چندین جلد)، برای صنوف هفت، هشت و نه، چاپ از طریق وزارت معارف؛
- رایحه صلح در فرهنگ ما، چاپ در خارج؛
- مدارا و مروت در ابیات فارسی؛
- نوروز خوش آئین در ادبیات فارسی، چاپ پاریس؛
- اوستا؛ چاپ خارج؛
- بازتاب فرهنگ عوام در زبان و ادبیات، ناچاپ؛
- مفاخر افغانستان، ناچاپ؛
- زبان ما و جهان ما، ناچاپ؛
- سوانح و زنده گینامه شعراء، (این سلسله در مجلات به چاپ رسیده)،
- A collection of afghan legends with barrett parker, ۱۹۷۰
- Origination and Groth of Dari language, ۱۹۸۵.

جاوید در شش مورد ذیل رسالاتی دارد: پتان، میتالوژی، گرامر زبان فارسی و تاریخ آن، قدیمی ترین نسخه خطی، فولکلور در زبان فارسی و اشعار خواجه عبدالله انصاری.

سلسله مقالات:

- خواجه عبدالله انصاری؛
- دقیقی بلخی؛
- بیدل (ابوالمعانی میرزا عبدالقادر)؛
- سنایی (ابوالمجد مجدود بن آدم سنایی)؛
- خیام (حکیم عمر)؛
- ظهیر فاریابی؛
- میا فقیرالله؛
- ناصر خسرو (حکیم ناصر خسرو قبادیانی بلخی)؛
- جلال الدین رومی (مولانا جلال الدین بلخی ثم رومی)؛
- غالب (میرزا اسدالله)؛
- شهریار (غالباً استاد حسین شهریار تبریزی)؛
- غنی کشمیری؛
- رحمن بابا؛
- افغانستان؛
- کابلستان؛

- یلدا (۱۹۹۴م)؛
 - برات (۱۹۹۵م)؛
 - دو مقاله در جریده امید؛
 - گسترش ادبیات دری در جامعه فارسی زبانان، پیمان، امریکا، ۲۰۰۰م؛
 - مقالات زیادی در کاروان؛
 - یک مقاله در جریده کیوان؛
 - مقالات زیاد دیگری در باره ادبیات، تاریخ و سیاست؛
 - پنج مقاله به زبان انگلیسی که در «افغانستان برونمرزی» به چاپ رسیده است؛
 - ارتباط زبان ترکی با فارسی، مقاله های دنباله دار در مجله خراسان؛
 - سه مقاله در باره شعرای مختلف و افکار آنان، چاپ در مجله خراسان،
- ۱۹۸۱م؛
- چهار مقاله در باره تغییر کلمات، چاپ در مجله خراسان، ۱۹۸۱م؛
 - فردوسی از نگاه شعرای دیگر، چاپ در مجله خراسان؛
 - ترجمه اشعار عربی به فارسی در قرون گذشته، چاپ در مجله خراسان،
- ۱۹۸۷م؛
- تاریخ طبع کتاب فارسی، چاپ در «ژوندن»، ۱۹۸۴م؛
 - کشف جدید در زبان پشتو، چاپ در «ژوندون»؛
 - معارف در دوره امیر شیرعلی خان، چاپ در «ژوندن»؛
 - سیزده مقاله دنباله دار در مجله «ادب»؛

- موسیقی در افغانستان، چاپ در مجله «هنر»؛
- تیاتر در افغانستان، چاپ در مجله «هنر»؛
- خط در افغانستان، چاپ در مجله «هنر»؛
- نوروز در افغانستان، چاپ در مجله «هنر»؛
- ایران در شاهنامه، چاپ در مجله «عرفان»؛
- دساتیر، چاپ در مجله «عرفان»؛
- ابن سینا و زبان فارسی، چاپ در مجله «عرفان»؛
- بیوگرافی و بیوگرافی نویسان در زبان فارسی، چاپ در مجله «کابل»؛
- نهر و افغانستان، چاپ هند؛
- ادبیات و فرهنگ در دوره محمد زایی ها، چاپ در «ملیت ها»؛
- تاجیک ها؛
- حرکات و جنبش ها، چاپ در «جوانان»؛
- کابل در آئینه شعراء، چاپ ریاست بلدیة کابل؛
- خرابات، مقاله های دنباله دار؛
- سبک خواجه انصار؛
- خانقا؛
- دانشگاه کابل؛
- زبان و ادبیات فارسی در تاجیکستان؛
- چهار مقاله در مجله «پشتون ژغ»؛

- ادبیات مقایسوی در افغانستان؛

- تذکره‌اشناخته، با چندین مقاله دیگر که در مجله «عرفان» چاپ شده ولی

عناوین آن بدست ما نرسیده است.

دیده میشود که استاد جاوید در موضوعات مختلف و از جمله در باره هنر، ادبیات، تاریخ عرفان، کتابشناسی، جغرافیا و موضوعات دیگر مقالات بسیار عالی با متون پرکیف نوشته است که امید است روزی به همت دانشمندان همه مقالات شان در یک یا دو جلد کتاب گنج‌انیده شده بنام مجموعه مقالات جاوید به چاپ برسد.

در اخیر وظیفه خویش میدانم تا از بزرگمرد فرهنگی وطن پروفیسور استاد رسول رهین و همچنین از بانوی قدر دان و فرهنگ دوست زهره جان یوسفی که صدای یادنامه مرحوم زنده یاد استاد عبدالاحمد جاوید را بلند کرده اند، صمیمانه تشکر نمایم.

نوروز خوش آئین

مؤلف: داکتر احمد جاوید

کاروان، شماره ۶۲، اندیانا

نوشته: دکتر شهرانی

یکی از روشنفکران فرهیخته و دانشمند بزرگ افغانستان امروز، اکادمیسین دکتر احمد جاوید میباشد که عمر پر بها و گرمی خویش را در راستای خدمت به وطن و تنویر جامعه و خاصاً گسترش زبان آهنگین و زیبای فارسی مصروف ساخته و از تدریس و بیان‌های شفاهی گرفته تا مقالات، رسالات و کتب متعددی را که حسابش در این مختصر رقم نمی‌گردد چه در داخل و چه در خارج از کشور برشته قلم مزین ساخته و تعداد بیشماری از آنها را به چاپ رسانیده است.

پروفسور دکتر جاوید که در افغانستان منحیث دانشمند بزرگ رشته زبان فارسی دری شناخته شده، شهادتنامه دکترای فارسی اش را از کشور همسایه ما ایران بدست آورده و شاید هم اولین صاحب دکترای در این رشته بشمار رود. فراموش نگارنده نشده است که یکی از شاگردان فارسی دری استاد جاوید روزی بمن گفت: «استاد جاوید بحدی شعر و نظم و بیت، مصرع و ضرب المثل بیاد دارد که انسان‌های عادی توان حفظ آنرا ندارند و شاید هم در کله او تایپ ریکاردر تعبیه شده باشد».

واقعاً شهره آفاق شدن دانشمند بزرگ وطن استاد جاوید هم نسبت داشتن لیاقت و نیز خدمات صادقانه شان به وطن می‌باشد.

زمانی بیادم می‌آید که پروفسور جاوید من‌حیث رئیس دانشگاه کابل انتخاب گردید، سیمینارها، کنفرانسهای علمی و غیره فعالیت های علمی و ادبی و هنری رونق یافت.

یکی از خواص دکتر جاوید این بود که چون خودش ادیب و دانشمند بود، عرایضی را که مراجعان برایش تقدیم میکردند اغلاط املائی عارض را اصلاح میکرد. استاد جاوید در خصوص انکشاف زبان و ادبیات فارسی دری خدمات فراوانی انجام داده اند و بمانند اسلاف خود چون عبدالعلی مستغنی، ملک الشعراء قاری عبدالله، ملک الشعراء استاد بیتاب و استاد خلیلی تمام عمر خویش را وقف خدمت به وطن کرده است و پس از آن بزرگان، جلو کاروان زبان فارسی دری بدستش قرار داشت و هنوز هم قرار دارد. همچنانکه شادروان استاد عبدالحی حبیبی در هر دو زبان فارسی و پشتو، شادروان صدیق الله رشتین و استاد محمد شاکر در زبان و ادبیات پشتو خدمات صادقانه انجام داده اند.

پروفسور دکتر جاوید که یکی از دانشمندان صاحب صلاحیت علمی دانشگاه کابل بود، من‌حیث یک عالم با وسعت نظر به پیشرفت دیگر زبانهای افغانستان علاقمند بود.

از همه مهمتر اینکه استاد جاوید برخلاف یک تعداد تنگنظران به عظمت و شهامت سپه سالار بزرگ خراسان سلطان محمود غزنوی و خدمات بیمانند او به

زبان فارسی اعتراف دارد و یادداشتهای هم در زمینه تحریر داشته اند. این کارها و کارهای دیگر استاد جاوید بما میرساند که وی در زبان و ادبیات فارسی صاحب رأی و صلاحیت میباشد. چونکه اگر با او صحبت نمایید تاریخ ادبیات فارسی را از آغاز تا انجام حکایه میکند و به عظمت سلاجقه بزرگ تیموریان با فرهنگ هرات و تیموریان با دانش هند و غیره اعظم که به زبان فارسی خدمت کرده اند عزت و احترام شان را بجای میدارد و او میداند که راز بقای زبان و ادبیات فارسی بدست همان بزرگان بوده است.

و اما در باره کتاب نوروز خوش آئین:

خود ما هم میدانیم و از بزرگان هم شنیده ایم که تجربه نشان داده است که «درد» کیفیت دیگر دارد و عصاره هرچیز در حقیقت جوهر آن شی است. کتاب تازه استاد جاوید بنام «نوروز خوش آئین» بی تردید محصول یادداشتهای و خاطره های دست کم شصت سال استاد جاوید میباشد و گذشته از آن این کتاب و متن آن داستهائی را بخاطره ها تدعی میکند که بی گمان به عقاید، شگوم و رسم و رواجهای هزاران سال پیش منطقه قلب آسیا میرسد.

گرچه عنوان کتاب «نوروز خوش آئین» است اما در حقیقت کتاب مذکور این مباحث را حکایت و شرح میکند: فولکلور و ادبیات عامیانه، تاریخ و ادبیات، جامعه شناسی، مردم شناسی و تیره شناسی و بهتر از همه اینکه همه مسایل را

استاد جاوید با مهارت و کفایت استادانه ارتباط داده اند به نوروز خوش آئین باستان.

کتاب «نوروز خوش آئین» کتاب ضخمی نیست اما مؤجز و قصیرالکلام و کثیرالمعنی میباشد کل صفحات به (۱۰۸) بالغ میگردد که به همت و کوشش جناب عارف عزیز در انجمن فرهنگ افغانستان در جنوری (۱۹۹۹م) در فرانسه با قطع و صحافت نهایت جالب و هنری به حله طبع آراسته شده است.

بیاید کتاب را با هم بخوانیم و شمه‌یی از نوشته‌های این کتاب را طور نمونه به پیشگاه دانشمندان عرضه بداریم:

«قدیمترین وقتیکه روشنی‌های نوروز دیده میشود در هزاره سوم قبل از میلاد است که به خاندان سلطنتی (اور) ربط میگردد، از آنجا که سومری‌ها از طریق سرزمین ایران و خلیج فارس به بین‌النهرین رفته‌اند، احتمالاً عید رایج آن نواحی را پیش از مهاجرت آریایی‌ها با خود برده‌اند. این جشن در حقیقت جشن پیروزی (انایا انکی) بر (اپسو) غول آبهای شیرین بود. این عید را که یادگار اساطیر و آیین‌های سومریست بابلی‌ها نیز حفظ کردند...». (ص ۲)

به اینطور استاد جاوید کاوش در خصوص ریشه و پیشینه تاریخی نوروز می‌پردازد و از زبان ابو ریحان در آثار الباقیه می‌آورد: «نو سرد: روز اول آن نوروز سغدیان است که نوروز بزرگ باشد»، بعداً از تقدیم اوستا حرف میزند و از زبان منوچهری میگوید:

بوستان بانا حال و خیر بوستان چیست
وندین بوستان چندین طرف و بوستان چیست
گل سردستان بنموده در آن بوستان چیست
در سروستان باز است بسروستان چیست

اور مزد است خجسته سر سال و سر ماه

سپس از سال نو ایران گفته‌ها دارد و میگوید که از روی گردش خورشید و مهتاب فصول بمانند عیدهای اسلامی در تغییر می‌باشد، آقای استاد جاوید در تحقیق در باره مراسم نوروزی و تشریفات سال نو عهد هخامنشیان و اشکانیان میگوید: «رسم ملوک خراسان است که در این موسم به سپاهیان خود لباس بهاری و تابستان میدهند». به همینطور سلسلتاً از ملوک عجم و عیدهای هندوان حکایه مینماید و تاریخ عیدهای ایران باستان را در اشعار عرب قبل از آل بویه نشان میدهد. از زبان افصح المتکلمین شیخ سعدی چنین می‌آورد:

زن نو کن ای دوست هر نوبهار

که تقویم پاری نیاید بکار

و از زبان بابر امپراتور تیموری:

شب نوروز نوبهار و می و دلبران خوشست

بابر به عیش کوش که عالم دوباره نیست

استاد جاوید چون ارتباطات اعیاد را با موسیقی بخوبی میداند بناً نواهای خاص موسیقی را که سروده میشود چنین نمونه میدهد:

مطرب بر شه چو نغمه ساز کند

نوروز گوشت و سلمک آغاز کند

گفتا صنما نمای که کردانیه را

پس مایه بگرداند و شهناز کند

«بهجت الروح»

ویا آورد:

چو در پرده کشیدی ناز نوروز

www.enayatshahrani.com

در قسمت تاریخ تقویم اگرچه دانشمند محترم استاد جاوید تماسهای عمیق گرفته اند اما نگارنده در مجله «آینده» سالها قبل ابیات ذیل را یادداشت کرده بودم که در آن گفته شده بود که بار اول تقویم را تورکها اختراع کرده اند و این شعر فارسی ترجمه از آن سالها یعنی قوی ایل، نوشقان ایل، ایلان ایل و غیره میباشد.

موش و بقر و پلنگ و خرگوش شمار

زین چار چو بگذری نهنگ آید و مار

آنکه بر اسپ و گوسفند است حساب

همدونه و مرغ و سگ و خوک آخر کار

استاد بعد از گزارش‌های عمیق و مفید در باره منشاء و مبداء جشن‌های نوروزی به عنوان دیگر رجوع میکند و بنام «مضاف و منسوب‌های نوروز و برخی از آداب و آئین آن». استاد آنقدر مقال‌های شعری می‌آورد و آنقدر از شعرای مختلف نام میبرد که بنده با وجود شعر و شاعر دوستی به برخی از آن نامها آشنایی ندارم، از زبان امیر خسرو چنین می‌آورد:

قمریان گشته غزلخوان یکطرف

پرده نوروز را بناخته

«امیر خسرو»

از زبان خواجه:

بنوروزی برون آی از شبستان

بیوی گل به صحرا شو چو مستان

از نظامی:

چو در پرده کشیدی ناز نوروز

بنوروزی نشستی دولت آنروز

استاد در فصل «هفت سین» چنین روایت میکند:

«یکی از آئین‌های نوروزی تهیه سفره هفت سین است، این مراسم از چه زمانی رواج یافته نمیدانم، ابوریحان بیرونی در کتاب معروف خود آثارالباقیه میگوید: (هر شخص از راه تبرک به این روز در طشتی جو کاشت سپس این امر بر ایرانیان پایدار بماند...)».

فصل جدیدی را استاد جاوید بنام «شهر کابل» می آورد: «از قدیم در شهر کابل عامه مردم به پیشواز بهار کوچه ه و خیابانها و جاده ها را از فراز و فرود پاک میکردند، خانواده ها خانه تکانی میکردند مخصوصاً اجاق دو دیگدان آشپزخانه را رنگ میکردند تا برکت آورد...».

الهی این سفره معمور باد
همیشه پر از نعمت و نور باد
که چشم بد اندیش و چشم حسود
از این سفره و صاحبش دور باد

کتاب «نوروز خوش آئین» بحدی مرغوب و جالب است که خلاصه ساختن آن بسیار مشکل است، در حقیقت همه نوشته های استاد جاوید باید آورده شود ولی بدبختانه که نمی تواند در این جا گنجانیده شود و همینقدر می توانم بگویم که خواندن و داشتن این کتاب در خانه هر هموطنی یکی از مهمترین کارهای می باشد که باید صورت گیرد.

استاد جاوید در صفحه (۸۷) میفرماید که: «ناگفته نماند که دو کتاب به زبان پشتو داریم بنام جشن نوروزی و بهار که گلچینی از شعرای قرون سیزده هم معاصر مؤلف (ملک نوروز) است».

افسانهٔ بابه نوروز هم از داستانهای محلی است که استاد به زبان شیوا و توانای خود در آن باره شرح و بسط داده اند. دو شعر در مدح سبکتگین و فرزند او محمود که مطلع شان چنین است می آورد:

در وصف سبکتگین:

مرحبا ای بلخ بامی همرة باد بهار
از درِ نوشاد رفتی یا ز باغِ نوبهار
«الخ»

در وصف محمود:

بدین خرمی جهان و بدین تازه گی بهار
بدین روشنی شراب و بدین نیکویی نگار
«الخ»

بعد از اشعار مطول «بهاریه» با مطلع «ز باغ ای باغبان مرا همی بهار آید» به نظم ترجیح بند در وصف محمود سروده شده است به این مطلع می آورد:

همی گفتم که کی باشد که خرم روزگار آید
جهان از سر جوان گردد بهار غمگسار آید
«الخ»

در ختم کتاب استاد جاوید عنوان کوچکی با اسم ضمایم دارند، از نوشته های استاد بر می آید که ایشان قهرمان کتاب را «محمود غزنوی» انتخاب نموده است، زیرا اوست که به دربارش شهکار فردوسی یا شهنامه سروده شده، عسجدی و عنصری و فرخی و دیگران تهداب زرین ادبیات فارسی دری را نهاده اند و وی

به دربار خویش بیش از چار صد شاعر را پروده است. هزاران آفرین به این کار بزرگ و فرهنگی استاد عالیقدر پروفیسور جاوید که این مجموعه را ترتیب داده اند. در طول متن این کتاب از ولایات و رسم و رواجها و آئین نوروزی بحث مینمایند. نامهای بخصوصی از شهر و دهات را بیاد میدهد که باشنده اصلی آن نمیتواند همه آن نامها را با خصوصیات شان ذکر نماید، استاد در کتاب شان همچنان تماسهای مستقیم در باره نوروزها و تاریخ های کهن برخی از کشورها ذکرها دارند.

در خاتمه کلمات اولی این مقاله را یکبار دیگر تکرار مینمایم که این کتاب استاد جاوید جوهر نایاب است که سالها بدست ما نبوده که البته یادگار بزرگی است، زیرا نوشته شان نه تنها از یک دوره بحث مینماید بکله از ادوار مختلف حکایه دارد و در قسمت پختگی و با وزنی این کتاب با این شعر حافظ کلمات خود را به انجام میرسانیم.

سحر که رهروی در سرزمینی
همی گفت این معمى با قرینی
که ای صوفی شراب آنگه شود صاف
که در شیشه بماند اربعینی

یعنی گویا اینکه جامعه ما معلوماتی را که استاد جاوید در کتاب خود آورده در حقیقت شراب اربعینی میباشد که در خمخانه تاریخ قرار داشت ولی اکنون از آن بهره ها باید گرفت.

پروفسور استاد غلام حسن مجددی (رح)

مؤسس فاکولتة تعلیم و تربیه دانشگاه کابل



اقتباس از کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» چاپ کابل و

«سالمدان» در کالیفورنیا، نوشته دکتر عنایت الله شهرانی

درین مقاله درباره شخصیتی صحبت می‌گردد که وی را باید بر حق «پدر

معارف در افغانستان» لقب داد، این بزرگمرد یا معلم بزرگ معارف افغانستان

ارواح شاد، جنت مکان، فضیلت مآب، دانشمند بی بدیل، مسلمان پاکدل و

خوش عقیده، نویسنده و مترجم و بیدل شناس معروف پروفسور حضرت استاد

غلام حسن مجددی میباشد.

آنچه درین مقاله آورده میشود، شمه‌یی از حیات پر فیض و برکت آن انسان

متقی، پرهیزگار و مسلمان صادق و متعهد است. و نگارنده تنها احساسات باطنی

خود را من‌حیث یک شاگردش بزعم خود می‌نویسد و هستند کسانی‌که بهتر از این قلم بنویسند و شاید هم بمراتب صاحب‌معلومات درباره‌ آن حضرت باشند.

استاد مجددی بوقت حیات مبارکش علاقمند به شهرت نبود و شاگردان وی که بدون مبالغه به ده‌ها هزار بالغ می‌شوند، هر یک بروزگاری مبتلا گشتند، و از جانب دیگر بازمانده گانش غالباً در جمع‌آوری آثار و یادگارهای آن موجود عالیجناب و گوهر نایاب توجه نکردند.

اولین و آخرین معلومات دسته‌داشته این نگارنده که توسط برادر دانشمند جناب حضرت صاحب‌محمد نعیم جان مجددی رسیده است، در سه صفحه کوچک و آنهم معلومات نیم‌صفحه‌یی در هر یک که جمعاً نمی‌توان همه را برابر بر یک صفحه معیاری بشمریم، و حتی سال تولد را به قمری آورده بودند که درست نبود، از جانب دیگر تا جائیکه اینجناب من‌حیث شاگرد آن بزرگ‌مرد تاریخ معارف افغانستان، از شخصیت‌های محترم شنیده بودم جناب در یارکند او یغورستان که امروز بنام سینکیانگ می‌گویند چشم به جهان گشوده است، و نظر به نفوذ منحوس و غیر انسانی و سرطانی کمونست چینی‌ها لاجرم بروش سنت پیغمبری در کشور اسلامی افغانستان تشریف آوردند.

راقم این‌سطور مکرراً عرض میدارد که اوصاف عالی و مقام منیع و اخلاق حمیده کرکتر خاص آن حضرت را نمیتواند بقلم ناتوان خود بنویسد، آن حضرت استاد، معلم بی‌رقیب، استاد استادان، مربی معلمان، رهبر معلمات و

معلمین معارف افغانستان هستند. و کمتر کسی پیدا خواهد شد که بصورت مستقیم و یا از طریق شاگردان آن عالیجناب طلبه وی نباشند.

دوستان حضرت مجددی، استاد مجددی را با اسم «حضرت صاحب» خطاب میکردند، استاد مجددی حیات، انرژی و قوه خویش را در طول عمر پر از ثمر و برکت خود وقف اولاد معارف در افغانستان کرد و چنان از تدریس لذت میبرد که اگر بگویم در حیاتش بزرگترین عشقش تربیه و تعلیم اولاد وطن بود، قطعاً دروغ و مبالغه نخواهد بود. ای بسا بزرگانی که طعمه خاک حریص شدند و هرگز باز نگشتند.

جنت مکان، خلد آشیان حضرت استاد غلام حسن مجددی در سال (۱۲۸۷هـ) از کتم عدم به عالم هستی پا گذاشته و از تحصیلات، دوران خورد سالی و نوجوانی و حتی مؤثقت جای تولد وی معلومات در دست نیست و طوریکه در سطور بالا ذکر شد شاید هم در یار کند تورکستان شرقی چشم به جهان گشوده باشد.

استاد پروفیسور غلام حسن مجددی بقرار معلومات دست داشته تا سال (۱۹۵۴ میلادی) در معارف منحیث استاد و مدیر و سرمعلم، خاصتاً بدارالمعلمین کابل کار کرده است و شاید هم زمانی که دارالمعلمین کابل در پغمان بود از آنجا به تدریس آغاز کرده باشد.

بی تردید می توان گفت که استاد مجددی با جناب مرحوم استاد هاشم شایق افندی که سفیر بخارا در کابل بود و بعد از اشغال روسها تابعیت افغانستان را

پذیرفت و ارواح شاد ملک الشعراً سناتور استاد عبدالحق بیتاب و دیگران همکار بوده باشد.

از طرز اداره و مدیریت استاد مجددی و دوران با شکوه و جلال وی در دارالمعلمین کابل، صدها حکایه از زبان شاگردان و همکاران او شنیده شده است. پروفیسور داکتر عبدالغفار کاکر رئیس سابق فاکولته ساینس پوهنتون کابل نیز از جمله همکاران وی در دارالمعلمین کابل بشمار میرفت.

استاد مجددی در تدریس و اداره به حد نهایی سخت گیر، سخت کوش و پای بند بود، از آن سبب شاگردانی که بزیر تربیه او قرار داشتند و از صنف دوازده هم فارغ التحصیل میشدند، از سواد عالی برخوردار و نویسنده گان، شاعران و معلمان و اداره چیان عمده معارف را تشکیل میدادند. استاد مجددی در واقع بمانند نوری بود که روشنی او بروی جمله اهل معارف وقت و بعد از آن می تابید و استادان و اداره چیان در کابل و ولایات افغانستان از طرز اصول تدریس، صورت اداره و قضایای تربیتیش استفاده میکردند.

حضرت صاحب مجددی بعد از خدمات زیاد در معارف افغانستان، با ارتقای رتب عالی دولتی و مکافات و تقدیرنامه ها بخاطر خدمات صادقانه و دلسوزی ها به اولاد و اهل معارف در سال (۱۹۵۴م) منحیث رئیس مؤسسه تعلیم و تربیه مقرر گردید که اداره آن به دستگاه تحصیلات عالی ارتباط پیدا میکرد.

مؤسسه تعلیم و تربیه در حقیقت یک دستگاه مرکزی انکشاف تعلیم و تربیه در افغانستان بود که تیم کولمیا میخواست از آن طریق تعلیم و تربیه مدرن و

انکشاف یافته را در کشور ما رایج سازد. این دستگاه زیاده تر شکل دانشگاهی داشت نظر به اینکه معارفی باشد، چنانچه که با تشکیل پوهنتون کابل در حریم میدان سید جمال الدین افغانی و شفاخانه علی آباد، مربوط اداره پوهنتون کابل شد و می توان گفت استاد غلام حسن مجددی اولین رئیس مؤسسه تعلیم و تربیه در افغانستان و مؤسس آن می باشد.

استاد مجددی یا این استاد دانشمند و فرهیخته در مؤسسه تعلیم و تربیه با امریکایی ها کار میکرد طی یک فیلوشیپ به امریکا غالباً در یونیورسیتی کولمبیا تشریف برد که در آن زمان مرکز تربیتی ایالات متحده امریکا را در کابل بنام «تیم کولمبیا» یاد میکردند، چنانچه که در یکی از اسناد که بدست آمده از جانب Dr. Cazwil درباره استاد چنین نوشته شده:

«Teacher College Columbia University For Distinguish in Education» در

بازگشت از امریکا پروفیسور مجددی در کنار زبان های عربی، پشتو، تورکی اوغوری و زبان های دیگر تورکی و حتی استانبولی، دری، بزبان انگلیسی وارد و در آن زبان به حدی صلاحیت پیدا کرد، که چندین کتاب را از انگلیسی بصورت پراکنده در امور درسی بزبان دری ترجمه و تحقیق و مقابله نمود.

نوشته های «جان دیوی» بزرگترین عالم و نویسنده تربیتی ایالات متحده امریکا که تعلیم و تربیه امریکا پایه تیوری های تربیوی او اساس گذاری و بنیان یافته است. استاد مجددی آن قضایا را بخوانش گرفت و فرضیه بزرگ و مشهور «لرنینگ بای دوینگک Learning by Doing» جانی دیوی را در افغانستان در

مربوطات مؤسسهٔ تعلیم و تربیه و مکاتب تجربوی و دارالمعلمین های نمونوی و کورسهای زمستانی و تابستانی معلمان مورد تطبیق قرار داد.

همچنان درین وقتیکه استاد مجددی رئیس مؤسسهٔ تعلیم و تربیه بوده با پروفیسوران و متخصصان ایالات متحده به طرح پروگرام های انکشاف تعلیم و تربیه «Education» در افغانستان دست یازید. و مهمتر از همه اینکه کسانیکه با استاد مجددی همکار بودند، در ترجمه های انگلیسی کلمهٔ معادل را بزبان دری نمی یافتند به استاد مراجعه مینمودند، وی معنی خاص دری و لغات معمول عربی را برایشان میگفت و بسیار اصطلاحات بدوران استاد مجددی در ترجمه ها و تألیفات بزبان دری در آمد، چونکه وی در ادبیات از اشخاص ممتاز و با صلاحیت بشمار میرفت.

ناگفته نباید گذاشت که زبان مادری و اصلی پروفیسور مجددی زبان تورکی اویغوری بود که در آن زبان نوشته هایی زیادی را غالباً انجام داده است که متأسفانه نوشته های پر محتوای آن مرد بزرگ را در زبان و ادب تورکی بدست نداریم.

با بخت نیک یک نوشتهٔ ارواح شاد حضرت میان حسن مجددی را در زبان تورکی اویغوری بدست داریم که وی بعد از هجرت در افغانستان تقریظ دو صفحه یی را در کتاب «شرقی تورکستان تاریخی» (تاریخ تورکستان شرقی) نوشته است. اصل کتاب تألیف شادروان محمد امین بغرا میباشد که غالباً از ختن

یا اورمچی است. و بقراریکه دانسته می شود فاطمه بوغرا یکی از بازمانده گان کتاب مذکور را در سال (۱۹۸۷م) در انقره بصورت آفست چاپ کرده است.

در پایان مقدمه کتاب بقلم مؤلف محمد امین بغرا، تاریخ تحریر مقدمه را (۱۹۴۰م مطابق ۱۳۵۹هـ ش) آورده است و کلمه «کابل» را بنام جای تحریر و تکمیل کتاب نوشته است. و به یقین از آن دانسته می شود که او در کابل کتاب را پایان رسانیده و مقدمه اش را نیز نگاشته است.

و از آن چنین استنباط می‌گردد که بغرا در کابل کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» را با همکاری و مشوره استاد مجددی ویا برادرش میان حسین خان و یا هردو نوشته است. چنانچه تقریظ میان حسن خان گواه خوبی می باشد.

این راقم با نام میا حسین (میان حسین) برادر استاد غلام حسن مجددی نیز آشنایی داشتم زیرا یک تعداد علماً میگفتند که میا حسین مجددی از بیدل شناسان معروف و عمده افغانستان بود. باید گفت که در ختم تقریظ میان حسن مجددی خود را چنین معرفی میدارد: «یارکند لیگ میان حسن خان، کابل دارالمعلمین باش معلمی (۱۹۴۰-۱۲-۱۵م) یعنی (میان حسن خان یارکندی سرمعلم دارالمعلمین کابل، پانزده هم دسامبر ۱۹۴۰م).

مفاد مفهوم بالا در اینست که از روی سند مذکور با اطمینان میدانیم که استاد مجددی در یارکند تورکستان شرقی (سینکیانگ فعلیه چین) چشم به جهان گشوده است و نیز هردو برادران که در سال بین هم چندان تفاوت ندارند، از آنجای بکابل تشریف آورده اند.

موضوع دیگری که از سند بالا واضح می‌شود استادی و مدیریت استاد غلام حسن خان مجددی است که ما از آن آگاهی کلی داریم. بقرار فرموده یک عده دانشمندان میان حسین خان برادر استاد نیز یکی از علمای متبحر بوده و از ادبای بزرگ محسوب می‌شدند. و اگر کسی به تورکی اویغوری وارد باشد از نوشته دو صفحه‌ی تورکی اویغوری میان حسن خان خواهد دانست که او یکی از بزرگترین استادان در زبان تورکی اویغوری نیز بشمار می‌آید. از روانی و سلاست و استعمال کلمات و الفاظ تورکی او را یکی از بزرگترین استادان ادب تورکی می‌توان شناخت و در آن نوشته عالی خویش، خود را یار‌کنندی معرفی نموده است.

شما خواننده محترم اگر کتاب را بتوانید بخوانید، خواهید دانست که مردم مسلمان اویغورستان از دست ظالمان کمونست چین چه مشکلات را دیده، اعدام بزرگان، کشتن اطفال و مادران، ضبط خانه‌ها و دارایی‌ها، تصاحب سرزمین‌ها، اهانت به عقاید، از بین بردن شهرهای اسلامی، تبعیدها، فرارها و غیره انسان را بی اختیار به گریه می‌آورد.

استاد غلام حسن مجددی در سال (۱۹۶۲م) فاکولته تعلیم و تربیه را در کارته چهار کابل که مؤسسه تعلیم و تربیه نیز آنجا بود، اساس گذاشت و خود در کنار ریاست مؤسسه تعلیم و تربیه من‌حیث رئیس فاکولته جدید التاسیس نیز کار کرد. و با این محاسبه اولین رئیس و مؤسس فاکولته تعلیم و تربیه شناخته شد.

ریاست فاکولته و مؤسسه در خانه شادروان داکتر عبدالمجید وزیر سابقه معارف و صنف درسی فاکولته تعلیم و تربیه در خانه سناتور عبدالهادی داوی، در مقابل ریاست مؤسسه و فاکولته قرار داشت. این نگارنده یکی از اولین محصلان آن فاکولته بودم که حتی نامم در اول لست جدید الشمولان راجستر شده بود.

استاد مجددی که با تأسیس فاکولته تعلیم و تربیه به نهایت درجه خوش بود و یکی از آرزوهای دیرین او تأسیس فاکولته مذکور بود، بزودی استادان لایق را از هر گوشه و کنار کابل دعوت نمود تا فاکولته پبای خود ایستاد شود، و فارغان آنرا بجامعه تقدیم نماید، چنانچه در صنف درسی مان در مضمون پیدا کوژی این حرف‌ها را منظمأ بزبان می آورد.

بخاطر رسیده گی بهتر فاکولته خانم سید بی بی جان را منحث مدیره تدریسی مقرر کرد و کارهای بزرگتر را خودش انجام میداد. چون درباره «تاریخچه فاکولته تعلیم و تربیه» خاطرات خویشرا در مقاله علیحده نوشته ام، لازم نیست که درینجا شرح دهم، چونکه موضوع ما، موضوع زنده یاد جنت مکان و خلد آشیان استاد مجددی میباشد.

در آن روزها که سال دوم ما رسیده بود، گفته میشد که پوهنتون کابل تشکیل شده و تعمیر آن به کمک ایالات متحده امریکا آباد میگردد.

استاد مجددی بیش از یکسال من‌حیث رئیس فاکولته کار نکردند و غالباً بحیث رئیس تفتیش وزارت معارف مقرر شده بودند در آن وقت اداره امور فاکولته را بدست داکتر محمد صدیق سپردند.

پروفسور مجددی از سال (۱۹۵۴ تا ۱۹۶۳م) در مؤسسه تعلیم و تربیه و فاکولته نو تأسیس تعلیم و تربیه آمر درجه یک و طراح بسیاری از پلان‌های انکشافی در امور تعلیمی و تربیتی کار کرد و با متخصصین زیاد امریکایی چون داکتر لنتن رئیس تیم، داکتر هدرسن، داکتر سپنسر، داکتر هود و چند پروفسور دیگر پلان‌های اساسی معارف و تحصیلات عالی را در تطبیق و توافق دادن پروگرام‌های تربیوی امریکا و افغانستان یاری داد، در آن وقت بسا چیزهاییکه در افغانستان تطبیق نمی گردید استاد مجددی آنها را حذف و موضوعاتیکه مطابق شرایط افغانستان بود در پلان‌های انکشافی معارف افغانستان علاوه نمود.

وقتیکه ما محصلان صنف دوم فاکولته تعلیم و تربیه که دوره اول بودیم به صنف سوم فاکولته ارتقا نمودیم تعمیر جدید پوهنتون کابل آماده استفاده بود، در آن زمان سال ۱۹۶۴م فردوس مکان حضرت صاحب مجددی رئیس فاکولته ادبیات و علوم بشری مقرر شده بودند.

در آن روزها می‌گفتند که استاد غلام حسن مجددی و استاد عبدال‌حی حبیبی دو علامه زمان و نادره‌های دوران طی یک مجلس عالی شورای علمی پوهنتون کابل برتبه علمی «پوهاندی» یعنی فول پروفسور بصورت فوق العاده ارتقا کردند، دلیل عمده این ترفیع علمی و این لقب آن بود که استاد علامه حبیبی

شاید در آن وقت بیش از پنجاه کتاب تألیف کرده بودند که ده استاد عادی دانشگاه نمی‌توانستند برابر او کتاب بنویسند، همچنان استاد خلد آشیان غلام حسن مجددی کتب متعدد در پیداکوژی و ادبیات و تاریخ و منطق تألیف کرده بودند که از سالها باینطرف مورد استفاده عامه، مکاتب و محصلان پوهنتون قرار داشت و از جانب دیگر استاد مجددی و جنت مکان استاد حبیبی در مطبوعات افغانستان مقالات تحقیقی می‌نوشتند که بچاپ میرسید.

یکی از مقالات مهم تاریخی و تحقیقی حضرت صاحب مجددی درباره «بهاء‌الدین ولد یا سلطان العلماء» پدر مولانا جلال‌الدین بلخی بود، که چند سال پیش آن مقاله به نسبت مؤثقت و دقیق بودن موضوع در تورکیه در مجله «راه نیستان» بمدیریت جناب عبدالقیوم ملکزاد چاپ مکرر شد، اگر کسی کامیاب به خواندن آن مضمون باشد، خواهد دانست که استاد مجددی چه مقام منیعی در روش تحقیق و تحلیل علمی داشته‌اند.

استاد مجددی در سال سوم فاکولتهٔ تعلیم و تربیه بار دوم منجیث استاد ما شاگردان سابقه اش مضمون «تاریخ تعلیم و تربیه و فلسفه آن» را تدریس میکرد، این کتاب حجیم و پر کیفیت استاد در مؤسسهٔ تعلیم و تربیه چاپ گسترز شده به سویهٔ بسیار عالی با ادبیات بلند تحریر یافته بود. قابل یادآوری است که استاد مجددی آن کتاب را با آوردن فشار زیاد از اول تا اخیر کتاب لکچر داد و فرمود که در امتحان سالانه امتحان تحریری تشریحی میگیرد، گفتنی است که استاد با

آنکه فعالیت میکرد تا سیستم تعلیم و تربیه را بصورت مدرن و پیشرفته تغییر دهد ولی بمشاهده میرسید که بعضی کارهایش بصورت سیستم قدیم بود.

این فشار آوردن استاد مجددی وقایع سال اول فاکولته را بیاد می آورد که منحیث رئیس و استاد فاکولته نو تأسیس بود، در آن سال اول تقریباً بیش از شصت محصل شامل صنف اول گردیدند و استاد مجددی میخواست لایق ترین محصلان را معلم و اداره چی معارف تربیه نماید، بناءً در یکی از مجالس استادان فیصله گردید که استادان باید بر محصلان دروس را جدی گرفته و بسویۀ بلند با گرفتن امتحانات روزانه، هفته وار و ماهوار شاگردان را عادت بدهند، همان بود که در ختم سال تعلیمی تنها بیست و چهار محصل باقی ماندند و استاد مجددی که معلم سابقه دار و ضمناً روانشناس بود میدانست که شاگردانش قدرت خواندن و سپس کامیاب شدن را در مضمون «تاریخ تعلیم و تربیه و فلسفه آن» دارند و چنانچه که همه کامیاب شدند.

با تأسف باید گفت که ارتباط علمی یا استادی و شاگردی جناب استاد مجددی و ما شاگردان در ختم همان سال ۱۹۶۴م پایان رسید و بعد از آن تنها در بعضی اوقات با ملاقات های تصادفی دست مبارکش را با صدق زیاد می بوسیدیم و او هم نوازش های پدرانه میکرد و واقعاً استاد شخص بسیار مهربان و صاحب صلهٔ رحم بود.

چند خاطره که از دوران استادی و ریاست آن عالیجناب بیاد نگارنده میآید، باید بنویسم زیرا آن بزرگمرد پیداگوگ و زاهد پاک و متقی و عالم متبحر که

عقیده اسلامی و ایمانی بسیار بلند داشت، بعد از وفاتش در مطبوعات چندان معرفی نگردید، می‌بایست در سوگ مرگ او تمام معارف افغانستان یک روز کامل را عزا می‌گرفتند، ویا اقلأً در اخبار، مجلات و رادیو ها ذکر خیر و خدمات او را یاد می‌کردند که نکردند.

در یکی از روزها استاد مجددی به سال (۱۹۶۲م) در صنف ما ازهرمنندان خانقاهی و خراباتیان حرف میزد و از غزل معروف ابوالمعانی بیدل با مطلع «صبح کشور میوات یاسمین بهار است این» توصیفها کرد و اشعار لسان الغیب حافظ را شرح کرد، ضمناً در گفتارش فرمود که زمانی عازم جرم بدخشان شده بود، و استاد غلام نبی نتو از جمله پیران خرابات در زیر درخت چنار بسیار بزرگ آوازخوانی مینمود و اشعار عرفانی حضرت خواجه حافظ را زمزمه میکرد و علاوه کرد که در وقت آواز خوانی استاد بیش از هزار بلبل خوش خوان منطقه جرم با او هم آواز شده، استاد نتو را همراهی میکرد، که این موضوع سالها پیش در جریده «کاروان» گزارش داده شده بود.

استاد مجددی چون مرد روحانی و با تقوا بود و سماع و طریقه های تصوفی چون چشتیه و مولویه وغیره را بخوبی میدانست میفرمود که آن هم از کرامات خداوند^(ج) بود که بلبلان با استاد نتو در خواندن انباز شدند.

استاد مجددی هر حرفی که میگفت سنجیده میگفت و سعی میکرد هر آنچه که آموزنده است، آنرا به شاگردانش حکایه نماید، در یکی از ساعات درسی موضوع ظرفیت حافظه و قوه دماغی را برای ما محصلان شرح میداد، فرمود که

در یکی از دهات اطراف کابل احتمالاً استالیف با بزرگان معارف به میله و تفریح رفتند، ناگهان یکی از اهالی آن قریه با یک طفل کوچک به نزد استاد آمدند و پدر آن طفل گفت که رئیس صاحب این بچه هفت ساله ام را میخواهم قاری قرآن بسازم و تا حال بیش از هفت جزء قرآن کریم را حفظ کرده است.

استاد علاوه نمود که بعد از ملاحظه حالت صحی طفل برای پدرش گفتم که قرآن رهبر ماست و کلام خداوندی میباشد که جمله مسلمانان به او ایمان آورده اند، این طفل تو که رنگش زرد و لاغر اندام است و شاید توان حفظ قرآن کریم را نداشته باشد، این زمان، زمان بازی و شوخی طفل می باشد بجای اینکه فشار حفظ قرآن کریم را بر سرش وارد نمائید، قرآن خواندن را بصورت وقفه یی برایش یاد بدهید و بگذارید تا دوره طفولیت خود را با همبازی ها سپری نموده و فعالیت های جسمانی را انجام دهد تا دماغ او آماده آموزش گردد.

خواننده محترم پی خواهد برد که گفتار این پیداگوگ بزرگ چقدر فلسفه عالی دارد و تصور نمائید که ما شاگردان از این تدریس غیر مستقیم استاد چقدر مستفید شده باشیم، چنانچه که این موضوع تا کنون بیاد نگارنده مانده است.

ما محصلان با آنکه محصلان خوب استاد مجددی بودیم، باز هم از مهربانی های او استفاده کرده گاهگاهی میخواستیم با بلند ساختن سوالات خارج موضوع حجم درس استاد را خفیف تر بسازیم، ولی در بسیاری موارد می توانستیم فکر او را بدیگر طرف بکشانیم اما هرگز قادر به این نشدیم که در قسمت پلان درسی او را فریب بدهیم، زیرا مغز و گوش و هوش او تربیه شاگرد بود، گویا اینکه

خداوند او را در زمین فقط بخاطر تدریس آفریده باشد، استاد آنقدر با تجربه بود، بمجردیکه از زبان یکی از شاگردان سوالی بالا میشد، استاد در همان ثانیه میدانست که شاگرد چه مقصد دارد، روزی از روزها متوجه شد که دو سه شاگردش طرز سوال کردن را یاد ندارند و استاد به شوخی فرمود که «برادر سوال شما به جواب میماند» بعداً چندین دقیقه اصول سوال و جواب را بما تعلیم داد، لازم به یاد آوریست که استاد کلمه «باغچه» را بعوض «کودکستان» که معمول در تورکستان است استعمال مینمودند.

در یکی از ساعات تفریح یک شاگرد از استاد تقاضا نمود که برایش یک تخلص تعیین نماید، استاد بی تأمل فرمود که «آموزگار» همه به حیرت رفتیم و طوریکه گفته آمدیم حیات او با آموزگاری سپری شده بود، وی آنقدر معلومات وسیع در علوم، موضوعات دینی، ادبیات، تعلیم و تربیه و تاریخ و فلسفه و منطق داشت که باید او را بحرالعلوم نام میدادیم.

شنیده بودیم که استاد دایم رول پدر معنوی را با شاگردان بازی مینمود، در یکی از سالها شاگردی از تخار شامل صنف درسی او شد و نام عجیبی داشت که هم صنفهایش به او خندیدند و استاد برایش اسم «احمد ضیاء» را انتخاب کرد، چه دنیایی که زمانیکه احمد ضیاء مدیر یک مکتب مقرر شد شاگردی از یکی از ولایات در مکتب ثبت نام کرد بنام «زلزله» جمله شاگردان به او تمسخر کردند، این احمد ضیاء مدیر که سابقه یی از استادش داشت و طرز کمک به

شاگرد را خوب آموخته بود نام آن شاگرد را «محمد نبی» گذاشت، و تصادفاً این نگارنده هر دو را میشناخت.

یک خاطره عجیبی بین استاد و من نگارنده رخ داده که باید گفته نمی شد، ولی چون دربارهٔ دیگران گفته ام باید آنرا صادقانه بیان کنم، مضمون «تاریخ تعلیم و تربیه و فلسفهٔ آن» طوریکه گفته آمد کتاب ضخیم و پر محتوا بود، هر کس بقدر توان خود آماده گی میگرفت، نمیدانم چه علت بود چند نفر از هم صنفی هایم بصورت علیحده، چون جناب طالب، محترم حامی و جناب لمر و یکی دو نفر دیگر بمن طعنه دادند که تو در وقت امتحان این مضمون ناکام خواهی ماند، و ما چند نفر همه یکجایی خوانده ایم، یک روز باز بر سر میز طعام خوری گفتند، غم خودرا بخور که ما غم خود را خورده ایم، من که در سن و سال از آن برادران خورد بودم و دو نفر از آنان در مکتب متوسطه استادان من بودند، بر سر غیرت آمده و آن کتاب ضخیم را بمدت کوتاهی با ده ها سنوات آن در حافظه سپردم و پیش از امتحان هر کسیکه از هر جای کتاب از من سوال میکرد، جواب میدادم.

روز امتحان استاد مجددی نوزده سوال تشریحی آورد، یکی از آن سوالات زنده گینامه و فلسفهٔ تربیتی جان دیوی بود که در سوانح او سی و شش تاریخ و سنه موجود بود، چون بی تکلیف همه را میدانستم بسرعت در تحریر جواب ها پرداختم، جناب استاد طالب آهسته برآیم گفت که متوجه باشی که اگر همه را درست بنویسی به نقل متهم خواهی شد و صفر خواهی گرفت و این استاد

طالب یکی از آن معلمانی بود که در مکتب استاد من و تجربه کافی معلمی را داشت.

یک هفته بعد استاد مجددی تشریف آورد و نمرات ما را خواند و طرف من نگاهی کرد و گفت تو عنایت الله هستی برایش بلی صاحب گفتم، فرمود که تو نمره صفر گرفته‌ی، یکدم همه همصنفی‌ها در خنده شدند و استاد متوجه شد گفت چرا، یکی از همصنfan جرئت بخرچ داده گفت رئیس صاحب از او امتحان تقریری بگیرد، استاد چون مرد دانا بود و به دقایق سخن پی میبرد از من سوال کرد، باز سوال کرد و سوالات را دوام داد همه را بدرستی جواب دادم، دیدیم که وضع استاد تغییر خورد و در فکر عمیق فرو رفت، بزودی از صنف خارج شد و مرا گفت که بعد از تفریح بدفترش بروم، وقتی که بحضورش شدم، بمانند یک پدر مهربان گفت هزار- هزار آفرین نمره ات را درجه یک به پارچه میرسانم و فقط یک نصیحت دارم که بعد از این بر سر حافظه ات فشار نیاور، زیرا جوان هستی مبادا در آینده به ضررت تمام شود، من هم تاریخچه موضوع را بخدتمش عرض کردم و اندکی در خنده شد، و اینست نمونه استاد واقعی و پدر معنوی که گفته اند «جبر استاد به از مهر پدر» و مفاد نصیحت استاد اینست که اینک این مسایل را از حافظه مینویسم.

شمایل و شخصیت پروفیسور استاد غلام حسن مجددی:

پوهاند مجددی مرد قوی الاراده، پر کار و زحمت کش، صاحب تجربه، صاحب عزم متین، دارای حشمت و شأن عالی، شخصیت محبوب و محترم،

صاحب اکسینت ثقیل در زبان دری ولی روان، با نظافت، مرد مؤمن، دارای چهره جدی و با هیبت، خوش باور پاکدل، بی تعصب و دوست همگان، شخصیت با صبر و حوصله، متقی و پرهیزگار، دشمن آشتی ناپذیر دروغ، بی تکبر، معلم شنونده به شاگردان، صوفی مشرب، کم خنده، اندکی متفکر و مایوس در حیات، دارای حیات متوسط در اقتصاد، دارای یک دربند حویلی در کارته چهار، صاحب مطالعه، کتاب شناس، کتاب خوان، نویسنده، شعر شناس، بیدل شناس، عالم خدا داد، دارای اخلاق بلند و معیاری، دارای معاشرت طبیعی، شخص تنومند، بدن وزین تر از حالت عادی، با جرئت و آهسته سخن، فرشته صفت، صاحب قد میانه، دارای ریش کوتاه در زنج، مویهای سر کوتاه، چهره سفید و دارای تمام خوبیهای یک انسان با کرامت و متقی و خدا شناس.

استاد پروفیسور مجددی گاهی به وجد می آمد و در حالت وجد به بسیار جرئت و سرعت سخن میگفت، روزی از روزها، یک گروه از اهل معارف بحضور پادشاه وقت رفتند و استاد مجددی در آن مجلس حضور داشت اتفاقاً سخن یکی از اهل معارف خلاف عقیده تربیتی استاد مجددی واقع گردیده است. در آن حالت که استاد سالها مربی و طراح پروگرامهای درسی بود، یکباره به وجد می آید، در پیش محمد ظاهرشاه با چنان فصاحت و جرئت آنرا رد میکند که همه اهل مجلس در حیرت میشوند و محمد ظاهرشاه خان طرفش با تعمق به اشاره اینکه گفتارش را تصدیق میکرده نگاه میکند.

در یکی از روزها به ساعت تفریح استاد به ما فرمود که روزهای رسمی برایش آسان تر از روزهای تعطیل می باشد، گفتیم چرا گفت که چون در خانه کتاب زیاد است، حرص خواندن نمیگذارد با اطفال سروکار داشته باشم، و هر لحظه کتابی را بدست میگیرم و یادداشت گرفته باز بکدام کتاب دیگری نظر اندازی مینمایم به همین شکل از کتاب خلاصی نداشته صبح را بیگانه و بیگانه را به اثر خواندن و نوشتن صبح می نمایم، لذا خسته و ذله میشوم.

استاد مجددی کتاب خوان بود که بر سر میز ریاستش کتاب ها وجود داشت و هر دقیقه یی که وقت برایش میسر میبود، بکتاب رجوع میکرد.

استاد از نگاه چهره و قیافه و اناتومی، ساختمان و منظر تورکانه داشت، با آنکه ابوالآبای او حضرت عمر فاروق^(رض) یار دوم حضرت سیدالمرسلین میباشد، که از طریق جد بزرگش حضرت عارف ربانی مجدد الف ثانی، کلمه «مجددی» برایش به ارث مانده بود.

چون نسل ها بوجود آمده و هرکسی که به هرشهر و دیار رفته و بامردم آنجا محشور شده و ازدواجها و پیوند ها صورت یافته، بناءً حضرت صاحب جنت مکان، خلد آشیان را می توان گفت که چهارده صد سال پیش از نگاه خون و خاصتاً معنویات به ملیت عرب منسوب بوده و صدها سال باینطرف تورکی صفت شده بود و چه زیبا که حضرت فردوس مکانی مجددی به هردو نسب عربی و تورکی ارتباط داشته اند، و مهمتر از همه اینکه جد بزرگش حضرت عارف

ربانی مجدد الف ثانی که نیم قاره هند را با حرکات اسلامی اش به شور آورده بود و از اولیاءالله کرام بشمار میرفت.

پوهاند استاد غلام حسن مجددی در سال (۱۳۶۴هـ ش) به عمر هفتاد و هفت سالگی در کابل از عالم فانی به دنیای جاویدانی رحلت فرمود، او که از شر کمونست های شعله یی چین راه هجرت را گرفته و به افغانستان قدم رنجه نهاده بود، بدبختانه داغ ورود کمونستان را در افغانستان با خود بگور برد که البته این همه از تقدیرات الهی می باشد، این نابکاران و سیه کاران تاریخ شخصیت های بزرگ روحانی فامیل جلیله مجددی هارا با جمله اعضای فامیل و اقارب گرفتار و به شهادت رسانیدند (ولی نمیدانستند که روزی از هم پاشان میشوند و صدها هزار شان در جهنم میروند). جای استاد خلد برین باد، بدرگاه حق سبحانه و تعالی دعا مینمایم که روح استاد مجددی، آن خادم پاک مردم مؤمن افغانستان را در جنت رضوان در کنار ارواح اجدادش قرار داده، روح مبارکش را شاد داشته باشد.

(انالله و انا الیه راجعون)

نشان مرد مؤمن با تو گویم

چو مرگ آید تبسم بر لب اوست

در تاریخ افغانستان کمتر کسی بمقام معنوی و علمی ارواح شاد، فردوس مکانی حضرت استاد غلام حسن خان مجددی واقف میباشند و امید است نام این مرد نامی ورد زبان معارفیان و دانشگاهیان قرار گیرد زمانیکه نام قدیم

«دارالمعلمین کابل» را به «دارالمعلمین سید جمال الدین» گذاشتند، این نگارنده سخت در پریشانی افتاد، زیرا سید جمال الدین یک شخص مبارز اسلام در قطار بزرگان اسلام دایم موقف داشت و نام او در صدها و هزاران جای ذکر یافته است و حتی در زادگاه و ملیت او اختلاف نظر وجود دارد، چه می شد که نام «دارالمعلمین کابل» را بنام «دارالمعلمین غلام حسن مجددی» می‌گذاشتند زیرا او بود که دارالمعلمین را مرکز پرورش معلمان افغانستان قرار داد.

اگر ما چهار پایه قوی معارف را در افغانستان بپذیریم، یکی از پایه های فولادین آن همین استاد ارواح شاد غلام حسن مجددی بودند و هستند، و بی تردید میتوان گفت استاد مجددی ستون فقرات معارف بود، و چه بی آلايشانه با دلسوزی کامل و علاقه فراوان جان خود را فدای تربیه اطفال، جوانان و بزرگسالان نمود.

در جمله هزاران شاگرد ممتاز او در افغانستان ده ها نفر شان بمقامات بلند دولتی و علمی رسیدند استاد غلام علی آئین، پروفیسور داکتر قیام الدین راعی، احمد ضیاء تخاری، عبدالحی آرین پور و صدهای دیگر به برکت تربیه او شهره آفاق یافته اند، استاد جنت مکان کی میدانست که این حقیر و عاجز یا شاگرد نقالش احساسات پاک خود را درین صفحات کاغذ انعکاس میدهد.

و من الله التوفیق.

آثار پروفیسور حضرت صاحب غلام حسن خان مجددی:

۱- کتاب بیدل شناسی؛

این کتاب را استاد وقتی تألیف نمود که مضمون بیدل شناسی را بفاکولته ادبیات تدریس میکرد، و شاگرد و اسیستانتش پروفیسور داکتر قیام الدین راعی برلاس در تکمیل کتاب به او همکاری کرد و بعد از چاپ بدسترس عامه قرار گرفت.

۲- تاریخ تعلیم و تربیه و فلسفه آن؛

این کتاب بسیار بزرگ و حجیم است و از ارزنده ترین کتاب ها به شمار می آید که در حقیقت شکل یک دائره المعارف را داشته از تمام علماً و فلاسفه، خصوصاً فیلسوف های تربیتی و روانشناسی بحث میکند، که در مؤسسه تعلیم و تربیه بچاپ رسیده است.

www.enayatshahrani.com

۳- حکمت و طبابت در مدنیت اسلام؛

نویسنده داکتر ماکس مایر هوف، و استاد مجددی آنرا از زبان تورکی بزبان شیوای دری ترجمه نموده است، چاپ در سال ۱۳۳۷ ه.ش.

۴- مبادی منطق صوری و تطبیقی، چاپ در سال ۱۳۴۳ ه.ش؛

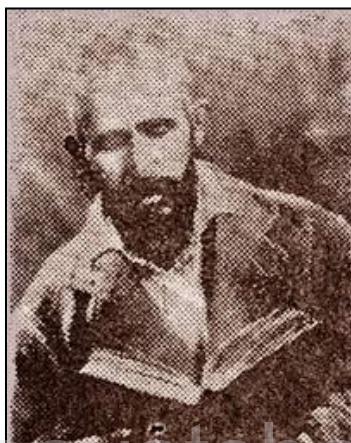
۵- مبادی تعلیم و تربیه.

کتاب تکست، چاپ در مؤسسه تعلیم و تربیه، ناگفته نماند که استاد چندین اثر دیگر دارد که باید جستجو شود. همچنان استاد بیش از پنجاه مقاله تحقیقی دارند که یکی از آن مقالات عمده شان را در سطور بالا ذکر نمودیم. و البته مقالات و نوشته های مختصر شان زیاد خواهد بود.

یادداشت: کتاب «بیدل شناسی» استاد مجددی در سال (۱۳۹۲ ه.ش) «چاپ دوم»

بطبع رسیده است، متأسفانه نام همکارشان ارواح شاد پروفیسور داکتر قیام الدین راعی برلاس در آن ذکر نگردیده و این نگارنده در کابل شاهد همکاری های استاد برلاس بودم.

مولوی خال محمد خسته



اقتباس از کتاب «خوشنویسان»

اثر دکتر شهرانی

کارکردهای ادبی:

- مجموعه اشعار در شش جلد؛
- شعر منصور؛
- بیدلان بسیار اند؛
- معاصرین سخنور؛
- یادی از رفتگان؛
- مجموعه ضرب المثلها.

مولوی خال محمد خسته یکی از صاحب‌دلان، هنرمندان و ادیبان و نویسندگان افغانستان فرزند ملا رستم بیگ در سال (۱۲۸۲ هـ ش) در قریهٔ دهباز ختلان (فعالاً مربوط خاک تاجیکستان) چشم به جهان گشوده است.

پدر مولوی خسته ملا رستم بیگ بن عبدالرحیم خان یکی از علمای برجسته و خطاط ماهری بود، که در اخیر امارت امیر عبدالرحمن خان در اول به دیار پروان در شمال کابل و بعداً در شهر مزار شریف متوطن گردیدند.

در «دانشنامهٔ ادب فارسی» بنابر قول دانشمند گرامی ایشان صاحب کامل انصاری، مولوی خسته را به اسم «خسته ختلانی» آورده اند.

خال محمد در سن پنج سالگی در ترکستان افغانستان «صفحات شمال» چنانچه ایشان صاحب کامل انصاری می فرماید ملا رستم (پدر خال محمد) در زمان حکمروایی سردار محمد اسحاق خان فرزند امیر محمد اعظم خان حیات به سر می برده و از کارگزاران سردمدار ترکستان به شمار میرفته است در آن هنگام صفحات شمال کشور به نام «ترکستان» یاد می گردید» (هفته نامهٔ امید شماره ۸۳۰) آغاز به تحصیل علوم نمود، از آن جمله در مدرسه دینی دست به فراگیری علوم دینی زد و ضمناً به گفته حضرت حافظ «قرآن را در سینه» جا داد. بعد از حفظ کلام الله مجید نزد پدر با فضیلت و هنرمندش که در حسن خط مهارت به سزا داشت، خوشنویسی را آموخت و در کنار آن چون مزار شریف در آن هنگام مرکز بزرگ اهل و علم و فرهنگ شمال محسوب می گردید، از عالم ادبیات و مزایای ادبی آگاهی یافت و آهسته آهسته در کنار حسن خط، حفظ قرآن

مبارک، تحصیل علوم دینی، شاعری را، راه اظهار مقدمه‌ها، اسرارها و خواهشات دانسته، دست به شعر سرایی زد، به قرار نوشته جناب ایشان انصاری، استادان مولوی خسته از میرزا نظام الدین خان انصاری یکی از متولیان مزار حضرت شاه ولایت مآب و قاری حبیب الله اندخویی تلمذ کرده و لقب پرفیضی را به نام «قاری خال محمد» بعد از تلمذ او نزد قاری حبیب الله کمایی می‌نماید.

خال محمد خسته در این آوان جوانی از تدریس بزرگانی چون خلیفه برات آقچه‌یی، داملا مخدوم سراج الدین خوقندی و داملا عمرچه نمنگانی، بهره‌ور میگردد و در آن ایام به محضر پیر قزل ایاق رفته دست ارادت می‌دهد، و بدین گونه حضرت مولوی خسته از هرچمن سمنی چید و شخص دانشمند، ادیب و حافظ معرفی گردید.

در ترکستان افغانستان و ترکستان جنوبی معمولاً کسانی که تحصیلات علوم دینی را به پایان می‌رسانند، او را «داملا» می‌گویند و وجه تسمیه آن به صورت درست معلوم نیست و شاید به مانند «ده باشی» که سردار و سرور «ده نفر» باشد، «ده ملا» خواهد بود که گویا، ملاباشی و یا کمال ده نفر ملارا دارا باشد که وی را «ده یا دا» ملا گویند.

به هر صورت اگر مولوی خسته در ترکستان می‌بود و بخارا را که مرکز علم و دانش بود، در آنجا تحصیل می‌کرد به نام «داملا» یاد می‌شد، اما او به عوض «داملا» خواسته بود که «مولوی» باشد، و فارغان علوم دینی را در مدارس هند چون دیوبند و غیره «مولوی» می‌گفتند، بناءً استاد مولوی خسته عزم تحصیلات

عالی کرده و در هندوستان به شهرهای لاهور و دهلی و بهوپال رفت و درجه تحصیلات عالی دینی خود را تارتبه و مقام «مولوی» به پایان رسانید و از آن است که در میان اهل قلم و دانش به نام «مولوی خسته» شهرت دارد.

تا جایی که شنیده بودیم، کسانی که در زمان تحصیل مولوی خسته در هند و پیشتر از آن دروس دینی را فرا می‌کردند، کتب ادبی را نیز مرور می نمودند و طوری که خواننده ایم زبان فارسی تا (۱۸۵۷ مسیحی) زبان رسمی نیم قاره هند بود، از آنرو علمای هندوستان و روشن فکران به صورت عموم به زبان شیوای فارسی وارد بودند و از آن است که مولوی خسته چون به زبان فارسی صلاحیت بلند داشت، با بزرگان ادب آن محیط دید و وادید هایی داشته و مخصوصاً علامه اقبال لاهوری را ملاقات می نماید، و نیز با مولانا ابوالکلام آزاد دیدار نموده است و مولوی خسته در نیم قاره هند بیش از ده سال اقامت کرده است.

در بازگشت از هند مولوی خسته در مدرسه اسدیه و لیسه باختر منحیث معلم ایفای وظیفه می نماید، بعد از مدتی دوری از تدریس، مولوی خسته در گوشه عزلت نشسته، با دوستان هم طبع گفت و شنود ها می نماید و سپس به جهت امرار معیشت به مدارس خواجه خیران، مدرسه دیوان بیگی گذر عابد میرشب و مسجد جامع گذر عزیز آباد به تدریس می پردازد، همزمان چون در هنر خوشنویسی ید طولایی داشته، طلاب را درس خطاطی نیز داده است.

مولوی خسته چون گرم و سرد زندگی را بسیار دیده و باسیاست بازی های زمانه آشنایی ها داشته، چنانچه پدرش با سردار محمد اسحاق خان پسر عموی

امیر عبدالرحمن خان در مزار شریف زمانی که والی ترکستان بود همکاری‌ها کرده و نیز به وقت فرار سردار موصوف باوی به ترکستان جنوبی رفته، از جانب دیگر تحولات امرای افغانستان، و پادشاه‌گردشی‌ها، قتل امیر حبیب‌الله، فرار امان‌الله خان، حکومت امیر حبیب‌الله کلکانی و اعدام او، روی کار آمدن نادرشاه و قتل او، حرکات مردم نیم‌قاره هند، استعمار و استیلای قشون سرخ‌ظلم‌های دوران محمد هاشم برادر نادرشاه، همه و همه بینایی‌های سیاسی او را عمیق‌تر ساختند و مولوی خسته با چنین سابقه‌داری و علم و دانش و هنر کاملاً آماده آن بوده که در سیاست داخل و از آن کامیاب برآید، از آن جهت وی کاندید وکالت در شورای ملی افغانستان از شهر مزارشریف شده و در آن کامیابانه به نمایندگی از ولایت بلخ به کابل می‌رود، دوره‌ای که مولوی خسته در آن وکیل بوده، دوره هفت‌میباشد که از مشهورترین دوره‌های وکلای شورای ملی افغانستان محسوب می‌گردد.

اعضای مشهور وکلای دوره هفتم شورای ملی عبارت بودند، از داکتر عبدالرحمن محمودی، میرغلام محمد غبار، استاد عبدالحی حبیبی، سید محمد دهقان، محمد کریم نزیهی و غیره.

دوره هفتم شورای ملی که در سال (۱۳۲۷ ش) بود، حکومت افغانستان سعی کرد، هریک از آن وکلا که به سیاست میدانستند و سرپرشور داشتند و خواهان مشروطه بودند، به شکلی از اشکال تحت شکنجه و نظربند قرار دادند.

چون در این دوره بسیار مهم، استاد مولوی خسته از شخصیت‌های عمده سیاسی به حساب می‌رفت، وقتی که خود را در دوره هشتم کاندید کرد، وی را جبراً به «خدمت عسکری» که باید جوانان بیست و بیست و دو ساله را جلب می‌کردند بر خلاف استاد خسته را به خاطر جلوگیری از کاندید و وکیل شدن جلب نمودند.

استاد مولوی خال محمد خسته در کابل و تمام افغانستان یکی از چهره‌های شناخته شده و از علمای پرفیض و مهم به شمار می‌رفت، کارهای ارزنده استاد مولوی خسته، همه به درد محققان می‌خورد، مخصوصاً کارهای تحقیقی و ادبی او از یادگارهای عظیم وطن می‌باشد.

اگرچه حضرت ابوالمعانی بیدل در نیم قاره هند به حد اعلی شناخته شده بود ولی در افغانستان بدان پیمان به حضرت بیدل توجه نمی‌شد، یکی از شخصیت‌های اولی که در خدمت پخش افکار بیدل، شهکاری‌ها کرده سردار مهردل خان مشرقی می‌باشد، این سردار با دانش یکی از اساس گزاران اول انکشاف افکار ملکوتی حضرت بیدل می‌باشد.

بعد از آن غلام محمد طرزی، سردار نصرالله خان، سردار عزیزالله خان قتیل، سردار عبدالعزیز حیرت، و یک تعداد دانشمندان محمد زایی‌ها به ارزش بیدل پی بردند و از آن بود که سردار نصرالله خان کلیات بیدل را تا (ردیف دال) به طبع رسانید، ولی کلیات بیدل به صورت پخته نه در افغانستان، نه در ترکستان و نه در هندوستان صورت گرفت، بلکه از برکت دو ابر مرد بزرگ علامه استاد خلیل الله

خلیلی و استاد مولوی خال محمد خسته، کلیات نایاب حضرت بیدل را در پنج جلد با تصحیح و مقابله با چندین نسخ چاپ‌های هند و یادداشت‌علماء، دقت و غور مکرر استاد خلیلی و شخص مولانا خسته به صورت پخته به چاپ رسانیدند که قهرمان اصلی استاد خسته و بعداً استاد خلیلی بودند.

جلو همه کارهای تصحیح و مقابله به دست شخص مولوی خسته بود، چونکه شخص خسته از بیدل شناسان معروف افغانستان و مقالات زیادی در آن باره تحریر و به چاپ رسانیده بود، صدها بار در خاک هند با علمای هند و ادبای افغانستان، در باره بیدل تبصره کرده بود. هم چنان استاد خلیلی کتاب «فیض قدس» را در آن ایام به چاپ رسانیده بود که از حیات و ممات و افکار حضرت بیدل حکایت می‌کرد، خوش بختانه در آن سالها، علامه استاد صلاح‌الدین سلجوقی نیز کتابی را به نام «نقد بیدل» به چاپ رسانیده بود که آن هم به شناسایی افکار حضرت بیدل کمک می‌نمود.

البته یادگارهای مرحوم استاد خسته زیاد می‌باشد که در سطور بعدی از آنها ذکر به عمل خواهد آمد، اما بزرگترین کار ادبی و یادگار زرین او همین چاپ کلیات بیدل بوده که از زمان وفات بیدل تا آن زمان همه یادگارهای آن حضرت به صورت مکمل و صحیح به چاپ نرسیده بود، باید یک موضوع را فراموش نکرد که مصارف طبع کلیات پنج جلد بیدل^(ح) از بودجه وزارت معارف وقت بود.

این نگارنده استاد مولوی خسته را چندین بار دیده ام، مخصوصاً در خانه عبدالقدیر پور غنی که فرزند یکی از کاکه های کابل عبدالغنی نسواری می باشد، که شاعر خوبی بود و با مولانا خسته آشنایی داشت، هم چنان روزی با چند نفر جوان های تحصیل یافته به حجره مرحوم خسته رفتیم و پای صحبت او نشستیم، وی در جاده مردم حیات به سر می برد، و فکر می شد استاد خسته در طول حیات خویش عقب مادیات نمی گشته، بلکه مرد فقیر، ادیب، عالم، هنرمند، شاعر و درویش صفت بوده که به مادیات اعتنایی نمی نموده.

مولوی استاد خال محمد خسته مرد با شمایل خاص، باقدمیانه، ریش تارتار، چشمان جاذب و چهره مایل به سفیدی داشت، کلاه و لنگی را نیز برمیگرد. متواضع و حلیم و برده بار بود.

مولانا خسته بالاخره بعد از همه خدمات ارزنده خود، در سال (۱۳۵۲ هـ ش) در شهر کابل پدرود حیات گفت.

چون تاریخ تولد وی را که در بالا آوردیم، چندان موثقت ندارد، از آنرو نمی توانم بگویم که وی در چندسالگی وفات کرده است، همین قدر گفته میتوانیم که آن مرحوم به وقت رحلت خود بیش از هفتاد سال عمر داشت.

آثاریکه از مرحوم استاد مولوی خان محمد خسته باقی مانده، قرار ذیل میباشند و یقیناً می توانیم متذکر شویم که این آثار همه آنچه که آن مرحوم به یادگار مانده نمی باشند، و شاید هم نسخ زیاد خطی شان مفقود و یا به دست بازماندگان شان قرار داشته باشد.

۱. استاد خسته به نوشتن دو خط مهارت زیاد داشت، نستعلیق و نسخ و یادگارهای وی در وطن زیاد می‌باشند و حتی در بسی مجلات و جراید هم نمونه‌های کار حسن خط‌شان به نشر میرسید.

۲. رساله‌ای به نام «آداب خط نستعلیق»؛

۳. «اصول رسم الخط العربی»؛

۴. «خمستان» مجموعه شعری چاپ در هند، مشتمل بر غزلیات، رباعیات، مخمسات، ترجیعات، ترکیبات، ساقی‌نامه و مراسلات می‌باشد که به کوشش مولوی عبدالرءوف منتشر شده است؛

۵. «رمزیات»؛

۶. فریاد خسته؛

۷. یادی از رفتگان، تذکره شعراء، چاپ کابل ۱۳۴۱ هـ. ش؛

۸. معاصرین سخنور، چاپ کابل ۱۳۳۹ هـ. ش؛

۹. کارستان بلخ (موضوع تاریخ بلخ)؛

۱۰. افکار خسته؛

۱۱. مجموعه اشعار در شش جلد؛

۱۲. تذکره خوشنویسان؛

۱۳. شعر منشور؛

۱۴. خطاطان قرن یازده تا چهارده امروزی؛

۱۵. یک مجموعه «ضرب المثلهای فارسی» به خطاطی مرحوم استاد خسته را این نگارنده در دست عبدالقدیر پورغنی دیده است؛
۱۶. خطاطی کتاب «لغات عامیانه فارسی افغانستان» توسط مولوی خسته صورت یافته و مولوی در آن کتاب همکاری‌های زیادی کرده و اصلاحات نموده، اما چون شخص سیاسی بود، لزوماً شرح و بسط همکاری‌هایش تذکر نیافته و فقط در ختم کتاب «به خط خال محمد خسته» دیده میشود و بس؛
۱۷. خسته طوری که گفته شد کلیات بزرگ حضرت بیدل را تصحیح و ردیف بندی و تدقیق و پروف ریدینگ کرده است؛
۱۸. خطاطی کتاب «سیره النبی» مولانا سید سلیمان ندوی به ترجمه عزیزالرحمن سیفی (به زبان پشتو)؛
۱۹. دبیرستان بلخ؛
۲۰. بیدلان سیارند؛
۲۱. دستان بلخ؛
۲۲. ضوابط خط نستعلیق.
- استاد مولانا خال محمد خسته یا آن صاحب‌دل زمانه، چون خود خطاط بود، از آن رو در قواعد خط، اندازه‌های حروف و دیگر قیود خطاطی، معلومات دقیق و رسا داشت بی تردید می‌توان گفت که مولوی خسته یکی از مشهورترین و پرکارترین شخصیت‌های روزگار خود بوده است.

مولوی خسته، طوری که از نامش پیداست، آهسته صحبت می نمود و خیلی زیبا و ادیبانه سخن می گفت و دایم آثار خستگی از وجناتش مشاهده می شد، چونکه حجم کارش بی حد زیاد و ساحه کارش وسعت داشت و باید روزها و شب ها کار میکرد، وی تا آندم کار کرد که چون شمع به دیگران روشنی داد و خود را در ورطه آتش آن سوزانید . خداوند رحمتش کند.

استاد محمد کریم کابلی



شنیده بودیم نام مردی را که میگفتند او از رفقای عبدالخالق قهرمان هزاره بوده و در آوان خورد سالی در حلقهٔ سیاسیون بجرم همدست بودند در قتل پادشاه وقت سالهای زیادی را در زندان بسر برده است و متعلق به خانواده‌های بزرگان میرزاهای اهل چنداولیان با فرهنگ میباشد.

این بزرگمرد تاریخ کابل زمین حافظ محمد کریم کابلی است که فامیل شان از قدیم الزمان در فرهنگ و علم و دانش و میرزایی شهرهٔ آفاق داشته و فرهنگی بودن را از ایشان به میراث برده است.

دولت دیدار این مرد مبارک که شاعر خود جوش قرنی است در دههٔ اخیر نود میلادی در شهر اندیانا پالس میسر گردید که صبیئه ادبیه و شاعرهٔ زیبا کلام شان محترمه ناجیه جان آنها را همراهی میکرد.

چه روز پر میمندی بود که جناب استاد کابلی گوشه‌ی بی از چشم‌دیدهای خود را کنده - کنده بیان میکرد و بانو ناجیه از سروده‌های نغز و دلکش خود سخن میگفت.

حافظ محمد کریم کابلی بدون سوالات لب به سخن نمی‌کشود و تو گویی که او را ارواح پیران ادب درس خموشی داده‌اند، مثلیکه بیدل به سمع او چنین گفته باشد:

راحت اهل سخن در بی سخن گردیدنست
غیر خاموشی ندارد بالش و بستر زبان

«بیدل»

www.enayatshahrani.com ***

آن سوی اندیشه‌ام، هنگامه ساز خامشی است
جهد آن دارم که دل هم نشنود غوغای من

«بیدل»

طبع خاموشان به نور شرم روشن می‌شود
در چراغ حسن گوهر آب روغن می‌شود

«بیدل»

چون کابلی سخن کم میگفت از آنرو شناختن و آشنایی به نظریات و سوابق او بر ما گرانی میکرد. بعدها به اثر خواندن آثارش دریافتم که وی آنچه را که در

طول سالها در دل پرورانیده و در تحت الشعور جا داده بود بصورت ضمنی در اشعارش هویدا کرده است، دل جناب کابلی کاملاً از تبصره‌ها، انتقادهای و نظرها بمانند صفحه سفید کاغذ مبرا از همه آلائش‌ها و آلوده‌گی‌ها بوده و برخلاف غرق دنیای عرفان، ذکر خداوند، نماز، روزه و صفا و صمیمیت است و در صف صاحب‌دلان قرار دارد و حضرت لسان الغیب حافظ به این شیوه حیات و بدین رسم سالکان راه حق چنین می‌فرماید:

تویی آن گوهر یکدانه که در عالم قدس

ذکر خیر تو بود حاصل تسبیح ملک

«حافظ»

باری دوست گرامی این نگارنده آقای محمد نصیر ایوبی که دل دانا داشته و صاحب عقل رساست برایم فرمود تا درباره‌ی خاطرات حافظ محمد کریم کابلی از زندانهای مخوف و مدهش سردار محمد هاشم، معلومات حاصل نموده و در جراید برون مرزی به نشر برسانم اگرچه امریه‌ی جناب نصیر ایوبی عملی گردید، ولی کدام قدرتی بود که بتواند از اسرار دل و نهفته‌های درونی استاد کابلی معلومات بدست بیاورد.

علمای روانشناسی و واقفان علم عشق به این عقیده می‌باشند که عشق منشأ اعمال انسانهاست، عشق همچنان شعبه‌ها، راه‌ها و جنبه‌ها دارد که حساب و تشخیص آن جنونست و محال. محبوسین سیاسی مشروطه خواه کابل با آنکه در

پای هر یک زولانه‌ها قرار داشت چونکه به تغییر رژیم عشق داشتند و نجات مردم را در مشروطیت میدانستند در آن حال میگفتند:

ترک جاه و ترک مال و ترک سر

در ره مشروطه اول منزلت

و هم‌زمان آنها در بیرون از زندان فعالیت‌های سیاسی را بخاطر از میان بردن دکتاتوری شاهی مطلقه بخواندن این بیت جوانان را به مبارزه تشویق میکردند.

به شب نشینی زندانیان برم حسرت

که نقل مجلس شان دانه‌های زنجیر است

اگرچه محترم محمد کریم کابلی در پای و دست زولانه‌ها داشته و سالها تعذیب‌های گوناگون و تلخی‌های آنرا میچشیده مگر عشق یا واضح‌تر گفته شود عشق اصلی او را بسوی دیگر یعنی خدا جویی کشانیده است، چنانچه شاعری روش کابلی را به این شکل تصدیق مینماید:

زنهار از روی غفلت این سخن بازی‌مدان

زانکه سر باختن در عشق اول منزل است

نگفتن رازها و فسادهای زندان‌های مدحش دوره‌های سیاه‌نادری و هاشمی در حکم روانشناسی انسان را به کنجکاوی‌های زیاد وادار می‌سازد، بناً در سال دو هزار و نه مسیحی این نگارنده با همراهی پروفیسور نامور افغانستان محمد همایون قیومی و محترمه ناجیه بیگم که شعر را موزون می‌سراید و میخواند،

داماد و صبیہ جناب کابلی در کالیفورنیا بزیات زندانی دور هاشم، حافظ کلام الله و مولوی زندان پاس محمد کریم کابلی رفتیم.

دیدیم که مرد روحانی که از رخسار هایش نور الهی می تابید، با تواضع، شکسته نفسی، مهربانی های بیش از حد و معاشرت عالی بگونه خلوت نشینان ما سه نفر را استقبال کرده که آن روز یکی از فرزندانش را باسم منصور کریم و متعلقین خانواده شان ملاقات کردیم.

در آن نشست از هر طرف سخن گفتیم و از هر چمن سمنی چیدیم، پروفیسور داکتر قیومی که از ذکاوت مندان عصر کنونی افغانستان است، چهره های ژولیده و ناتوان یهودیان تورکستان را در کمپیوتر بما نشان داد بالاخره بمقصود اصلی خودها که شنیدن رازهای زندان جناب کابلی باشد سخنان و گفتار خودرا پیوند دادیم ولی درین سفر هم نتوانستیم توشه یی را بدست بیاوریم، از آن درک کردیم که شاید روان واقف لاهوری که کابل را دیده بود برایش چنین گفته باشد:

خوشا روزیکه من این رنج غربت در وطن گویم

برایم از قفس درد اسیری در چمن گویم

«واقف لاهوری»

گویا اینکه این جهان قفس است و آن جهان وطن.

این بار به نگارنده این سطور اظہر من الشمس بود که محترم استاد محمد کریم کابلی عزلت اختیار کرده و غرق در عالم بالا و تصوف و عرفان است، از

زبان‌ش بجز کلمات نیکو، اخلاقی و معاشرتی چیزی دیگری شنیده نمیشد و ما سه نفر که از روی مصلحت قبلی سوالات دوره زندان و خاطرات‌شان را در آن وقت بلند میکردیم هیچ نتیجه‌ی را نتوانستیم بدست بیاوریم و درین باره شاعری گوید:

پی نبری ذره‌ی، آنچه طلب میکنی
تا نشوی ذره وار در غم او ناپدید

آگاه بودم که حافظ محمد کریم کابلی به ظرفیت هشتاد صفحه از خاطرات خود را تحریر کرده بودند ولی یکدم آن اثر مفقود گردید و باری به ناجیه بیگم گفته بود که من عهد بسته‌ام که تا زنده‌ام چیزی نخواهم گفت و یک امید است که خاطرات‌شان در جایی محفوظ باشد.

سالها باید که تا یک سنگ خاره ز آفتاب
لعل گردد در بدخشان یا عقیق اندر یمن

مرحوم عبدالصبور غفوری، مرحوم استاد خلیل الله خلیلی و محترم خالد صدیق خاطرات خود را نوشتند و در زیور چاپ آراستند که اکنون هزاران خواننده را بخود جلد کرده‌اند.

جناب محمد کریم کابلی از باشنده گان کابل میباشد، کابل اگرچه پیش از اسلام تخته‌گاه کابل شاهان، کوشانیان و یفتل شاهان که اکثراً بودایی و هندی مذهب بودند ولی زیبایی کابل و آرایش و پالایش دره زیبای پغمان و دامنه‌های

کوههای شیر دروازه و اعمار باغهای متعدد در زمان تخت نشینان تیموری و بابر انجام یافته است.

کابل بدون تردید از خوبترین، قشنگترین، زیبا ترین و پر برکت ترین شهرهای افغانستان است که صائب تبریزی از اسلاف محمد کریم کابلی که از تورکان پارسی گوی که استاد ظفر احسن خان والی کابل است در وصف کابل به این مطلع قصیده زیبا سروده است:

خوشا عشرت سرای کابل و دامان کوهسارش
که ناخن بر دل گل میزند مژگان هر خارش

علامه اقبال بوقت تشریف بردنش در کابل مصرعی دارد که با مصرع شاعر دیگر وفق داده و کابل را عروس شهرها و برتر از دهلی خوانده است:

هزار مرتبه کابل نکـوتـر از دهلیست
که این اعجوزه عروس هزار داماد است
«علامه اقبال»

مرحوم عارف چاه آبی شاعر معروف تخارستانی بوزن شعر صائب در وصف کابل میگوید:

خوشا بستان سرای کابل و طرف گلستانش
که باشد سرمه چشم فلک گرد خیابانش
«عارف»

جناب محمد کریم کابلی که از محبت زیاد بکابل ویا زادگاهش تخلص خویش را «کابلی» گذاشته است و اشعار زیبا در وصف کابل سروده چنین میگوید:

نغمهٔ یکتای حق‌الیقین

ساز شد از گوشهٔ این سرزمین



کابلت آئینه ام البلاد

زادگهٔ مردم والا نژاد

استاد محمد کریم کابلی در یکی از خانواده های شهیر چنداول کابل تولد یافته از جانب پدر به کیانیان و از طرف مادر به قزلباشان می پیوندد، در میان قزلباشان چنداول و ماحول آن پیروان اهل سنت و الجماعه بصورت اقلیت وجود دارند و آنها بدورهٔ ورود نادر افشار در ساحةٔ رکاخانه جا گرفتند، مگر اکثریت آن مناطق در مذهب شعیهٔ اثنا عشریه و از پیروان امام بزرگوار اسلام حضرت امام جعفر صادق (رح) میباشند.

از آنست که یکی از متعلقین حافظ محمد کریم کابلی بنام احمد راشد جان سلیم در وقت جنازهٔ یکی از هم قبیله گان در مرکز اندیانا با تبلیغات عالی اسلامی و گفتار بلند در خصوص دنیا و آخرت فرمود که نماز جنازه را بروش

جعفری ادا مینماید در آن وقت بود که اقبال آشنایی ام با جناب داکتر محمد رحیم کریم بدست آمد.

همه میدانند که جعفریه‌ها پیروان جدی امام اول حضرت علی (کرم الله وجهه) و آل او می‌باشند:

ز مشرق تا به مغرب گر امام است
علی و آل او مارا تمام است

البته باید به این اعتراف نمود که این همان علی با وفاست که میدانست که کفار حضرت محمد (ص) را میخواهند در بسترش به شهادت برسانند ولی با آنهم از حیات خود گذشته و در بستر آن حضرت (ص) خوابید، حسین شهریار از تورکان پارسی گوی تبریزی در باره گفتار فوق چنین میگوید:

پادشاهی که به شب برقع پوش
میکشد بار گدایان بر دوش
عشق بازی که هم آغوش خطر
خفت در خوابگه پیغمبر
شبروان مست ولای تو علی
جان عالم بفدای تو علی

و شهریار علاوه مینماید:

من علی شاه ولایت به دو عالم سمرستم
شهر علمست رسول الله و من باب درستم

همایون میرزا ابن بابر شاه امپراتور افغانستان و هندوستان که اجدادش سنیان بزرگ بودند در مقام علی^(رض) اینچنین میفرماید:

مائیم ز جان بندهٔ اولاد علی

هستیم همیشه شاد با یاد علی

چون سر ولایت از علی ظاهر شد

کردیم همیشه ورد خود ناد علی

«همایون»

و به تقدیر از ابیات محمد همایون پادشاه اینطور آورده اند:

در مذهب ما کلام حق ناد علی

طاقت که قبول حق بود یاد علی

از جملهٔ آفرینش کون و مکان

مقصود خدا، علی و اولاد علی

البته در مصرع چهار اغراق شده و بعد از خداوند پیغمبر بر حق او رسول الله^(ص) می‌آید، یکی از مخلصین و مریدان میر سید علی همدانی ملقب به «علی ثانی» بنام شیخ یعقوب صرفی این گونه صفات را در زبان شعر می آورد:

همچو علی دانش ربانی اش

زان لقب آمد «علی ثانی»

چون به علی نسبتش آمد تمام

هم به حسب هم به نسب هم بنام

حضرت علی همدانی از اولیای بزرگ و از داهیان و داعیان بلند مرتبتی
میباشند که در کشمیر حیات بسر میبردند و چهل اسرار را در یک شب از روی
کرامت سرودند. مرقد مبارکشان در ختلان تاجیکستان است.

در وصف حضرت علی^(رض) و صفات عالی اش اشعار زیاد است، مثلاً:

مهر او از آسمان لا فتی الا علی

تیغ او از گوهر لا سیف الا ذوالفقار

هر کرا نام جوانمردی سزاست

پیشوای او علی مرتضی ست

بر زبان روح گفت با محمد آشکار

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار

چونکه فرمود نبی و هم ولی

در فتوت لا فتی الا علی

حافظ محمد کریم کابلی دانشمند دینی بوده و شعر گویی او در حقیقت یک

تفنن ذاتی اش محسوب میگردد، او نیز در کنار اشعار بالا سروده های بدان

مفهوم دارد:

سلطان دین شاه عجم موسی رضا
مصباح شمع معرفت پاسان طوس
بهر طواف خاک درش آورند روی
روزانه دسته دسته هزاران پیای بوس

چون استاد محمد کریم کابلی را در شاخه نسب بدرخت کیانیان و قزلباشان یافتیم که در چنداول کابل مرکزیت داشتند، قزلباشان در کابل متصف به سه صفت میباشند، اول جعفری بودن اکثریت آنها، دو دیگر عموماً تورک و از شاخه سلجوقیان و سه دیگر فرهنگیان و میرزایان مشهور در دو سده اخیر بدربار حکمرانان افغانستان.

گفته آمد که حافظ محمد کریم خان کابلی از اصیل زاده گان چنداول است

و شجره نسب او چنین آمده:

محمد کریم بن میرزا عبدالرزاق، بن میرزا عبدالخالق، بن میرزا عبدالرحیم، بن محمد حسین، بن محمد صادق کیانی ده افغانی که در عهد شاه زمان سدوزایی از مشاهیر و از شخصیت های عمده حکومت کابل بشمار میرفت، چنانچه آمده:

دولت شاه زمان شد به سه کس ارزانی

جان نثار و حسن و صادق ده افغانی

ابوالآبای محمد کریم خان کابلی محمد صادق کیانی ده افغانی بوده که متعلق به گروه دوم ورود قزلباشان با احمد خان ابدالی میباشد، این گروه منحیث ندیمان، مشاوران، سرافسران و وظایف دیگر در اطراف شاه قرار داشتند.

حافظ محمد کریم خان کابلی را در بالا گفتیم که وی از اصیل زاده گان کیانی از طرف پدر است، از طرف مادر به اینطور به قزلباشان ارتباط می یابد که میرزا علی رضا خان و میرزا عبدالغفار خان در دوره حکومت احمد خان ابدالی که از اجداد مادریش میباشند میرزایان معروف بودند.

قزلباشان که مادر مرحومه محترم محمد کریم کابلی متعلق به آنها میباشد کی

ها اند؟

چون صفویان تورکی التبار در تاریخ تورکها و مخصوصاً فارسی ها رول عمده و حیاتی دارند لازم است تا در باره منشأ و اصل و نسب و وجه تسمیه آنها ذکر مختصری صورت بگیرد.

اساس سلسله خاندان شاهان صفوی به شیخ اعظم جناب صفی الدین اردبیلی میرسد، شیخ بزرگوار شاه صفی الدین ولی در سال (۶۵۹) از پدری به اسم «امین الدین جبرئیل» و از مادری بنام «دولتی» بمیان می آید.

شاه صفی الدین ولی از جوانی در دل شور و عشقی را داشته و همیشه در پی یافتن راهی راه پیمایی ها کرده و سرگردانیهای زیادی را طی نموده است.

در سفرهای دور از وطنش که اردبیل است بملاقات افصح المتکلمین شیخ اجل سعدی میرسید و ضمناً دست ارادت بدامان شیخ زاهد گیلانی می برد و

صبیه شیخ مذکور را در حباله نکاح خود در می آورد. چون شیخ زاهد بدار بقا می‌شتابد و شیخ صفی الدین ولی قائم مقام او گردیده و بسی مریدان از هر گوشه آسیای صغیر و شام و غیره در اطرافش جمع و در زمره مریدانش قرار می‌گیرند.

شیخ صفی الدین که شهرت او در اقصای جهان پخش گردیده بود در سال (۷۳۵) وفات می‌یابد و شیخ صدرالدین موسی جایگزین او می‌گردد، بعد از وفات او خواجه علی خلیفه و جانشین او در خانقاه اردبیل میشود و بگفته اقبال آشتیانی این شیخ سه بار با امیر تیمور ملاقات نموده است.

بعد از وفات شیخ خواجه علی صدرالدین ابراهیم مشهور به شیخ شاه بر مسند خلافت یا شیخی قرار می‌گیرد. بعد از شیخ شاه بنام (شیخ یا سلطان) جنید در مرکز تصوف جناب شیخ زاهد گیلانی ویا بعبارت دیگر جانشین خلافت اجدادش در اردبیل می‌گردد.

جنید که هزاران مرید و فدائیان زیاد در اطراف خود دارد در دیار بکر مورد توجه اوزون حسن که از جمله آق قویونلوها میباشد قرار گرفته و شامل سیاست و متوجه جهانگیری میشود.

اوزون حسن خواهر خود «خدیجه بیگم» را به عقد جنید درآورده و بدین وسیله جنید از خانقاه رخ به جهانداری مینماید که بعضی ها به عوض اینکه او را شیخ بگویند سلطان خطاب می نمایند، چون در سیاست و جهانداری جنگ و قتل و خون ریزی از ضروریات آن وقت بشمار میرفت، جنید در یکی از جنگ ها کشته میشود بعد از آن سلطان حیدر که بنام شیخ حیدر نیز شهرت دارد، بجای

پدر تکیه میزند و او نیز در جنگی در شروانشاه بقتل میرسد. با آنکه جنید و حیدر در جهاننداری دست زدند خانقاه اجدادی را نیز بدست داشته و متوجه حفظ مرکز تصوف خود بودند.

بعد از قتل حیدر، اسماعیل فرزند او جایگزین میشود که همین اسماعیل بعدها شاه پر آوازه و نامدار و مؤسس حکومت سلسله تورکان صفویه را در آذربایجان پی ریزی مینماید که دیار ایران همه بزیر دست او قرار میگردد و از جانب دیگر بدوران این شاه موضوع شیعه در صف عالی قرار داده شده و خود از متعصب ترین شخصیت ها درین مذهب شناخته میشود که در سطور بعدی احساس اورا در مذهب شیعه خواهیم آورد، شاه اسماعیل و اولاده او از حامیان اول مذهب شیعه گردیده و حتی از خدمات زیاد شاهان صفوی به شیعه عدّه زیادی مسلمانان نام شیعه صفوی را بر ایشان داده اند.

در کتاب «سلطان نامه» سر دفتر مؤرخان محمد عباس شیروانی وجه تسمیه قزلباش را اینچنین میخوانیم:

«بعد از دوودمان شاه صفی، هرگاه اسماعیل صفوی بر جای آباء خود نشست اولاد همین اسیران آزاد (اسیران تورکی توسط تیمور) که جمله شریف و سپاهی دلیر بودند شاه اسماعیل را ترغیب جهانگیری دادند، ملک ایران را مسخر کردند و قزلباش عبارت از همین گروه با شکوه است، چنانچه در تاریخ عالم آرای عباسی مسطور است که سلطان حیدر الموسی الصفوی پدر شاه اسماعیل شبی در خواب دید که اورا تاج دوازده ترک از عالم غیب عطا گردید، لهذا از سقرلات

قرمزی کلاه ترکمانی را بکلاه دوازده ترکه مبدل کرده بر سر مریدان نهاد، منشیان خاندان صفویه باین افسر ممتاز گردیده و ملقب به قزلباش شدند.

قزلباش در تورکی بمعنی لغوی «سرخ سر»، قزل «سرخ» و باش «سر» است و در اصطلاح آن دو بمفهوم کلاه سرخها و یا صاحبان کلاه قرمزی استعمال میگردید و از همان دم تا امروز آنها بنام تورکان قزلباش شهره آفاق یافتند.

از اینکه محمد عباس شیروانی میگوید: «اولاد همین اسیران» گویا اسیرانی میباشند که امیر تیمور بعد از دستگیر کردن سلطان بایزید یلدرم و فتح تورکیه، اسیران جنگی را که از قبایل مختلفه تورک ها بودند میخواست با خود به سمرقند ببرد، چون سابقه و ارادتی به خواجه علی صفوی داشت در اردبیل توقف کرد تا خدمتی را به خواجه علی انجام داده و از حضورش دعا بگیرد.

شیخ صفوی و امیر تیمور صاحبقران بعد از نشست و مکالمات به این نتیجه رسیدند که امیر تیمور پیشنهاد و خواهش شیخ را پذیرفته و اسیران تورکی را آزاد نماید.

چنانچه امیر تیمور فرموده پیر مذکور را احترام کرده و اسیران را آزاد کرد اما جمله اسیران به شیخ صفوی گفتند که ما به خانه های خود بر نمیگردیم و منحیث مریدان بدربار شما در خدمت میباشیم. این اسیران طوریکه گفته شد از شاخه های مختلفه تورک بمانند قبچاق، تورکمن، تاتار، تورکان اناتولی، افشاری وغیره بودند که وقتیکه در افغانستان آمدند زیادتیر به اقوام و ریشه های خود

توجه کردند و ما اکنون آن نامهای تورکان قزلباش را با خود داریم، تقریباً دو نسل پیشتر در چنداول زبان تورکی مروج بود.

بطور مثال جناب انجینر محمد طاهر خان سروری در محضر پدر دانشمند شان استاد عالی‌مقام محمد نادر سروری گفتند که مادر کلان شان بزبان تورکی صحبت میکردند همچنان تا کنون در منطقه افشار کابل مردم آنجا به تورکی صحبت می نمایند، که جناب عبدالوهاب طرزی در خصوص مکالمات روزمره تورکی شان کتابی نوشته و بطبع رسانیده اند.

بعضی ها گفته اند که امیر تیمور در وقت جوانی با شیخ صفی الدین ولی در کنار دریایی روبرو شده و شیخ برایش دستمالی را هدیه نموده است و ارادت امیر را به خاندان صفوی از آن وقت دانسته اند، والله اعلم بالصواب.

بهر حال حکومت صفویان را می توان گفت که اولاً به امر خداوند و به برکت روح شاه صفی و بعداً به سخاوت و مردانه گی امیر تیمور دوام و شهرت یافتند. گفته اند که در آغاز صفویان اهل سنت و بعدها سیاست کار خود را انجام داد و شاه اسماعیل از سر سخت ترین و متعصب ترین اهل تشیع شناخته شد. و در حقیقت در بین پیروان این دو مذهب اسلامی بدوران اسماعیل صفوی و اوزبیک خان شیبانی اختلافات پیدا شد، اسماعیل صفوی میگفت:

بود مهر عل و آل او چون جان مرا در بر

غلام شاه مردان است اسماعیل بن حیدر

«شاه اسماعیل»

و از اینکه اسماعیل صفوی و دیگر شاهان ایران تورکی زبان بودند از جمله
اسماعیل صفوی به خاطر محبت به حضرت علی (رض) شعر ذیل را به تورکی
آذری سروده:

ازل دن عشق ایله دیوانه گیلدیم
یرم میخانه دیر، مستانه گیلدیم
امامیم دیر منیم اول شاه مردان
بوگون نسل علی دیوانه گیلدیم
منم بوندا ختایی حیدر اوغلو
چو اسماعیل تک قربانه گیلدیم

www.enayatshahrani.com

ترجمه:

از ازل دیوانه عشق آمدم
جایم میخانه است، مست و دیوانه آمدم
امام من آن شاه مردان است
امروز برای گرفتن انتقام نسل علی آمدم
منم ختایی پسر شیخ حیدر
مانند اسماعیل برای قربان شدن آمدم

ختایی یعنی از تورکان ختای تورکستان شرقی، تخلص شعری اسماعیل است، در مصرع آخر خود را بمانند حضرت اسماعیل پسر حضرت ابراهیم^(ع) مثال می آورد.

چون عارف وارسته و دانشمند جناب استاد محمد کریم کابلی را طوریکه گفته آمد از جانب مادر به قبیله قزلباش ارتباط دادیم لذا لازم گردید تا در باره قزلباشان وطن چند کلمه مختصر نگاشته شود.

جناب آقای احمد علی محبی کتابی را به عنوان «قزلباش و هزاره» تألیف و بچاپ رسانیده است، همچنان در مقالات متعدد درین باره تحریر یافته و مقاله مختصر دیگر را این قلم به عنوان «چنداول و باشنده گان آن» نوشته بود که در کتاب «یادنامه محمود افشار» در ایران بطبع رسیده است.

چون نادر قلی خان پادشاه تورکمن تبار ایران مشهور به «نادر افشار» بر کابل تسلط یافت و بابریان با فرهنگ را که کابل را آباد و سرسبز و شاداب ساخته بودند از قدرت در کابل بر انداخت، یک تعداد زیاد از اهل قزلباش و تورکان تورکمن آذری را که شخصیت های اعتمادی اش بودند در کابل جهت پاسداری خصوصاً بمقابل هند متوطن ساخت. و از آنست که قزلباشان مذکور که جمله مردمان با پاس و قابل اعتماد، مردان جنگی، کار زار دیده و ضمناً تعلیم یافته با فرهنگ و آگاه از علم و دانش و سیاست بودند در کابل صاحب قدرت سیاسی و فرهنگی شدند.

گروه دیگری از اهل قزلباشان تورک نژاد بوقت ورود احمد خان ابدالی که در ایران در خدمت تورکان آذری و یکی از سر افسران نادر قلی شاه افشار بود و در قندهار پادشاهی خود را اعلان کرد با وی در قندهار تشریف آوردند. و تا اخیر حکومت ابدالی در آنجا با وی بودند و به پایداری حکومت احمد خان ابدالی خدمات زیادی را به انجام رسانیدند. و احمد شاه که با قوت آنها و تورکان و تاجیکان و جمع از پشتون‌ها بمقام پادشاهی رسیده بود بر آنها اعتماد کامل داشت. و چون قزلباشان مذکور با سواد و با دانش و فرهنگی بودند و احمد خان ابدالی فرهنگی بودند آنها را بخوبی میدانست هر یک اطرافیان و درباریان شاه را تشکیل دادند.

در دوران تیمور شاه سدوزایی چونکه پدرش اصلاً در ملتان پای بعرضه وجود گذاشته و در قندهار از اقوام شان کمتر بود و مشکلات جنگ‌های خیل‌ها و خانه جنگی‌ها وجود داشت و بی تردید قوت و قدرت پدرش در او سراغ نمی‌شد، بناً پایتخت را از قندهار به کابل انتقال داد. و به بالا حصاریکه توسط میرزا کامران فرزند بابر شاه ترمیم و آماده بمقام حکومت ساخته شده بود در آنجا بر سریر قدرت نشست.

اهل قزلباش که در رسانیدن قدرت به احمد شاه درانی دست داشتند با تیمور شاه بکابل تشریف آوردند با آمدن گروه‌های اول قزلباشان دوره نادر قلی خان افشار و گروه‌های دوم دوره تیمور شاه چنداول یک مرکز بزرگ فرهنگی و سیاسی گردیده و رونق بیشتر پیدا کرد.

طوری‌که گفته شد در میان قزلباشان که اکثریت شان بدوران حکومت های شاهان صفوی بمذهب شیعه گزیده بودند تعداد محدودی از آنها قزلباشان سنی را نیز تشکیل میدادند، در چنداول بزرگترین واعظان، دانشمندان، هنرمندان، سیاسیون، ادباء میرزایان و اهل کسبه بروز کردند.

تیمور شاه چون صاحب طبع شعری و دارای سواد بود به همکاری و تشویق قزلباشها در ترقی و تعالی علم و دانش سعی بلیغی داشت، بگفته بعضی از دانشمندان در زمان تیمور شاه هجده هزار کتاب قلمی موجود بود و شعراء از هر گوشه بدربارش می آمدند چنانکه گفته آمد واقف لاهوری از آن جمله است که به توصیف کابل پرداخته است.

عایشه درانی که اصلاً قزلباش و نام اصلی اش سرور بیگم میباشد و شیعه مذهب است که البته بخاطر زمانه سازی خود را با اسم عایشه درانی شهرت داده چونکه به شاه و دربار قرابتی داشت احساس پاک عایشه به حضور حضرت علی (کرم الله وجهه) چنین است:

یا ولی الله الله یا علی
 خواجه قنبر به فریادم برس
 در غم مگذار تالله یا علی
 فاتح خیبر به فریادم برس
 مشکل بکشای بالله یا علی
 هادی و رهبر به فریادم برس
 عایشه افتاده دایم روز و شب
 چون سگت بر در به فریادم برس



ای شهسوار عرصه میدان هردو کون
بر جمله اولیاء سرور و سردار یا علی
مستغرق گناهم و مستوجب عذاب
فیضت عمیم و لطف بخروار یا علی
دستم بدامن کرم‌ت روز رستخیز
مشکل کشای خلق به هر کار یا علی
آن چار گوهری که ز بحر شریعت است
عایشه است محبه هر چار یا علی

مرحوم محمد افضل رسوا که دیوان او درین اواخر بطبع رسیده میفرمود که

عایشه درانی صد در صد از اهل تشیع و پیرو آن مذهب میباشد.

شاه شجاع مشهور از مادر قزلباش است که دیوان بسیار زیبا را بیادگار گذاشته
است، چون شاه شجاع و زمان شاه هردو برادران عینی و از مادر قزلباش میباشند
مادر شان زن ادیبه بود که این فرد را بیادگار گذاشته است:

فلک رشک برد بر بزرگی جاهم

کنیز فاطمه و مادر زمان شاهم

مادر امیر دوست محمد خان تورک جوانشیری و از جمع قزلباشان بود و از
جانب دیگر مادر محمد افضل خان و محمد اعظم خان دو پادشاه قصیر‌المدت

افغانستان بروایت امیر عبدالرحمن خان در تاج التواریخ تورک طهماسبی و از جمع قزلباشان است.

به هر صورت از اهل قزلباش در افغانستان صدها واعظ در تکایا و مساجد، صدها عالم و دانشمند، صدها شاعر و ادیب، صدها سیاستمدار، صدها میرزا و صدها هنرمند و فرهنگیان داشتیم. نایب امین الله خان لوگری را مردم «لوگری» می شناسند، ولی مطابق فرموده بزرگان قزلباش او از جمله قزلباشان و اهل چنداول است، استاد جنت مکان داکتر عبدالاحمد جاوید نیز از دانشمند کابل و قزلباش سنی بودند.

قسمیکه قزلباشان دخالت های کلی در دستگاه های سری و علنی حکومت های وقت داشته و صاحبان قدرت بودند گاهگاهی هم طعمه ظلم غداران شده اند، طور مثال میرزا مهدی خان منشی خاص دربار امان الله شاه (کاکای حافظ محمد کریم خان کابلی) با محمد ولیخان دروازی و کیل السطنه شاه مذکور به امر نادرشاه خان اعدام شدند و بگفته مرحوم سید قاسم رشتیا بعد از پنجاه و چهار روز از اعدام آنها خود محمد نادر شاه توسط عبدالخالق قهرمان بچه هزاره کشته شد، همچنان در زمان صدارت محمد هاشم خان و شاه محمود خان یک تصفیة بسیار خطیر در مطبوعات از اهل قزلباش صورت گرفت و نقشه ترتیب جاده میوند نیز بمقصد پاشان کردن قزلباشان بود.

نکات چند در خصوص حیات پر ماجرای محمد کریم کابلی:

گفته شد که عم بزرگوار و شهیر محمد کریم کابلی توسط نادرشاه اعدام و بدار آویخته شد و طبعاً مربوطین آن شهید نیز تحت تعقیب قرار می‌گرفتند.

در آن هنگام محمد کریم خان خورد سال و شاگرد مکتب نجات بود، محمد نادرشاه خان پادشاه وقت به جهت تقدیم تقدیر نامه‌ها به شاگردان اول نمره در چمن قصر دلکشا رفته و با هر یک از شاگردان لایق که در صف اول ایستاده بودند دست داده و تقدیر نامه‌اش را میداد، چون نوبت به محمد کریم خان رسید بمجردیکه شاه دستش را فشار داده و تقدیر نامه را میداد، عبدالخالق خان که در عقب محمد کریم خان در صف دوم قرار داشت با فیر تفنگچه‌اش او را هدف قرار داده از پای در انداخت.

درین حادثه قتل پادشاهی که بشکل میر غضب عاشق کشتار و از بین بردن کسانیکه با انگلیس‌ها دشمنی داشتند بود و بزرگان افغانستان و مشاهیر کابل و رقبای خود را یک بیک در جوقه اعدام میکشید، بگفته سیاسیون و معمرین اگر او زنده میبود بیگمان سرحد کشتارش نمیتوانست تعیین گردد، بسی کسان اعدام و یا محبوس گردیدند.

چنانچه محمد کریم را در جمله مجرمین دستگیر و زندانی ساختند چونکه از نظر حکام ظالم بدو گناه متهم بود یکی اینکه برادرزاده میرزا مهدی خان چنداولی بود، دو دیگر وی رفیق عبدالخالق و شاید در پلان کشتن پادشاه شریک میبود.

محمد کریم خان در زندان‌های مخوف کابل سالها را سپری نمود و همه تکالیف و زحمت‌های که از گماشته‌گان حکومت به وی وارد میشد ناگزیر منحیث یک زندانی باید می‌پذیرفت، ولی از جانب دیگر زمینه فراگیری علوم نزد محبوسین دیگر که میگفتند هر کدام در رشته‌های مختلفه علوم آیتی بودند برایش مساعد بود.

چون محمد کریم نوجوان خورد سال در فامیل فرهنگی و مسلمان بزرگ شده بود و در اسلام عشق فطری و کسبی داشت اولین کاری که کرد دست به حفظ کلام الله مجید زد و بزودی توانست از عهده حفظ قرآن مجید مؤفقاانه بدر آمده و لقب اعلی و مبارک قاری یا حافظ قرآن را بدست آورد. بیگمان باید گفت که هر کلمه مقدس قرآن را که محمد کریم خوانده و به حافظه میسپرد یک لعنت بزرگ را فرشتگان بسوی کسانیکه وی را به ناحق در زنجیر و زولانه بسته بودند می‌فرستادند.

این نوجوان که از ناز و نعمت والدین و فامیل دور ساخته شده بود و به مشقات و مشالفت‌های قسی القلبان بی‌خدا گرفتار گردید، دومین کار خیری را که انجام داد از وقت استفاده نموده در نزد علما و روحانیون محبوس تلمذ کرد و از آنان استفاده‌های اعظمی نمود و به آموختن زبان و ادبیات عربی آغاز و بعد از فراگیری قواعد عربی عروض و صرف و نحو بخواندن علوم دینی دست زد و آنقدر در ساحة دین معلومات حاصل نمود که بوقت خلاصی از زندان او را منحیث یک مولوی میشناختند.

چون در مکتب تا صنف دهم زبان جرمنی را آموخته بود در محبس زبان مذکور را بهتر و خوبتر آموخت تا آنکه در زبانهای عربی و آلمانی تسلط کامل پیدا کرد. و بگفته جناب آقای شرر بزبانهای انگلیسی، اردو و پشتو نیز دست توانا داشت و اینک زبان آهنگین فارسی را که اجداد بزرگش شهنشاهان سلجوقی آنرا به اوج و اعتلا رسانیده بودند در آن زبان میگوید، مینویسد و می‌سراید که در اینجا در باره اشعار و منظومه هایش کلماتی چندی ارائه مینمائیم:

اشعار حافظ محمد کریم کابلی:

ابیات و اشعار حافظ محمد کریم کابلی عموماً به شیوه خاص خودش می‌باشد، بدان شکلی که اشعار صوفی عشق‌ری بود. دیوان کابلی از دنیا و آخرت، تعلیم و تربیه، اخلاقیات، دینیات، عرفان و آداب و معاشرت بحث میکند. اشعارش عموماً زاده افکار خود اوست و تقلید قطعاً دیده نمیشود، اکثر ابیات او بمعنی‌هایی گفته شده که باید آنها را بزبان ساده به اطرافیان و دوستان میگفت ولی ترجیح داده است که بزبان شعر بیان بدارد.

نگارنده این سطور سه دیوان محترم کابلی را خوانده ام و طوریکه گفته آمد در شعر او آزادی فطرت و استقلالیت بمشاهده میرسد. از خصوصیات دیگر اشعار کابلی اینست که معنی گفتارش در پند و نصیحت و اخلاقیات زیاده تر به مفهوم ابیات شیخ سعدی میماند و البته الفاظ و کلمات مشابهتی ندارند:

در خصوص حمد ذات الهی میگوید:

بی ذکر تو کی بود مکمل

بی نام تو کی بود مسجل

ای زیب ده سلاله خاک

رونق ده نه رواق افلاک

در وصف حضرت سید المرسلین^(ص) چنین می آورد:

کعبه را خالی از اصنام کرد

سجده گاه خاص خاص و عام کرد

کابلی عموماً تخلص خویش را بداخل ابیات نمی گنجاند و بندرت می توانیم

که کلمه «کابلی» را دریابیم، مانند: www.enayatshabrani.com

غایت الامال روح و راح قلبی یا کریم

«کابلی» را نیست جز خاک درت غمگستری

حضرت خواجه شمس الدین حافظ یا لسان الغیب چون حافظ قرآن مجید بود

این بیت را مطابق حال خود سروده:

ندیدم خوشتر از شعر تو حافظ

به قرآنیکه اندر سینه داری

جناب محمد کریم کابلی خلف الصدق حافظ چون حافظ قرآن است از

آنرو اشعار ناب دینی و پر کیف زیاد دارد:

کعبه دل این چنین آباد کن
از غریو این و آن آزاد کن

ما در طبقات و مراحل و مقامات صوفیه کلمات تخلیه، حلیه و جلیه را خوانده
ایم و بیت بالایی کابلی مشورتی است به صوفیانی که میخواهند در بیابان تصوف
راه پیمایی نمایند.

محمد کریم کابلی می آورد:

طبعم جوانی میکند، آتش زبانی میکند
عقلم گرانی میکند، ساقی بمن ده جام را
می ده که تا سازم عیان، بر شیوه صاحب‌دلان
انجام بی آغاز را، آغاز بی انجام را

درین ابیات بالا کابلی در پی رهبر و پیر کامل است و خویشتن را در راه
سالکان خام و نا رسیده نشان میدهد و علاقمند است تا می عشق خداوند برایش
نوشانده شود.

در قسمت یافتن راه صاحب‌دلان که کابلی آنرا میخواهد حضرت حافظ برایش

چنین هدایت میدهد:

قطع این مرحله بی هم‌رهی خضر مکن
ظلمات است بت‌رس از خطر گمراهی

«حافظ»

ولی حضرت سنایی غزنوی درین باره فکر دیگر دارد:

مکن در جسم و جان منزل که این دونست آن والا

قدم زین هردو بیرون نه، نه اینجا باش نه آنجا

«سنایی»

در اشعار و سروده های کابلی نکات زیادی از تاریخ، مخصوصاً عقاید اسلامی

بمشاهده میرسد:

فروغ جلوه که در آتش خلیل افتاد

هنوز ورد اوستا، دم دماوند است

برهنه پای پی آتشیکه موسی رفت

شرار شعله طور و فروغ الوند است

پنجه موسی کجا و سازمان سامری

نغمه داود ناید راست با خنیا گری

چو موسی به هامون و کوه می پناهم

چو عیسی به هفت آسمان میگریزم

همان جلوه که تصویر چین و ماچین بود

به شیوه دیگر آهنگ زند و پازند است

جناب کابلی میدانده که دنیا بفرمان بنده گان نیست، بلکه چرخ فلک بفرمان خداوند است و اگر ما در شتاب باشیم و یا در تمکین و صبر، بهر حال چرخ فلک دایره خود را طی می نماید، کابلی میگوید:

جام رندان مشکن تند مرو ای ساقی

عمر خود میگذرد، این چه شتابست ساقی

جناب کابلی عقل و خرد را ارزش داده و خرد را عطیه خداوندی میدانند:

از آن هرچه گفتند و بشنیده ایم

وزان هرچه دانی خرد بهتر است

خرد روح جانست و سلطان تن

خرد ملک جان را نکو رهبر است

کابلی دنیا را خاکدان و زنده گانی را در قید و شرایط میدانند که سخت

مشکل است و میخوهد از آن بگریزد:

کفن هم نخواهم گراز دستم آید

برهنه از این خاکدان می گریزم

تهی دست بنهاده ام پا بدنیا

تبه روز از این خاکدان میگریزم

جناب کابلی در خصوص دوست همدل و همنشین خوب می آورد:

خوشا صحبت هم نشینان یکدل

ز شر دغل دوستان میگریزم

در بیت ذیل کابلی اشاره به سگ اصحاب کف مینماید که بازهم به هم
نشینان خوب آنرا نسبت میدهد:

چون کلب کهف از پی نیکان نتافتی

ای روبه رمیده کجا میروی کجا

کابلی شهرت طلبی را روش خام و بیراهی میداند:

تو که در بند جاهی و نامی

راست گویم عزیز من خامی

کابلی آزادی را ارزش میدهد و پاکی را از پالوده گی برتر میداند:

دامن خود از تعلق پاک کن

پاک اندیشه ناپاک کن

حضرت بیدل بدین معنی میفرماید:

شور شر بسیار دارد با تعلق زیستن

کم ز بیدل نیستید این فتنه از سر وا کنید

کابلی میگوید بجز خدا دری دیگر وجود ندارد و رجوع به خداوند، یگانه راه

است و این نهایت صمیمیت و اخلاص بخداوند و راه عرفان را نشان میدهد:

بجز این پرده ام پناهی نیست

بجز این راه هیچ راهی نیست

باز کابلی بسوی پروردگار چنین ناله میکند:

مرغ دلم شنو که چه فریاد میکند

هرگه ز آشیانه خود یاد میکند

کابلی دروان زندانی بودن خود را که بجز خداوند وسیله دیگری نداشت

چنین می آورد:

بجز از لطف تو ام یار دیگر یار نبود

بجز از یاد تو ام مونس و غمخوار نبود

خداوند برای انسانها دنیا و آخرت را داده است زاهدان خشک در اصطلاح

علماء کسانی اند که تنها در غم خود و نجات خود از دنیا می باشند و گاهی هم

تعدادی میباشند که تارک دنیا مینمایند و بمانند ملنگ های مجذوب گوشه

نشینی و دور از جمعیت زنده گی می نمایند درین باره کابلی چنین تبصره می

نماید:

ترک دنیا به اختیار مکن ای ز خود رفته انتخار مکن

ترک دنیا ز بهر دین منما ترک دین هم بخاطر دنیا

هم از آن هم از این بکف آر بی نصیب مکن هردو گوهر را

کابلی انسان‌ها را به قناعت که شاخی از صبر مییابد تشویق میکند:

از قناعت به اوج جاه رسی

از طمع در حفیض چاه رسی

حضرت شیخ سعدی درین باره میفرماید:

چشم تنگ دنیا دار را

یا قناعت پر کند یا خاک گور

کابلی از تبعیض نژادی و لسانی و منطقوی نفرت نشان میدهد و بشر را مقام

وارسته گی و صاحب‌دلی میدهد، تعصبات میان خالی را باعث پس مانده گی

جامعه میداند: www.enayatshahrani.com

همه جا تخم کین کاریدند دور از مردمی و راه یقین

یا بنام نژاد یا به زبان یا به تزویر مذهب و آئین

ز آتش حرص این دونان وای بر حال ملت مسکین

به تأیید فرموده جناب حافظ محمد کریم کابلی حضرت حافظ چنین می

فرماید:

یکیست تورکی و تازی درین معامله حافظ

حدیث عشق بیان کن بهر زبان که تو دانی

«حافظ»

نگارنده این سطور این نوشته مطول را به جهتی تحریر کردم که اولاً حافظ محمد کریم کابلی از دوستان عالیمقام، وارسته و مرد وفا و محبت و صمیمیت است، از جانب دیگر آیات و کلمات ربانی را در سینه دارد و حافظ کلام الله مجید است. همچنان جناب کابلی یک عالم خداجوی و مولوی دانشمند، بی توقع و صاحب مناعت طبع و صاحب خصایل بلند آدمی میباشد، محترم کابلی سمبول یک انسان واقعی و در تواضع و پیش آمد به همگان نمونه‌ی اعلی بشری بشمار می آید. وارسته گی و خجسته گی این کان ادب، هرکس را وادار می سازد تا روش یک انسان مؤمن را ازش پیروی نماید.

و من الله التوفیق

عنایت الله شهرانی

دوشنبه، ساعت سه صبح، ۲۷ فبروری ۲۰۱۲ مسیحی

بلومینگتن، اندیانا

استاد محمد صدیق روهی



کارهای ادبی:

- نویسنده بزرگ بزبان پشتو؛
- استاد زبان پشتو در مدارس؛
- دانشمند تاریخ و ادبیات پشتو؛
- رئیس پشتو تولنه؛
- از دانشمندان بزرگ زبان و ادبیات پشتو.

سعدیا مرد نیکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نیکویی نبرند

خاطراتی از فرهنگی مرد وطن استاد صدیق روهی

در کشور سویدن، افغانها برهبری جناب آقای پوهاند رسول رهین فعالیت های خوبی را در باب احیاء فرهنگ افغانستان انجام داده اند، از جمله کتابی بنام «کی کیست در فرهنگ برونمرزی افغانستان» که سلسلتاً تهیه و بچاپ میرسد، در

جلد سوم آن نگارنده این سطور کلمات چندی در باره حیات پربار و با برکت ارواح شاد، جنت مکان استاد روهی نوشتم و مدیر نشرات با تصرفاتی آنرا بطبع رسانید.

راقم این سطور در سال (۱۹۵۹ مسیحی) متعلم مکتب دارالمعلمین کابل بودم، معلم مضمون پشتوی ما استاد مرحوم محمد صدیق روهی بود.

استادان آن سال شخصیت های مشهوری بودند که بعدها در افغانستان چهره های شناخته شده شدند، استاد عبدالمحمد شینواری، حفیظ الله امین که بعدها رئیس جمهور افغانستان شد، استاد غلام علی آئین که وزیر و والی دوران خود مقرر گردید، استاد محمد وزیر نظامی، استاد راز محمد زارع و دیگران.

استاد روهی به صفت یک دانشمند نستوه و عالم توانا نه تنها مضمون پشتو را به ما شاگردان تدریس مینمود بلکه در خصوص فلسفه، تاریخ و سیاست هم گاهگاهی تماس میگرفت. در آن زمانیکه جناب ارواح شاد روهی در دارالمعلمین کابل استاد بود، افکار سوسیالیستی اندک- اندک در افغانستان مخصوصاً در کابل بین تعلیم یافته گان به تبصره گرفته میشد و ما درین باره مکرراً از حضور حضرت استاد روهی می پرسیدیم و جناب شان با پیشانی باز و تقدیر از سوال کننده ها جواب های بسیار عاقلانه و استادانه ارائه مینمودند.

در یکی از روزها در مسایل سیاسی، موضوع مادیات و معنویات بمیان آمد، وی طرفداری از معنویات را نمود ولی فرمود که در یک مملکت هرد متلازم

میباشند، بیادم می‌آید که همان روز بر ضد مادیون که چپ‌گراها بدان معتقد بودند این بیت مولانا جلال‌الدین بلخی را برایمان خواند:

پای استدلالیون چوبین بود

پای چوبین سخت بی تمکین بود

در شرح بیت بالا فرمود که مادیون دایم دلایل و برهان را در حیات می‌آورند ولی آن دلایل دایم نسبت حقیقت را نمیتوانند حاصل نمایند، چونکه پای چوبین و پای که خداوند داده تفاوت از زمین تا آسمان دارد.

استاد محمد صدیق روہی که در آن سال استاد مکتب دارالمعلمین شد چندین سال پیش خودش متعلم آن مکتب بود و دارالمعلمین را بسیار دوست داشت، استاد روہی اندک-اندک در لیاقت و دانایی، بردباری، مہربانی و داشتن وسعت نظر شناخته میشد و شاگردان مکتب مذکور به بزرگواری و مہربانی‌های او آگاہ میشدند و چه در بیرون مکتب و چه بداخل لیلیہ حکایت‌هایی از مقام والای استاد روہی را بمیان می‌آوردند.

در همین دورہ استادی استاد روہی، حفیظ اللہ امین مدیر مکتب و استاد مضمون تعلیم و تربیہ در صنف ما بود. اتفاقاً دو نفر مہمان بنام‌های اجمل ختک و میر مہدی شاہ مہدی را کہ در کابل مہمان ریاست قبایل بودند بدارالمعلمین خواسته شدند تا بیانات ارائه بدارند، در اول حفیظ اللہ امین یک بیانیہ پر شور ارائه کرد و گفت کہ ما پشتونستان را از پیکر پاکستان بزور جدا خواهیم کرد..

بعد از حفیظ الله امین اجل ختک شاعر مشهور که در افغانستان در سالهای بعدی حیات بسر برد بیانیه داد و سپس نوبت به میر مهدی شاه مهدی رسید، بعد از گفتار زیاد بطرف حفیظ الله امین خطاب نموده گفت که آقای امین صاحب، خوب است قدرت آزاد کردن پشتونستان را دارید و ما منتظر شما می باشیم که چه خواهید کرد، این گفتار میر مهدی شاه اندک کنایه آمیز بود.

فردای آن در صنف پشتو از استاد روهی درباره آن دو نفر پشتونستانی پرسیدیم استاد همه فرموده های خود را در قسمت لهجات پشتون ها در افغانستان و پشتونستانی ها متکی ساخت و در باره سیاست حرفی را بمیان نیاورد.

همان روز در ساعت آخری صنف ما مضمون الجبر و ریاضی بود که استاد عبدالمحمد شینواری آن مضمون را تدریس مینمود، آن روز استاد بصورت قطع درس ریاضی را بمانداد و برخلاف برعلیه حفیظ الله امین و بیانیه او چنان به شدت و قهر سخن میگفت که از قهر زیاد تباشیرهای دست داشته اش را بر زمین میزد.

این استاد عالیقدر دلیلی داشت، از سفر بری محمد داوودخان صدر اعظم وی فرمود که پاکستانی ها در آن سفر بری، بر مردم بیچاره شان حملات کردند و ظلم های زیادی را روا داشتند، ولی حکومت افغانستان بصورت قطع نتوانسته بود از مردم خود دفاع نماید. و به بسیار قهر و غضب میگفت که میر مهدی شاه آدم هوشیار است و بزور نمیتوان آن وطن را آزاد نمود. استاد شینواری تحصیل یافته امریکا بود و بالاخره آن خدا پیامرز در وقت هجرت در امریکا بدار بقا شتافت و خداوند او را غریق رحمت نماید.

استاد عالی‌مقام جناب روهی بزبان فارسی بحد بسیار عالی میدانست و پشتو و فارسی را دوست داشت. بیاد من می‌آید که در نوشته‌های قلمی شاگردان و استادان، فارسی را به خط نستعلیق می‌نوشتند و پشتو را به شیوه «نسخ» استاد روهی برای ما فرمود که ضرور نیست که اینطور نوشته شوند مخصوصاً نوشتن‌های پشتو را تشویق میکرد بروش نستعلیق اگر نگاشته شود کار خوب است. بعدها در مطبوعات افغانستان دیدیم که استاد عزیزالدین فوفلزایی اشعار و جملات پشتو را به شیوه نستعلیق مشاقی و خطاطی مینمود.

استاد روهی مضمونی را که تدریس مینمود ویا موضوعاتی را که خارج از محدودهٔ درسی بود بسیار با قدرت عالی افاده مینمود، با آنکه استاد اصلاً پشتو زبان بود و در صنف مان مضمون پشتو را تدریس مینمود همه مسایل و موضوعات خارج درسی را بزبان فارسی شرح میکرد و اگر کسی به پشتو می‌پرسید فوراً به زبان پشتوی خوستی جواب میداد.

آنچه که استاد روهی را وارسته و با وسعت نظر نشان میداد، اولاً تبعیض لسانی را منحنیث یک دانشمند، عالم و مسلمان بچشم بد میدید و از تبعیض نفرت و بیزاری داشت، دو دیگر اینکه استاد روهی همه لهجات قندهاری، ننگرهاری و وردکی و پکتیایی را بنظر قدر و احترام میدید و میفرمود که همه یک زبان بوده و تفاوت‌های لهجوی به اثر محیط‌های جغرافیایی و تأثیرات دیگر بمیان می‌آید و باید هر کس به آنها احترام قایل باشد.

استاد محمد صدیق روهی که خداوند او را در قعر جنت و بهشت برین جا دهد مرد خاموش و کم سخن و زیاد شنو بود، گویا بمانند مثل معروف که می‌گویند: «خداوند دو گوش و یک زبان را به انسان‌ها داده است» دو چند گوش فرا میداد و یک چند سخن میگفت چنانچه حضرت میرزا عبدالقادر بیدل میفرماید:

پخته گی دیگ سخن را باز میدارد ز جوش

تا خموشی نیست بیدل مدعا خام است و بس

معلومات خارجی جنت مکان استاد روهی بسیار وسیع و خارج از حدود بود خصوصاً در فلسفه و تصوف بسیار علاقمندی داشت، وی درباره قدریون و جبریون، مادرشاهی و پدرشاهی و مفاهیم ادیان، در نهایت درجه عمیق بود و به سویی ما شاگردان مفاهیم را ساده ساخته و شرح میداد.

بداخل صنف یکی از خواص بسیار عالی و پسندیده استاد روهی این بود که در صنف بیک حالت ستندرد و معیاری رفتار مینمود، بر شاگردان که اندک شوخ و خارج از آداب شاگردی حرف میزدند در وضع استاد روهی تغییر نمی آمد ولی با زبان نرم و شیرین متعلم را براه راست می آورد.

با آنکه استاد روهی چهره مهربانانه و متبسمانه داشت، خنده او را بیاد نداریم همچنانکه هرگز قهر نمی‌کرد، در گفتار خود آهسته آهسته سخن میگفت و هیچ حرفی بیجا از زبانش برون نمیشد. در آن زمانیکه استاد والا جاه و عالیمقام جناب

روهی صاحب استاد دارالمعلمین کابل بود یک کرسی معنوی بنام «رئیس معلمان» ویا «معلم سال» که اصل کلمه را بیاد ندارم در معارف مروج بود و تنها باید یکنفر بدان مقام تعیین میشد، استاد روهی بعد از مرحوم استاد محمد کامل منور که استاد زبان فارسی بود بدان مقام جای گرفت و شاگردان دارالمعلمین کابل بدان مباحثات میکردند که در دو دوره استادان دارالمعلمین کابل یکی پی دیگری انتخاب گردیدند.

استاد محمد صدیق روهی که خداوند او را غریق رحمت خود نماید، یک فولکلور شناس بزرگ افغانستان بود و در آن باره تألیفات دارد.

بعد از اینکه این شاگردش عنایت الله از فاکولته فارغ شدم کتابهای فولکلور زیاد نوشتم، یکی از آن کتابهای من بنام «گوراوغلی» بود، گوراوغلی داستانهای حماسی تورکستان زمین ویا به اصطلاح امروز صفحات شمال افغانستان میباشد.

در آن ایام استاد روهی من‌حیث مدیر «ادبیات عامیانه» در وزارت مطبوعات و دفترش در ده بوری در خانه غلام فاروق غلزای (این مرحوم نیز از استادان دارالمعلمین و استاد نگارنده بود) قرار داشت، من فصل اول را که بشمول مقدمه بود بحضور حضرت استادم جناب روهی بردم تا در مجله که سر دست دارد به آن چاپ نماید. بمجرد دیدن من نه تنها خوش شد چونکه نام و چهره ام بیادشان بود، بلکه با بسیار علاقه و مهربانی مضمون را بصورت عاجل مرور نموده وعده فرمود که حتماً بچاپ خواهد رسانید، در ضمن گفت که کارهای دیگری را در خصوص ادبیات عامیانه باید تهیه بدارم.

البته با لطف های خداوندی و تشویقات استاد روھی، کتاب های زیادی در ساحة لولکلور نوشتم و شاید در وطن زیاد ترین اوراق را در ساحة فولکلور این حقیر تحریر نموده باشد.

در یکی از کتابهای فولکلوری بنام «د پشتو متلونه» که به خواهش ارواح شاد پروفیسور داکتر سید بهاء‌الدین مجروح آنرا باید می نوشتم و استاد مجروح در آن وقت رئیس انجمن تاریخ بود چون به کار و جمع آوری امثال پشتو آغاز نمودم در آن وقت اندکی جهت اصلاحات بعضی نکات مهمه به همکاری پشتو تولنه ضرورت احساس نمودم.

چون آنجا شدم در یکی از دفاتر که دفتر اعضا میگفتند داخل شدم و موضوع را در میان گذاشتم یکی از اعضا که وی را در مکتب می شناختم فرمود که باید از شخص رئیس پشتو تولنه امریه تحریری برایشان بیاورم تا با من همکاری نمایند. بدفتر رئیس داخل شدم و در آن زمان استاد روھی رئیس بود، وی لطف های استادانه خود را به این شاگردش نمود و برایم گفت که در نشرات نام مرا گاه گاهی میخواند و بسیار خوش میشود، البته تشویقهای زیادی نمود و در ورقة من جهت همکاری اعضا امریه فوق العاده داد.

چون ورقة را بدفتر اعضا بردم، آن عضویکه مرا گفته بود امریه ریاست را کار دارد، بمجرد خواندن امریه گفت که برادر ما خود ما باید این نوع ابتکارات را بنمائیم نه شما! زمانیکه مایوسانه از دفتر می برآمدم یکی از جوانان که شاگرد من بود و در آن دفتر عضویت داشت از جا برخاست و بلند صدا کرد که وی

حاضر می‌باشد که با تمام معنی بمن همکاری نماید، نام این شخصیت شریف و فرهنگی نصرالله بود که شاید «سوبمن» تخلص می‌کرد.

همان بود که بار اول در تاریخ پشتو در افغانستان بزرگترین مجموعه امثال را به تعداد چهار هزار مثل تهیه و بچاپ رسانیدم. اگر کسانی که بعد از بنده امثال و حکم پشتو را کار کرده باشند اساس آن از این نگارنده می‌باشد، فراموش نباید کرد که در آن ایام بعضی از نویسندگان دانشمند چون مرحوم محمد دین ژواک و دیگران اندکی درین باره کار کرده بودند که قابل یاد آوری می‌باشد ولی تعداد جمع آوری آنها بسیار کم بود.

زمانیکه در پوهنتون پشاور در سالهای (۱۹۸۱-۱۹۸۲م) من حیث استاد کار می‌کردم یک کاپی از کتاب من در کتابخانه شان موجود بود، بقرار گفته استاد عبدالله جان خلیل رئیس دیپارتمنت ایریاستدی سینتر شعبه پشتوی آن پوهنتون همه ضرب المثل‌های مرا از آن کتاب گرفته و بر مجموعه بزرگ امثال پشتو داخل کرده اند و معلوم نیست که آن را دزدیده یا بنام من کزیدت داده اند، احتمال دارد دزدی شده باشد.

یک بار دیگر هم یکی از برادران قندهاری که هنرمند و نویسنده می‌باشد و نام او لطیف جان بابی است کتاب ضرب المثل‌های پشتوی مرا به قندهار نزد برادرش فرستاد تا از آن در مجموعه امثال شان استفاده نمایند، ترسم از آن روزیکه سرقت نشده باشد چونکه سرقت امثال آسان است.

استاد بزرگوار محمد صدیق روهی را استادان پوهنتون پشاور بخوبی می‌شناختند بعضی از استادان به نویسنده گان پشتوی افغانستان ایراد و انتقاد مینمودند، ولی هیچ‌کسی درباره‌ی استاد روهی نظریات منفی نداشتند چونکه استاد روهی نه تنها یک دانشمند برحق زبان پشتو و یک عالم توانا و در فلسفه آیتی بود او چیزی نمی‌نوشت تا که نوشته‌اش قرین حقیقت نباشد.

از جانب دیگر استاد صدیق روهی که شخصیت چند بعدی بود، از نوشته‌ها و تحقیقات وی استفاده‌های علمی مینمودند.

استاد روهی بزبان انگلیسی وارد بود و از سانسکریت منظمآ یاد میکردند. بارها از زبان مبارکشان ترجمه‌های بعضی لغات عربی را شنیده بودم اما نمیدانم که بدان زبان چقدر وارد بودند، بهر صورت استاد روهی در زبان‌های فارسی و پشتو نویسنده‌ی مقتدر و صاحب صلاحیت و در شعر شناسی ید طولی داشت. چنانچه در فهرست تألیفات شان دیده میشود که درباره‌ی شعر، فولکلور و زبان شناسی تألیفات دارند.

مقالات و رسالات استاد روهی بصورت دقیق معلوم نیست که به چند میرسد ولی امید است همه آثار آن خادم بزرگ فرهنگ افغانستان بدست نشر سپرده شود.

در یکی از کورسهای زمستانی که در دارالمعلمین کابل دایر میشد یک تن از استادان سابقه دار معارف بدخشان استاد عبدالبصیر وافی که جهت ارتقای سویی علمی بکابل آمده بود نزد من نگارنده که در کورسهای مذکور درس هنر میدادم و در مکتب ابتدائیه معلم من بود آمد و گفت که «صدیق روهی» کیست؟ آیا

اورا میشناسی یا نی؟ من گفتم بلی! او استاد من بود و مرد بسیار بزرگ و دارای شهرت خوب است، بعد از شناسایی جناب وافی گفت: آه محمد صدیق پکتایی را می‌گویی؟ گفتم بلی! یکبارہ در خنده شد و گفت ما هردو در دارالمعلمین هم‌صنفی بودیم و استاد وافی از مرحوم استاد روهی اوصاف زیادی کرد و گفت که واقعاً بدوران خورد سالی اش صاحب شخصیت و با فرهنگ بود.

استاد محمد صدیق روهی از شخصیت های برازنده علمی و فرهنگی افغانستان بود، وی شمایل خاص خود را داشت، مرد نظیف و منزه، با سلیقه و با البسه زیبا در مجالس جلوه میکرد، در تواضع و اصول برخورد با شاگردان، زیر دستان، دوستان و علماء یکتای زمانه بود.

بعد از اینکه من به امریکا هجرت نمودم دوستان فرمودند که استاد عالیمقام در کشور جرمنی از دست ظالمان نابکار حکومتی آواره شده اند، بدبختانه زمانی احوالش را دریافت کردم که چندی پیش بدار بقا شتافته و جانب فردوس برین رفته است..

البتہ گفته اند:

آنچه دلم خواست نہ آن میشود

آنچه خدا خواست همان میشود

مرگ بدست خداوند است، باید بحضور خواننده گرامی با حرمت زیاد عرض نمایم که نوشته هدا بدون جزئی ترین مبالغه و احساس نوشته شده است و

من آن مرحوم را بمانند یک استاد، یک پدر معنوی و یک برادر بزرگ
میدانستم و خاطرات بیش از حد زیبا از آن بزرگوار داشتم و دارم.
در خاتمه دعا مینمایم که جای حضرت استاد دانا، مهربان، متواضع و پر فیض
و برکت فردوس برین و جنت المأوی باشد.

آمین یا رب العالمین

عنایت الله شهرانی

بلومینگتن، اندیانا، ۲۰۰۶ مسیحی

ایالات متحده آمریکا

صاحب‌دل فرزانه بدخشان استاد فضل الرحمن فاضل



- نویسندهٔ کثیرالتألیف؛
- مترجم در زبانهای اردو و عربی؛
- دیپلمات؛
- مجاهد شهیر قلمی.

بدخشان علماء و فضلاء برگ دارد و صاحب‌دلان کم نظیر را در بغل پرورده،
فرهنگیان نامی را در وادی‌های سرسبز و شاداب و در کنار دریاهاى خروشان
چون کویچهٔ نیلگون، نمو داده است.
آب و هوای بدخشان گوارا، خوش و معطر می‌باشد و از آنست که در تاریخ
وطن نام هزاران دانشمند، شاعر، ادیب، سخنور و عارف و سالک را که مسقط
الرأس شان آن خطه است خوانده ایم.

همان گونه که در بدخشان بر روی زمین آن مردان نامی و مؤلفین و اولیاءالله را دیده و شنیده ایم در زیر خاک و میان کوههای سر بفلک کشیده لعل و لاجور و زمرد و یورانیم را می‌یابیم و چه جائیکه از سنگش لعل‌های آتشین بدست می‌آید و لعل‌های شب چراغش بگفته علامه اقبال لاهوری «چون چراغ لاله می‌سوزم در بدخشان شما» و شاعر دیگری میفرماید «از بدخشان لعل خوب از سنگ می‌آید برون» حاجت به شرح و بیان ندارد.

با تذکر کلمات بالا، لازم دانسته میشود که در باره یکی از آن صاحب‌دلان و فرهنگیان بغل پرورده بدخشان جناب استاد فضل الرحمن فاضل چند جمله را بعرض برسانیم که وی در فیض آباد بدخشان به این جهان چشم کشاده و نه تنها با داشتن میراث فرهنگی مآبی بدخشانیان و بدخشان را بزیر سایه خویش قرار داده بلکه در افغانستان شهره آفاق یافته و ایشان از چهره‌های سرشناس و شناخته شده کشور می‌باشد و اینک در جهان خارج در مصر باستان در کنار اهرامهای فرعونیان و جلوه گاه صلاح الدین ایوبی و فاطمیان و گردشگاههای ابن خلدون، دست به ابتکارات و فعالیت‌های فرهنگی و سیاسی زده است.

و این نگارنده هرگز نخواهم او را با بزرگان چون علامه صلاح الدین سلجوقی، شهید موسی شفیق و یا محمد صادق‌المجددی در هر مورد که باشد مقایسه و مقابله نمایم و تنها همینقدر به عرض میرسانم که آن بزرگان در قاهره منحیث نماینده گان و سفرای ممتاز قبلاً کار کرده اند و مقامهای شان نزد

علماء، دانشمندان و سیاستمداران قابل هر نوع ستایش و احترام است و در طبیعت هیچ کسی نمیتواند جای کسی دیگر را بدست بیاورد.

اما راه دانشمند فرهیخته استاد فضل الرحمن فاضل راه دیگر است نه آن راهی که آن بزرگان را بزیر سایه خود قرار دهد بلکه راه و روش سیاسی و فرهنگی که خود ابتکار کرده و فدا کاری ها نموده راه و اسلوب دیگریست که باید آن راه برملا گردد، چونکه کارهای بنیادی آن جناب در میان اهل دانش و ادب که عبارت از طبع کتب ارزنده در باره عمومیات افغانستان است موقوف و جایگاه خاص خود را دارد. شخصیت صاحب‌دل و قلم بدست توانا، آقای استاد فاضل دارای احساسات پاک انسانی و اسلامی بوده مبرا از همه آلایش های تعصبی میباشد و واقعاً صاحب اسم با مسمی ایست از فضل و رحمن که از روشنی دل و دانایی و فضیلت بهره ور میباشد.

نگارنده این سطور بوقت تحصیل در پوهنتون که باری به بدخشان رفته بودم جناب فاضل را در سنین پنج و یا شش ساله گی در بازار شهر فیض آباد با پدر شهیدش ارواح شاد، جنت مکان ملا قربان محمد دیده بودم.

دیدار دومی ام زمانی صورت گرفت که بر اصطلاح مردمان مان بعد از پادشاه گردشی ها که بدوران سیاه و ملحد کمونستان پیرو روسها، جمعیت های کثیری از باشنده گان افغانستان به پاکستان هجرت کردند و جناب که یکی از آنها بود در پشاور اقامت گرفت.

درین دیدار اورا منحیث یک مجاهد جوان و یک دانشجوی فعال و فرهنگی مآب یافتم و دوستان و اطرافیان‌ش همچنان با من هم عقیده بودند.

خداوند در همه جا بالای سر بنده گان خود قرار دارد بناً باید بگویم که با دیدن کردار و اطوار انسانی وی در حیرت فرو رفتم چونکه هر گفتار او نجیبانه و برخورد و پیش آمدش عاقلانه، متواضعانه و دوستانه بود.

اعضای جریدهٔ وزین «امید» و مجلهٔ «نامهٔ خراسان» برایم نامه فرستادند تا «کلیات استاد خلیلی» را از پاکستان به کالیفورنیا بفرستم، آن کتاب آنقدر کمیاب بود که باید روزها در پی یافتنش می گشتم و جناب فاضل نه تنها آن کتاب نایاب را که مال شخصی اش بود برایم هدیه کرد بلکه یک تعداد جراید و مجلات دیگر را ضمیمه ساخته و برایم لطف فرمود.

آقای فاضل شخصیتی بشمار می آمد که اخبار و احوال مجاهدین و مهاجرین را بگوش جهانیان میرسانید. دوستانش در غیابش میگفتند که وی حیات خود را وقف فرهنگ کرده و نقطه نظرش به علم و دانش و از طرفی هم با همه اقوام و ملیت‌ها ارتباط حسنه و بی طرفانه داشت.

زنده گینامهٔ جناب فاضل که اکنون منحیث سفیر کبیر با لقب جلالتمآب رسماً شناخته شده است در هیچ منبعی که از آن درین مضمون استفاده گردد بدست نیامد ناگزیر چند جملهٔ ذیل را که بدست آمد بدان وسعت داده شد.

زاد روز وی روز بیست و یکم ماه دلو (۱۳۳۶ هـ ش) در خانه شهید ملا قربان محمد یفتلی در فیض آباد بدخشان صورت یافته است که بروش نامهای برادران دیگرش چون سیف الرحمن و حیب الرحمن اسمش را فضل الرحمن گذاشتند. تعلیمات ابتدائیه و متوسطه را در شهر فیض آباد در لیسه تاریخی کوچه پایان رسانید و سپس بمدرسه حضرت امام ابو حنیفه در کابل شامل و در سال (۱۳۵۶ هـ ش) از آن لیسه سند فراغت را بدست آورد.

بعد از ختم تحصیل در لیسه ابو حنیفه در سال (۱۳۵۷ هـ ش) شامل فاکولته شرعیات پوهنتون کابل گردید. در آن ایام در افغانستان مشکلات بزرگ سیاسی رخ داده بود که با مداخله روسها رژیم حکومتی به شیوه کمونیزم اعلان گردید و در سرتاسر افغانستان مردم مسلمان افغانستان بگونه های مختلف علم مخالفت برداشتند.

در هر گوشه افغانستان کلمه جهاد شنیده میشد، جناب فاضل که جوان خورد سالی بود از روی احساسات دینی و آزاده گی نیز در جمع جهادیان به پاکستان هجرت نموده به فعالیت های ضد حکومت پیرو روسها دست زد و سنت هجرت اسلامی را در عمل پیاده ساخت.

شاید در ایام جهاد چندین ملیون از مردم افغانستان دست به هجرت زده باشند که تعداد کثیری از آنها به خاطر حفظ حیات خود و فامیل در دیار بیگانه در حالت غربت زده گی و آواره گی حیات بسر میبردند. مگر تعدادی هم وجود

داشتند که با حملات بر ضد گماشته‌گان روسی عملاً در سنگرهای جهاد خود را قرار میدادند و با هدف شهادت و یا کامیابی می‌جنگیدند.

تعدادی از مهاجرین به جهاد قلمی و تبلیغاتیدست بردند و کارهای ماندگار را انجام دادند، جناب فاضل یکی از آن شخصیت‌های نخبه و زبده جهادیان قلم بدست بود که از طریق تنویر افکار و اذهان مردم به جهاد پرداخت.

حضرت لسان الغیب خواجه حافظ شیرازی فرموده است:

گر انگشت سلیمانی نباشد

چه خاصیت دهد نقش نگینی

و یا میفرماید که: «چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید»، جناب آقای فاضل که در بدخشان در جمع کودکان بشمار می‌آمد در همان آوان دست به قلم برده بود و اکنون درین ایام جوانی استعدادش به اعجاز کشید و کارهای فرهنگی و جهاد قلمی را به حد اعلیٰ به پیش برد.

مرحوم غلام حسین فعال مدیر مطبوعات بدخشان در ایالت اندیانا برای این نگارنده فرمود که بیادش می‌آید نوشته‌های فضل الرحمن فاضل را که در ایام خورد سالی تهیه میکرد در اخبار بدخشان بچاپ میرسانید.

نشریه «کاروان جهاد» و مجله مشهور «میثاق خون» را جناب فاضل در پاکستان به پیش میبرد، مضامین عالی مینوشت و مقالات دانشمندان جهادی را

در آن نشریه‌ها بطبع میرساند، این نشریه‌ها نه تنها مردم را به جهاد تشویق مینمود بلکه به تاریخ و فرهنگ اسلام و افغانستان نیز روشنی می‌انداخت.

آقای فاضل در هنگام رهبری نشریات جمعیت در پشاور، افغانهای مهاجر را از وقایع افغانستان و جهان آگاه میساخت، همچنان منحیت رئیس انجمن نویسنده گان و سخنوران حزب جمعیت اسلامی افغانستان به رهبری شهید استاد برهان الدین ربانی مؤفّقانه کار کرد و با این وسیله دانشوران و سخن پردازان را جمع و از حلقات ادبی، علمی و تاریخی آنها نه تنها خود بلکه دیگران را نیز بهره ور گردانید.

ارواح شاد دکتور سید موسی توانا، استاد مولانا محمد حنیف حنیف، استاد محمد کریم مجاهد، پروفیسور استاد محمد فاضل، علامه زمان زنده یاد استاد خلیل الله خلیلی و یک عده عرفاء و علمای دیگر افغانستان در آن جمعیت العلمای که برهبری آقای فاضل پیش برده میشد بگونه مستقیم و غیره مستقیم ارتباط داشتند.

آقای فاضل بوقت کامیابی مجاهدین پس از استقرار دولت اسلامی منحیت رئیس مؤسسه نشراتی انیس در شهر کابل عز تقرر یافت و این روزنامه انیس یادگاریست از غلام محی الدین انیس که در قاهره تعلیمات خود را پایان رسانیده و در کابل آن یادگار بس ارزنده را به افغانستان گذاشته بود که اکنون آن شهر قاهره جلوه گاه فرهنگ سالار بزرگ وطن جناب آقای فاضل شده

است که بیش از صد کتاب را در آن جا بطبع رسانیده و در مقدم هر کتاب مطالبی را هم علاوه کرده که خامه خاص خودش میباشد.

هر انسان بقدر و توان خود در سیاست وارد میباشد، در افغانستان بعد از تبدیلی حکومت شاهی به جمهوری و از جمهوری به دکتاتوری سوسیالیزم مردم در باره سیاست روز آشنا شدند، آقای فاضل را گفتیم که در پاکستان در جمع پناهنده گان سیاسی بشمار میرفت و نیز در جایی تولد یافته است که آنجا زمانی پادشاهان یفتلیان از شاخه یفتل شاهان تخار و کابل و بعداً عصور بعدی تخت نشینان میرهای بدخشان حکمرانی مینمودند.

در کنار آن همه دوران سیاسی در فیض آباد، یفتلیان فیض آبادی در میان مردم بدخشان شهره آفاق دارند، استاد برهان الدین ربانی، استاد سید جان بیان، استاد سیف الرحمن سایف، شهید حبیب الرحمن، استاد خدایداد یفتلی، استاد غلام جیلانی یفتلی و دههای دیگر از جمع یفتلیان شهیر بدخشان می باشند.

در میان هنرمندان زیاد یفتلی ها شخصی بنام استاد پهلوان اصیل میباشد که برحق در گوراوغلی خوانی نظیرش کم خواهد بود. از گفتار این هنرمند بی بدیل نگارنده با همکاری دانشمند و محقق امریکایی داکتر لورین سکاتا مضامین تهیه داشته و بطبع رسانیده است.

چون در سطور بالا در باره سیاست گفته ها آمد اکنون در مورد سیاست بازی های جناب فاضل باید ذکر نمود، وی نخست در انقره پایتخت کشوریکه

سلاطین آن شش صد و چهل سال تمام خلافت اسلامی را بدست داشتند و از اسلام و مسلمانان حراست مینمودند، منحیث آتشه کلتوری کار کرد.

بعد از انقره در سفارت کبرای افغانستان در دهلی آنجائیکه هزار سال پیش سلف استاد فاضل سلطان کبیر و صاحب‌دل محمود غزنوی مردمش را به اسلام دعوت کرد بنام مستشار سفارت افغانستان بکار آغاز نمود. وی علاوه بر کارهای سیاسی یکی از فعال‌ترین عضو آن سفارت در تاریخ افغانستان و هندوستان میباشد.

مدیریت جریده گران سنگ «میزان» را با یک جریده دیگر بنام «افغانستان» بدست داشت و از آنجاست که کتاب مشهور ظفر حسن آیبیک را به عنوان «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت سردار محمد هاشم خان» در آن مقطع زمان ترجمه و در جریده «میزان» چندی از مطالب عمده را بچاپ رسانید. کتاب مذکور به حدی در حلقات علمی افغانستان شهرت یافت که بار- بار تجدید چاپ شد و صفحه جدیدی از تاریخ افغانستان را باز نمود.

باری شاهجهان امپراتور تیموری هندوستان گفته بود که در هندوستان دو پادشاه وجود دارد، یکی شاه جهان و دیگری ملا شاه بدخشی. ملا شاه بدخشی یکی از عرفای بزرگ و مرشد عالیمقام بود که بسی از اعضای فامیل شاهی و شخصیت‌های بزرگ بر مقام عرفانی وی معتقد بودند و مریدان و پیروان زیادی را دارا بود.

ملا شاه با آنکه مقام بزرگ معنوی را در کشور پهناور هند بدست داشت ولی در افغانستان چندان شناخته نشده بود، با بخت نیک جناب استاد فضل الرحمن فاضل از گنج خانه های هندوستان کتابی را پیدا کرد که در باره خلاصه زنده گینامه ملا شاه بدخشی بحث میکرد و توسط داکتر ظهور الدین احمد تحریر و بطبع رسیده بود. سپس جناب فاضل آن رساله را ترجمه و بشکل رساله مستقل بزبان فارسی دری در دهلی بطبع رسانید، از بسکه رساله مذکور خوشایند و صاحب کیفیت عالی بود در مجله «پیمان» چاپ نموده و بدست این نگارنده رسید که سالها در طلب سوانح و سرگذشت آن عارف ربانی بودم چون آب حیات بر من اثر کرد و بار بار از آن استفاده نمودم و حتی در کتاب تألیفی خود به عنوان «عارفان و سالکان» آن ترجمه را شامل ساختم.

از فعالیت های دیگر جناب فاضل در دهلی کمتر معلومات دارم، تنها در خصوص این نگارنده دو لطف فراموش ناشدنی نمود که دو کتاب «یمگان» و «مخفی بدخشی» را که تعلیق و تحشیه بسته بودم یکی را در دانشگاه دهلی و دیگری را از طریق سفارت دهلی بطبع رسانید و ارواح استاد زمانه خلیلی و مرحوم غلام حبیب نوابی را شاد گردانید.

قابل یادآوری میباشد که سفارت کبرای افغانستان در دهلی در زمان حکومت گویا «امارت اسلامی» همچنان پا برجای ماند و طالبان نتوانستند نماینده خود را در سفارت مذکور مقرر نمایند که مقاومت و پایداری اعضای سفارت

به سرکرده گی مخدوم والا شأن ادبای افغانستان مسعود خلیلی و استاد فضل الرحمن فاضل و احمد پروانی قابل هر نوع تمجید و یادآوری میباشد.

سومین وظیفه سیاسی جناب فاضل جنرال قونسل سفارت افغانستان در کشور آلمان میباشد که از جزئیات کارهای فرهنگی اش آگاهی دقیق ندارم و شنیده ام که کارهای عمده را در آن ساحه انجام داده است.

و اما کارستان فرهنگی جناب فاضل در قاهره که من حیث سفیر کبیر با لقب عالی جلالتمآب عز تقرر یافته درین مقاله به آسانی نمیتواند شرح گردد. در حالیکه از یک طرف دشمنان فرهنگ افغانستان ذخایر علمی را نابود و به آتش میکشند، علما را بیرحمانه به شهادت میرسانند، استاد فاضل با داشتن موقعیت حساس سیاسی ناقرارانه کارهای عرفانی، تاریخی، دینی، علمی، ادبی و بعبارة دیگر فرهنگی را زنده ساخت و در تلاش تلافی آن میباشد.

در سطور بالا گفته آمد که جناب فاضل در کرسی علامه صلاح الدین سلجوقی تکیه زده و حقا که چون سلفش سلجوقی نام عالی فرهنگی را کمایی کرده است. کارهای فرهنگی را به اوج خود رسانیده و در حدود یکصد جلد کتاب را از نوشته های نویسنده گان افغانستان و شخص خودش بچاپ رسانیده و اگر اندکی به تاریخ افغانستان در گذشته نظر اندازیم در زمان پادشاهی هیچ سالی را بیاد نداریم که صد جلد کتاب در مطبعه دولتی طبع شده باشد. و بی گمان متذکر میشویم که هیچ سفیری در تاریخ کشور مان به اندازه کارهای او

در خارج از کشور در راه فرهنگ این نوع عمل بزرگ را انجام نداده باشد، ای کاش وی منحیث وزیر مطبوعات توظیف میگردید.

آقای فاضل شخصاً خودش از نویسنده گان فرهیخته و برجسته افغانستان میباشد، اکنون درین سال (۲۰۱۸ مسیحی) که عمر شریفش در اوج جوانی قرار دارد بیش از پنجاه کتاب تألیف و ترجمه نموده است.

در خصوص مقالات باید گفت که آثارشان از شمار خارج میباشد، چونکه در هر مجله و اخبار و جریده مدیر مسؤل ضرور است تا سر مقاله بنویسد که در آنصورت در سالهای متمادی آن آثار نمیتواند شمار گردد.

حضرت مولانای بلخ جلال الدین رومی را میگویند که «پیشوای عشق و معرفت است» که البته بر حق و قابل پذیرش میباشد، جناب فاضل چه در تألیفات و چه در تراجم و چه در طبع کتب دانشمندان، صاحب‌دلان، فرهنگیان و ادباء برحق توانسته است که پیشوای فرهنگی افغانستان باشند و این افتخار نه تنها برای بدخشانیان بلکه به همه مردم افغانستان میرسد.

لسان الغیب حضرت خواجه حافظ میفرماید:

حافظ وظیفه تو دعا گفتن است و بس

در بند آن مباحث که نشنید یا شنید

ابوالمعانی حضرت میرزا بیدل میگوید:

ای انجمن ناز، تو خوش باش و طرب کن

من بیدلم و غیر دعا هیچ ندارم

نکاتی چند در باره چاپ چهارم خاطرات ظفر حسن آیبیک با تعلیقات، حواشی و ترجمه آقای فاضل

عنایت الله شهرانی

درین اواخر یکتعداد دانشمندان در باره تاریخ افغانستان تحقیقات انجام داده و بزیور طبع آراسته اند که هر یک بذات خود دارای ارزش و اهمیت خاص میباشند.

از یک نگاه مؤرخین را به سه کتگوری می توان تقسیم نمود:

اول: مؤخ از اهل کشور خود بوده سعی مینماید در بعضی نکات جنبه های عندی و انفسی را بنابر بعضی ملحوظات وطن خودش بکار برد و تحقیقش نمیتواند قابل اعتبار باشد؛

دوم: نویسنده گان خارجی که شاید یکتعداد شان بخواهند آنچه که حقیقت دارد آنرا بنویسند مگر اکثراً بزبان مردم نمیدانند یا از طریق ترجمه های دیگران و یا ترجمان های شخصی موضوع مد نظر خویش را تهیه میدارند و نمیتوان صد در صد بر آنها اعتبار کرد، ما بسی محققین را می شناسیم که در یک مملکت شرقی آمده و به نفع آن کشور نوشته و حقوق همسایه ها را پامال کرده است مثلاً از جمع آنها آقایان ریچارد فرای و رنه گروسه را می شناسیم که تنها کتابها را به منفعت ایرانیها می نویسند و از ذکر حقوق و وقایع همسایه گان صرف نظر می نمایند که به کارهای آنها نمیتوانیم اعتماد نمائیم.

سوم: کسانی که از کشور اصلی نبوده و بزبان مردم آشنایی دارند تا حدی معلومات و نوشته هایشان بی طرفانه تصور میشود بشرط آنکه حکومت های بر سر اقتدار با آنها سازش نکرده باشد.

علامه استاد عبدالحی حبیبی، استاد میر غلام محمد غبار و استاد احمد علی کهزاد در قسمت تاریخ افغانستان نوشته ها دارند و از مؤرخین سرشناس بشمار می آیند که البته از روی نوشته های شان می توان هر یک را بمیزان قضاوت قرار داد. فیض محمد کاتب وقایع نگار بی بدیل که از جمع بزرگان تاریخ وطن بشمار رفته است، تألیفات و نوشته های میر محمد صدیق فرهنگ، استاد خلیل الله خلیلی، سید قاسم رشتیا، استاد فکری سلجوقی، فضل غنی مجددی، محمد علم فیض زاد، استاد آصف آهنگ، جمشید شعله، محمد سعید فیضی، دکتور حقشناس، امین صیقل، عبدالصبور غفوری، خالد صدیق چرخ، محمد ابراهیم عفیفی، نصیر مهرین، کتاب تاج التواریخ امیر عبدالرحمن، سفارت روسیه تزاری بدربار امیر شیرعلی خان (ترجمه استاد عبدالغفور برشنا)، کتاب عین الوقایع نوشته محمد یوسف ریاضی هروی، شاهان متأخر به نوشته میرزا یعقوب خان خافی و یکتعداد کتابهای دیگر هر کدام در باره افغانستان و وقایع تاریخی آن تحقیقات و یادداشت ها دارند که دروازه های تحقیق را در باره تاریخ افغانستان باز کرده اند.

کتاب «نخستین جنبش مشروطیت در افغانستان» بقلم استاد پروفیسور سید سعدالدین هاشمی در دو جلد یکی از مؤثرترین کتابهای عصر ما شناخته شده است.

داکتر لویی دوپری و داکتر لودویک آدمک (استاد نگارنده بدوران تحصیل داکتری) که اول الذکر از دوستان بود، کتابهایی را نیز در قسمت افغانستان نوشته اند که اشتباهات زیاد در آنها بشما هده میرسد.

همچنان است کتاب «آتش در افغانستان»، تاریخ بیهقی، حدود العالم، تاریخ سیستان، طبقات ناصری، زین الاخبار گردیزی، تاریخ غزنویان، فضایل بلخ از تاریخ دوره های گذشته بحث ها دارد که وقایع دور افغانستان را بما تا حدی روشن می سازد. بابرنامه بابرشاه و همایون نامه گلبدن بیگم (دختر بابر شاه) نیز از تاریخ وطن بما توضیح مینمایند و از مؤثق ترین کتب تاریخ شناخته شده اند.

کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبیک» را که دانشمند جوان و فرهیخته جناب استاد فضل الرحمن فاضل زیر عنوان «افغانستان از سلطنت امیر حبیب الله خان تا صدارت محمد هاشم خان» ترجمه نموده یکی از کارهای بزرگ و عمدۀ در شمار تواریخ افغانستان بحساب میرود.

این یک واقعیت مبرم است که هر کدام و هر نوشته که دوبار خوانده شود معنی اولی آنست که کتاب خیلی دلچسپ و پر مفهوم بوده و ارزش خواندن دوباره را داشته است، دو دیگر اینکه خواننده به آسانی با خواندن دوباره، کتاب را با تواریخ دیگر می تواند بمقایسه قرار دهد.

نگارنده این سطور بعد از چندین سال اینک کتاب «خاطرات ظفر حسن آبییک» را که به ترجمه جناب فاضل صورت یافته و به پول شخصی مترجم در قاهره بچاپ رسیده است با علاقه خاص خواندم که علاوه بر مزایای دیگر موضوعات نو را خواننده و استفاده‌ها نمودم.

مزیت اولی آن اینست که به تعداد (۸۴۳) صفحه مواد بزبان فارسی علاوه شده و آنرا غنا بخشیده است و به معلومات تاریخی افغانستان افزوده است.

در فوت نوت‌ها یا به اصطلاح فارسی دانان «پا ورقی‌ها» عرض چنان است که نوشتن فوت نوت در ترجمه‌ها عموماً مؤلفین آنها کسانی دیگر می‌باشند که مترجمین باید صاحب صلاحیت و دارای معلومات وسیع بوده و در موضوع وارد باشند و چون مترجم کتاب جناب فاضل از فضیلت مندان و صاحب معلومات در تاریخ معاصر می‌باشند فوت نوت‌های جدیدشان از قرار موسی جارالله وغیره در مزیت و کیفیت کتاب افزوده است.

مترجم فوت نوت‌ها را بدو شکل آورده در بعضی جایها نوشته‌های ظفر حسن را که اصلاً اهل هندوستان و از مسلمانان آن دیار میباشد رد نموده چونکه بوقت نوشتن خاطراتش از نگاه و نظر خود قضاوت نموده و یا از شنیده‌گی‌های خود گفته است.

و دوم اینکه بسی کمبودی‌ها را در نوشته ظفر حسن با شرح و بسط تکمیل نموده است، در کتاب علاوه‌تاً ده‌ها عکس را در کنار عکس‌های چاپ‌های قبلی افزوده که در مطبوعات افغانستان قبلاً به نشر نرسیده بود.

یکی از تبصره‌های جناب دانشمند استاد فاضل در بارهٔ مرحوم خان عبدالغفار خان میباشد، در افغانستان خان مذکور را از روی شوخی «خان دو سره» می‌گفتند چون شخص مشهور و سیاسی بود شاید بخاطر احترام دوبار کلمهٔ «خان» بنامش ذکر گردیده باشد.

در ختم سال چهارم فاکولتهٔ نو تأسیس «تعلیم و تربیه» یعنی تیرماه (۱۹۶۵م) این قلم ه از جملهٔ اولین مضمولین و اولین فارغان بوم و مؤسس آن مرحوم پروفیسور استاد حضرت صاحب غلام حسن مجددی که بر ما استاد نیز بودند، ما محصلان را در سیر علمی جانب ولایات شمال بردند، اتفاقاً خان عبدالغفار خان را در شهر قندوز ملاقات نمودیم و هر یک ما محصلین با وی دست دادیم وی قد نهایت بلند و دست‌های طویل داشت.

خان صاحب بزبان پشتو سخن میگفت و گاه گاهی بفارسی کلمات را ادا مینمود و دانسته میشد که فارسی را میدانست از اینکه ظفر حسن از ملاقات خان صاحب عبدالغفار خان و مولانا سندهی می‌گوید: «به پیشنهاد مولانا صاحب که باید ایالت سرحدی بعد از آزادی به افغانستان وصل شود برآشفته میشود اما خان صاحب بعد از آزادی طرفدار یکجا شدن ایالت سرحدی با افغانستان میشود».

انگلیس‌ها هم علاقمندی به نزاع در بین دو مملکت مسلمان همجوار داشتند و خان صاحب طرفداری فلسفهٔ انگلیس‌ها را مینمود، زمانیکه روسهای کمونست در جهان سربلند کردند، خان صاحب علاوه از طرفداری به انگلیس‌ها علاقمند به کمونیزم نیز گردید، این نگارنده در سال (۱۹۸۱م) در پوهنتون

پشاور منیجمنت مدرس کار می‌کردم در ضمن مطالعات بمداخلات روسها دریافتم که روسها صدها ایجننت و جاسوس را در ولایت سرحدی پاکستان تربیه کرده بودند و طبعاً این رابطه تنگاتنگ خان صاحب را با روسها نشان میداد. خان صاحب بوقت مداخله روسها در افغانستان به جانب روسها قرار داشت و از آن است که وصیت کرد تا جسدش را در جلال آباد گور کنند و مجاهدین قبر او را با بم گذاری ویران کردند. خان صاحب نه به نفع مردم افغانستان کار کرد و نه به نفع مردم پشتونستان، بلکه با روسها و انگلیس ها سازش عمیق داشت.

ظفر حسن خان که بنام «الیاس» در افغانستان خود را شناختانده بود درباره شخصیت بزرگ ترکیه جمال پاشا گفته ها دارد که در افغانستان خدمات همه جانبه را انجام داده است، سالها پیش در باره خدمات ترکها در افغانستان این کمینه در مجله «راه نیستان» نوشته بود، همچنان پروفیسور سید سعدالدین هاشمی که استاد من در صنف های دهم، یازده هم و دوازده هم دارالمعلمین کابل بودند درباره کارروایی ها و دلسوزی های جمال پاشا به مردم افغانستان شرح و بسط زیاد داده اند، آنها میفرمایند: «جمال پاشا یکی از رهبران سه گانه پر قدرت تورکیه در دوران حکمروایی حلقه جوانان تورک و چهره سرشناس آزادیخواهان تورکی بین کابل و مسکو بود». (ص ۲۱۸، نخستین جنبش مشروطیت) انور پاشای بزرگ، جمال پاشا و طلعت پاشا توسط عمال روسها به شهادت رسیدند.

در کتاب «خاطرات ظفر حسن خان آیبیک» جناب دانشمند فضل الرحمن فاضل یکی از مهمترین شخصیت های تورکستان جنوبی را بنام موسی بیگی یوف جارالله بمعرفی گرفته است.

حضرت خاتم الشعراء جامی^(رح) گفته بود:

سکه که در یثرب و بطحا زدند

نوبت آخر به بخارا زدند

همچنان سمرقند را اعراب «کل ارض» گفته اند و مردم افغانستان بیت ذیل را ورد زبان ها ساخته بودند:

سمرقند صیقل روی زمین است

بخارا قوت اسلام و دین است

در بخارا بگفته جامی^(رح) سکه اسلام بعد از بطحا زده شده و توصیف آنجا را با ذکر نام حضرت امام بخاری ختم و وصف سمرقند را با ذکر اینکه چهار هزار و پنجصد امام در آن خطه مدفون میباشند پایان میرسانیم و ابواللیث سمرقندی و امام ماتریدی را نیز بیاد می آوریم.

استاد خلیل احمد حامدی یکی از علمای بزرگوار لاهور پاکستان است در کتاب «در تاریکیهای سرخ» میفرماید که یک معنی «تورک» اسلام است، از آن سبب روسها عمداً نام تورکستان را بنام های مختلف چون اوزبیکستان، تورکمنستان، قزاقستان، قرغیزستان، یاقوتسان، تاتارستان، آذربایجان،

تاجیکستان، قره قلپاقستان تغییر داده اند، بخاطریکه قوه بزرگ اسلامی را می توانستند تشکیل دهند، هر کدام را بنامهای ایالات مختلف از هم جدا و الفبای عربی را که رسم الخط مشترک همه آن ملت ها بود، به کرلیک تغییر داد و چون کرلیک و اول دارد بنا با مروج ساختن آن در هر منطقه در لهجه ها تغییر آورده از همدیگر دور ساختند، رسم الخط عربی چون و اول نداشت بنا همه آن مسلمانان بشمول تورکستان شرقی که آنرا نیز چینی ها بنام «سنکیانگ» تبدیل کرده بودند باهم نزدیک و از احوال یکدیگر باخبر میشدند.

چون هدف شان از میان بردن کلمه «تورک» و باز اسلام بود بنا کلمه مذکور را از میان بردند، چنانچه ذکر گردید آقای خلیل احمد حامدی چنین آورده است: «جغرافیه دانان فعلی روس از این تمام منطقه بنام تورکستان نه بلکه بنام «وسط آسیا» یاد میکنند، کلمه تورک هم معنی مسلم است از این رو حکومت روسی کلمه تورک را از همه مناطق به کلمات دیگری تبدیل می سازند». (ص ۵، در تاریکیهای سرخ)

چون در بخارا و شهرهای دیگر تورکستان علماء عرفاء، دانشمندان و نویسندگان مخصوصاً در ساحة دین مبین اسلام زیاد بودند باثر استعمار روسها هزاران کشته، هزاران محبوس و هزاران دیگر هجرت نمودند.

در میان هزاران عالم و دانشمند که هر یک بذات خود در علم و دانش قطب های زمان بشمار می آمدند، دو علامه زمان بنامهای علامه سید مبشر طرازی و علامه موسی جارالله بیگی یف نیز از چنگال خونخواران و دشمنان روس جان

بسلامت بردند، علامه طرازی را هم روسها و نیز انگلیس‌ها بخوبی می‌شناختند، حکومت افغانستان بعد از اینکه وی را تکلیف‌ها داد، ناگزیر جانب مصر رفته و بعداً در عربستان وفات یافت و او در کنار تألیفات زیادش صاحب ترجمه قرآن‌کریم بزبان تورکی اوزبیک می‌باشد و سبک ترجمه‌اش چون ترجمه شاه ولی‌الله^(رح) بمشاهده می‌رسد، بازمانده گان او هنوز در قاهره تشریف دارند.

دو دیگر علامه موسی بیگی یف جارالله است:

غالباً نام اصلی وی موسی بیگی یف و لقبش جارالله می‌باشد، وی اصلیت تورک تاتاری دارد، در سال (۱۸۷۵ مسیحی) در شهر «نواچرکاسک» در نزدیکی ولایت «روستوف آن‌دان» چشم به جهان گشوده است، کسانیکه وی را تاجیک بخارایی گفته‌اند درست نیست و زبان مادری وی تورکی تاتاری قازانی است و چون در آن مناطق روسها زیاد بودند زبانهای تاتاری و روسی را در آغاز حیات می‌آموزد.

پدر جارالله در شش سالگی اش بدار بقا می‌شتابد و مادرش وی را جهت آموزش علوم دینی به قازان می‌فرستد و بعد از دو سال آموزش دینی به شهر «روستوف آن‌دان» مراجعت نموده مکتب دوره‌لیسه را رسماً پایان می‌رساند.

موسی جارالله که شخصیت با نبوغ ذاتی می‌باشد در یک شهر قرار نگرفته جانب بخارا و سمرقند می‌رود و آموختن علوم را در آن دیار بسویه بلند قناعت ننموده و بفکر مشاهدات مراکز علمی نقاط دیگر میشود و شاید هم زبان فارسی

را در بخارا و سمرقند آموخته باشد، چونکه در آن زمان در مدارس علاوه از زبان تورکی بفارسی نیز تدریس میگردید.

جارالله بعداً جانب استانبول رفته و بعد از صرف وقت کم به قاهره سفر مینماید و شاگرد یکی از شخصیت‌های بزرگ علمی مصر از شاگردان و پیروان سید جمال الدین مشهور به افغانی میشود و ضمناً از بیانات محمد عبده استفاده‌ها کرده و از کتب معتبر کتابخانه‌های مصر در باره مسایل دینی مخصوصاً تفهیم قرآن تحقیق مینماید.

موسی جارالله سپس جانب مکه رفته و فریضه حج را بجا می‌آورد و دو سال را در یثرب و بطحا سپری مینماید، از مکه جانب اوترا پردیش هندوستان می‌رود و بعداً باز جانب مصر رفته و از کتابخانه ملی مصر در تحقیقات خود استفاده مینماید و از آنجا به بیروت رفته و بعداً عازم دمشق می‌گردد.

در سال (۱۹۰۴ م) جانب روسیه می‌رود و در آنجا در قسمت پیشرفت مسلمانان و انکشاف دین اسلام کارهای زیادی را به انجام میرساند و در ضمن امامت مسجد بزرگ «سنت پترزبورگ» را بدست می‌گیرد وی در آغاز انقلاب (۱۹۱۷ م) به گفته‌های روسها که از عدالت سخن میگفتند و با دین و مذهب دشمنی نشان نمیدادند توافق مینماید ولی بعداً به جهت انتقادات وی از کمونیزم محبوس میگردد که به اثر فشارهای مسلمانان خارج و داخل از زندان‌های می‌یابد. همزمان در آن دوران یک کانفرانس اسلامی در مکه صورت می‌یابد که در جمله هفت نفر مسلمانان روسیه یکی هم موسی جارالله تعیین میگردد، در

بازگشت حکومت روس بر او بنظر شك مینگرد و وی را به جاسوسی هند و ترکیه متهم می‌سازد، بناً در سال (۱۹۳۰م) موسی جارالله ناگزیر از وطن آبایی خود بصورت مخفی بیرون میشود. وی بعد از سفرهای زیاد چون هند، چین، جاپان، فنلند، جرمنی، اندونیزیا، سنگاپور و غیره جایها جانب کابل افغانستان می‌آید، ولی در پشاور بدست انگلیس‌ها می‌افتد و چندین سال زندانی میگردد و آخرین سفر او که غالباً سفر چهارمی اش در مصر می‌باشد به سال (۱۹۴۹م) در آنجا وفات می‌یابد.

جناب قاری عبدالستار سیرت کابلی یکی از شخصیت‌های پر معلومات و از سالکان شهیر کابل است برای این نگارنده فرمود که زمانیکه جارالله به کابل تشریف آورد محمد هاشم خان صدر اعظم از او خواهش نمود که بر او امامت نماید چنانچه مدتی امام هاشم خان بود ولی چون شخص مشهور و شناخته شده بین المللی و بمانند سید جمال الدین مشهور به افغانی بود اولاً روسها در پی کشتن او بودند و ثانیاً انگلیس‌ها از وی حذر داشتند از آن رو شاید بموافقه سری هاشم خان صدر اعظم وقت افغانستان امر اخراج او داده شده باشد.

محترم قاری سیرت علاوه کرد زمانیکه محمد نادرشاه خان با موسی جارالله دیدار میکرد چون جارالله از جهان عدالت و دموکراسی علم و حکمت صحبت میکرد، محمد نادر شاه خان از وی سوال نمود که آیا او مسلمان است؟ طبعاً جواب موسی جارالله بلی بود.

چون تاتارها در حدود دو نیم صد سال بر روسها حکمرانند، از آنرو هزاران دختر روسی را تاتارها در قید ازدواج خود درآوردند و جمله آنها یا مسلمان بودند و یا اینکه مسلمان شدند، بناً چهره های تاتارهای اروپایی اکثراً بصورت اروپایی ها دارای رنگ سفید و زردینه و موی های خرمایی و چشمان آبی معلوم میشدند. شاید محمد نادرشاه خان از روی مشاهده شمایل و صورت موسی جارالله پرسیده باشد که آیا او مسلمان است یا خیر.

بعد از اینکه این راقم ترجمه جناب استاد فاضل را مطالعه نمودم و درباره جارالله معلومات بدست آوردم از مردم قزاقستان و اوزبیکستان و باز از مهاجرین تورکستان درباره اصل و نسب وی پرسیدم، متفق القول فرمودند که وی از تورکان تاتار است و البته تردیدی در نسب او نیست ولی شخصیت برازنده او و احساس دینی وی قابل احترام است، او در همه ممالکیکه سفر نموده مخصوصاً در ممالک که مسلمانان در اقلیت بودند آنها را بیدار ساخته و به اصطلاح جناب فاضل «بیدارگر» عصر خود بشمار میرفته.

موی سفیدان را عقیده بر آنست طوریکه گفته شد انگلیس ها و روسها به حکومت افغانستان فشار آوردند تا او از افغانستان کشیده شود و همان است که وی را تبعید نمودند.

در باره اینکه بر مسلمانان مهاجر تورکستان در افغانستان چه وقایع پیش شد درینجا نمیتوانیم حتی خلاصه را بنویسیم و بهتر آنست که در کتاب «پیغام جاویدان» اثر محمد ابراهیم عقیفی به اهتمام استاد نصیر مهرین به قلم محمد

ابراهیم عقیفی، خالد صدیق چرخ‌چی و عنایت‌الله شهرانی مراجعه شود تا مظالم حکومت آن دوران بر مسلمانان مهاجر تورکستان واضح گردد.

شاه مظلوم بخارا مرحوم سید عالم خان نظر‌بند بود و او اجازه نداشت از کابل برآید، ابراهیم بیگ یا قهرمان لقی و قوماندانان بزرگ مسلمانان تورکستان در افغانستان سرکوب، تبعید و حتی کشته شدند، خانم ابراهیم بیگ لقی تا زمان صدارت داکتر محمد یوسف خان محبوس بود و قس علی هذا.

بهر صورتی که بود موسی جارالله و سید مبشر طرازی یا آن علامه‌های زمان از تبعیدیان حکومت کابل می‌باشند. موسی جارالله بعد از طی هزاران کیلومتر در ممالک مختلفه به قاهره می‌رود و زنده گی اش در آنجا پایان می‌رسد.

خانم ایلمیرا احمد اووا که شاید تاتاری باشد در باره موسی جارالله یک تحقیق بسیار کوتاه و مستند نموده در تحقیقش نوشته است که موسی جارالله بیش از شصت کتاب نوشته و گفته‌های بالا اکثراً از نوشته وی گرفته شده است.

خلیل احمد حامدی در قسمت مسلمانان مشهور روس اروپایی نام موسی جارالله را ذکر نموده است. واقعاً روسها بزرگترین منبع علمی مسلمانان جهان را که تورکستان جنوبی باشد عمداً از میان بردند و ده‌ها هزار دانشمند و عالم بعد از هجرت نتوانستند کارهای دینی خود را دوام بدهند.

موسی جارالله بیگی یف که تاتار است و بنام تورک تاتاری یاد میشود متأسفانه تمام نویسندگان عرب هنوز هم مغول را با تاتار نتوانستند تفکیک

نمایند، مناطق تاتارستان و جزیرهٔ قرم «کریمیا» از مسلمانان بسیار با احساس و عمدهٔ جهان میباشند و همه بزبان تورکی تاتاری سخن میگویند، گفته شده که قرآن مجید بار اول در تاتارستان بچاپ رسیده است.

هرودوت مؤرخ بزرگ جهان سرزمین تاتارهای قدم یا کریمیا را بنام «خزانۀ جهان» یاد کرده و اعراب آنرا «خزینة الدنيا» می آورند.

موسی جارالله از علامه های جهان اسلام است و از اینکه از سرزمین اروپا است بمانند سید جمال الدین مشهور به افغانی نتوانسته شهرت جهانی بدست بیاورد ولی به هر صورت وی از با احساس ترین و از تیورین های جهان اسلام بشمار می آید.

چون در بارۀ مشاهیر تورکستان جنوبی یاد آور شدیم لازم بیاد آوری است که مسلمانان تورکستان شرقی که نیز به اثر استعمار چینی ها مشکلات زیاد دیدند و کشته شده گان آن مملکت بزرگ اسلامی اصلاً نمی تواند به آسانی شمار گردد، مرحوم پروفیسور استاد حضرت صاحب میان غلام حسن مجددی از مؤلفین بزرگ و مرحوم محمد امین بغرا نویسندهٔ بزرگ و تورکشناس از جمله مهاجرین تورکستان شرقی میباشند، مرحوم بغرا سفیر فوق العادهٔ مجاهدین در خارج بود.

کتاب «خاطرات ظفر احس آیبیک» نزد این نگارنده از بهترین کتب تاریخ وطن مان بشمار می آید و ارزش بسیار دراد و من نگارندهٔ آین سطور این کار با ارزش و مهم جناب سفیر کبیر افغانستان استاد فضل الرحمن فاضل را به دیدۀ قدر می نگرم و قوت قلم های رسای شان را از دربار قادر بیچون تمنا دارم.

در خاتمه عرض می‌گردد که:

اگر همه پاورقی‌هایی را که جناب استاد فاضل درین کتاب تهیه داشته در ختم کتاب با نشانه‌های به اسم «تعلیقات و حواشی» بیاید که در حقیقت یک رساله مستقل است و تألیف مترجم بشمار می‌آید و به مانند تعلیقات مرحوم علامه حبیبی در کتاب «طبقات ناصری» زیبایی دیگری خواهد داشت.

عکس‌ها و صورت‌های تاریخی افغانستان در حقیقت از کارهای نایاب و کم‌پیدای است که در ختم کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبیک» توسط جناب فاضل با یقین کابل با مشکلات زیاد جمع‌آوری شده، علاوه از اینکه در کتاب مذکور جا داده شود می‌تواند یک کتاب مستقل به عنوان «تصاویر تاریخی افغانستان» با اندک توضیح در پایان هر تصویر تهیه گردد، چونکه تصویرها و عکس‌ها در حقیقت یک کار کاملاً آزاد و تألیف گردآورنده می‌باشد.

بدون تردید آن کتاب «تصویرها» علاقمندان زیاد داشته و هر کس علاقمند داشتن یک جلد آنرا به شکل البم زعماء، علما و مشاهیر معاصرین می‌باشد.

در کتاب «خاطرات ظفر حسن آیبیک» به ترجمه شخصیت فرهیخته و نستوه بدخشان و افغانستان بسی نوآوری‌ها و ایزادات صورت گرفته بود طوریکه گفته آمد «علامه موسی جارالله بیگی یف» که از علامه‌های معاصر جهان اسلام است درین چاپ آخرین کتاب مختصراً درباره اش ذکر گردیده است.

نظر این کمیته اینست؛ جناب دانشمند ارجمند فاضل که در آوان جوانی قرار دارند و صاحب قدرت و حوصله بوده از خورد سالی تا ایندم کارهای علمی

ارزنده را انجام داده اند امیدوارم که مواد عربی را که دربارهٔ موسی جارالله
تحریر یافته بزبان فارسی دری ترجمه نموده و نام نامی این سید جمال الدین ثانی
را در مطبوعات آسیای مرکزی و همجواران زنده سازند.

و این کارشان بدان خواهد ماند که حضرت ملاح شاه بدخشی را بعد از
گذشت زمانه های بسیار زیاد بقلم خویش با ترجمهٔ عالی بچاپ رسانیدند و این
نگارنده آن معلومات پر فیض شان را در کتاب عارفان و سالکان ویا «هفت شهر
عشق» شامل ساخته ام.

خداوند جناب فاضل یا آن شخصیت با فضیلت افغانستان را که با همه
مصروفیت های دیپلماسی کتابهای زیادی را خود می نویسد و کتابهای دیگران
را از طریق سفارت افغانی در قاهره بطبع میرسانند خیرها و فیض ها بخشاید.

استاد محمد یاسین نسیمی



کابلستان از شهرهای قدیمه افغانستان بوده درین شهر زیبا که از محیط‌های خوشگوار و با صفای افغانستان بشمار میرود در طول تاریخ بسی وقایع عمده و مهم رخ داده است.

تورکی شاهان، هندو شاهان، کوشانیان بزرگ، یفتلیان با عظمت، کابل شاهان، رتبیل شاهان وغیره در خاک جنت نشان کابلستان حکمرانی کرده اند. کابل منطقه بیست که چهار فصل آن با همه خصوصیات فصلی بمشاهده میرسد، خداوند به کابل در قسمت زیبایی‌ها و مناظر دلربا لطف‌ها نموده و از نگاه هوای گوارا بسی مهربانی‌ها کرده است.

خوشا کابل خوشا باغ و بهارش

خوشا دامان و دشت و کوهسارش

«صائب تبریزی»

طوری‌که گفته آمد از قدیم الایام کابل شخصیت‌های بزرگ را در دامان خود پرورده است در این خاک پر فیض و برکت شخصیت‌های نامی چون شهیراران و شهنشاهان، دانشمندان بزرگ، هنرمندان نامی و ادبای کم‌نظیر سر بر آورده‌اند.

ادبای بزرگ، اولیاءالله کرام، صوفیان متقی و پرهیزگار درین شهر حیات بسر برده‌اند و این کابل زیبا عاشقان و عارفان دارد، زیارت‌های دارد که مردم کابل در مزارات مبارک‌شان شمع‌های امید را روشن می‌سازند و در حقیقت کابل زیبا بمانند شهرهای غزنی و هرات در زمرة عروس‌البلاد‌های وطن و خاک اولیاء و مدینة‌العرفا قرار می‌گیرد.

امروز بحث ما در باره یکی از آن فرزندان با دیانت، ادیب فرزانه، عارف وارسته، متقی پاک‌طینت، مؤلف دانشمند و خدمتگار راستین کابل است که نام گرامی‌اش درین شصت سال اخیر ورد زبان مطبوعاتیان وطن بوده است.

نام این فرزند برومند و خادم راستین وطن الحاج استاد محمد یاسین نسیمی میباشد که با بخت نیک نویسنده این سطور زمانیکه محصل دانشگاه کابل بودم با این استاد برحق وطن‌آشنایی داشتم و گاهگاهی بحضور حضرت‌شان مشرف میشدم.

اصلاً جناب استاد نسیمی استاد با کفایت و با صلاحیت پوهنتون کابل بودند و در کدر علمی دانشگاه به رتبه علمی «پوهنیار» ایفای وظیفه مینمودند، ولی به جهت توانایی‌ها و استعداد عالی‌شان در امور اداری و سیاسی مقامات حکومتی

ایشان را در بیرون ساحة دانشگاه به وظایف گوناگون توظیف نمودند که در همه آن وظایف بکارهای خود موفق و کامیابی‌ها و سرفرازی‌ها داشتند.

در خصوص عقیده و ایمان این شخصیت پارسا و عارف پاکدل باید گفت که وی از مسلمانان با دیانت و از متقیان پاک‌طینت می‌باشد، بیاد دارم و قابل یادآوری میدانم که جناب‌شان پیش از ترک وطن به پیروی از سنت هجرت طریقه اسلامی دارایی خویش را با تعمیر یک مسجد مبارک در زادگاه خود به هموطنان بی‌نوای خود بیادگار گذاشتند که با آن کار خیر و با صواب انشاءالله اجر دنیوی و اخروی نصیب‌شان خواهد شد و صدقه جاریه بشمار می‌رود.

همچنان بیاد دارم روزهایی را که در سنین پخته‌گی حکومات وطن وی را منحیث مشاور مقام عالی دولت مقرر نمودند.

این استاد گرانمایه مخزن معلومات و تجربه می‌باشند، صدها خاطره و صدها حکایات از گذشته‌های کابل، کابلیان، اداره‌ها، و کلاهی شوراها و حکام دارند. صحبت‌های جناب استاد نسیمی به حدی دلچسپ و مرغوب است که شنونده نه تنها خستگی احساس نمی‌کند بلکه صدها چیز را می‌آموزد جناب نسیمی یک معلم با دانش و سخن سنج بی‌نظیر می‌باشند.

تا جائیکه فهم و درک این بنده عاجز برایم اجازه می‌دهد باید بگویم که در فامیل این بزرگ‌مرد وطن استاد نسیمی خداوند لطف‌ها کرده و هر یک را استعداد‌های خاصی بخشیده است برادر‌شان ارواح شاد و جنت‌آشیان حضرت مغفور مرحوم استاد داکتر محمد حسین راضی که دوست دیرین این نگارنده

بود وی نیز دارای صفاتی بود که همه اوصاف و مقام اعلی انسانی در شأنش
بمشاهده میرسید، واه و داد از این جهان فانی که وی را در ایام خوب قدرت
جسمانی و علمی بدنای ابدی کشانید، روح مبارکش شاد و جایش خلد برین باد.

اعتماد حکام وقت به جناب استاد نسیمی به حدی بود که پادشاه وقت او را
منظماً ملاقات ها نموده در بسی امور سیاسی خصوصاً موضوعات پارلمانی
مشورت ها مینمود. چونکه جناب استاد نسیمی بر علاوه اینکه منیث رئیس
پارلمان کار میکرد در زمان صدارت داکتر ظاهر خان به حیث وزیر مشاور
پارلمان نیز انجام وظیفه مینمود از آنست که استاد نسیمی چه رازها نبوده که
ندیده و نه شنیده باشد همچنان وی با نماینده گان همه ولایات افغانستان مطابق در
نظر داشت روحیات آنها دید و وادیدها داشته و نظریات هر کدام را شنیده است.

صدر اعظم های وقت چون بدون اخذ رای اعتماد از وکلای شورا
نمیتوانستند به کرسی صدارت تکیه زنند بناً باید با وکلا و شخصیت های که با
ایشان تماس نزدیک داشتند در تماس میشدند در آن موقعیت های حساس
موقف استاد نسیمی از مهمترین مقامات بشمار میرفت.

وزرای وقت و قتی که در پارلمان احضار میشدند پیش از آنکه بارها با جناب
استاد نسیمی نه تنها مشوره می نمودند بلکه طالب مدد و همکاری نیز بودند.

جناب استاد یاسین نسیمی خصوصیت دیگری داشتند که باید درین جا ذکر
گردد و آن عبارت از کابلی گری، نیک بینی، خوش خلقی، مهربانی، تواضع، با
وفایی و نیک اندیشی و عیاری میباشد که دروازه خانه اش به ملاقات کننده گان

همواره باز بود و جناب شان را بارها من من‌حیث یک «چاردیوال» کابلی میشناختم همچنانکه جناب خلد آشیان حسین راضی را بدان نام خطاب میکردم. بزرگترین توقع اهل خبره افغانستان از استاد نسیمی همان بود که خاطرات خویش را بصورت بی پرده و عریان در یک کتاب می نوشتند و یادگار زرین را به اخلاف می‌گذاشتند.

و اینک درباره زنده گی نامه استاد نسیمی شرحی مختصر تقدیم می‌گردد:

الحاج استاد پوهنیار محمد یاسین نسیمی فرزند شادروان محمد نسیم خان در سال (۱۳۰۴ هـ ش) در چهاردهی کابل متولد و بعد از فراغت از مکتب «ابتدایی علاءالدین» دارالمعلمین کابل و از آن ببعده بفاکولته ادبیات به تحصیل پرداختند و شهادتنامه لسانس را از پوهنتون کابل بدست آوردند.

استاد نسیمی بعد از آن جهت تحصیلات عالی در دانشگاه اندیانا ایالات متحده امریکا بمقصد تهیه و تألیف کتب درسی مکاتب رفته و از آن دانشگاه تصدیقنامه بدست آوردند. (سال ۱۹۶۳م)

دوره ماستری خود را در پوهنتون چپمن کالیفورنیا در رشته داره و نظارت تعلیم و تربیه در سال (۱۹۶۴م) سپری نموده و شهادتنامه تخصص یا ماستری را حصول کردند.

دوره های مأموریت شان پیش از رفتن به امریکا چنین بود، معلم در لیسه حبیبیه، مدرس در مدرسه قضات وزارت عدلیه، سرمعلم و مؤسس مکتب

محمود هوتکی، مدیر نشرات ریاست دارالتألیف وزارت معارف، مدیر مسؤل و نگارندهٔ مجلهٔ «بخوان و بدان» مربوط وزارت معارف.

دورهٔ مأموریت های جناب استاد نسیمی بعد از تحصیلات عالی در خارج: استاد در فاکولتهٔ تعلیم و تربیه و فاکولتهٔ ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل، مدیر عمومی سمعی و بصری پوهنتون کابل با حفظ کدر علمی، در اینجا قابل یاد آوری میباشد که استاد نسیمی کاربرد مواد سمعی و بصری را در مکاتب مرکز از طریق تدریس و راهنمایی های شان به استادان سمعی و بصری، تدریس و انکشاف دادند.

جناب استاد نسیمی علاوه از خدمات عالی و انکشاف دادن نوع استفاده از مواد سمعی و بصری در زمان وزارت مرحوم داکتر محمد انس در معارف که بحیث مدیر عمومی سمعی و بصری وزارت معارف کار میکردند در لیسه های ولایات، معلمین سمعی و بصری را مقرر و موضوع سمعی و بصری و تأثیر آن را به آموزش شاگردان تدریس و نشان دادند که البته این ابتکار و کار بنیادی جناب استاد دانشمند نسیمی از کارهای عمدهٔ در معارف کشور مان افغانستان بشمار می آید.

وظیفهٔ دیگر استاد محترم جناب نسیمی رئیس جدید التأسیس «ریاست پارلمانی» در زمان صدارت های مرحوم محمد هاشم میوندوال در دورهٔ صدارت مرحوم نور احمد اعتمادی و در زمان صدارت مرحوم داکتر ظاهر بود و طوریکه گفته آمد منحصیث مشاور و رئیس ریاست پارلمانی نیز کار میکردند

همچنان در زمان صدارت مرحوم موسی شفیق عین وظیفه را انجام میدادند که وزیر مشاور بودند.

بعد از کودتای (۱۹۷۳م) محمد داود خان برای دو سال خانه نشین بدون وظیفه، سپس بحیث رئیس اداری وزارت فواید عامه ایفای وظیفه نموده و بعد از کودتای بد فرجام کمونستی نور محمد تره کی در سال (۱۹۷۸م) تقاعد نمودند. با رویکار آمدن کمونستان در افغانستان که هموطنان دست به هجرت زدند استاد نسیمی نیز به جانب امریکا رفته و در آنجا منحصیث پناهنده سیاسی تشریف بردند.

بعد از پایان یافتن دوره کمونست ها و رویکار آمدن حکومت مجاهدین یا جمهوری اسلامی جناب نسیمی به افغانستان رفته و آخرین دوره ماموریت شان مشاور رئیس جمهوری آقای حامد کرزی در امور پارلمانی بود که بعد از کار یکساله نسبت کبر سن شخصاً استعفاء نمودند که گاهی در کابل و گاهی هم در امریکا حیات بسر میبردند.

در اوقاتی که در امریکا تشریف داشتند مقالات زیاد را در هفته نامه امید و ماهنامه کاروان تحریر و بطبع میرسانیدند، در جریده کاروان بمدیریت جناب داکتر شکرالله کهگدای پروگرام چنان بود که در هر شماره جریده مذکور شخصیت های برازنده و صدیق افغانستان باید معرفی میگردید، چنانچه در شماره بیست و سوم آن جریده جناب استاد نسیمی معرفی گردیده بودند.

اگرچه استاد نسیمی بنام اینک‌ه معمر شده و از کارهای رسمی خود را کنار کرده بودند مگر در فعالیت‌های و کارهای آزاد غیر حکومتی فعال بوده و در امور مختلفه مردم کابل خصوصاً در ساحه زادگاه‌شان چاردهی کابل، خیلی‌ها فعال و کارهای زیادی را در خدمت بمردم انجام دادند، بنابراین استاد نسیمی به اثر خدمات زیاد بمردم چاردهی منحیث معاون شورای عالی اجتماعی مردم چاردهی کابل انتخاب گردیدند و خدمات شایسته‌ی‌ی را انجام دادند.

در جریده (ماهنامه) «اتحاد مردم چاردهی کابل» شماره پنجم سال (۱۳۸۹ هـ) سوانح استاد نسیمی و عکس‌شان بچاپ رسیده است.

چون سخن از چاردهی بمیان آمد لازم است تا چند کلمه در وجه تسمیه آن به عرض رسانیده شود.

قداست «چهارده» و یا چهارقریه بصورت دقیق بدست نیامده اما در کتاب «کابلستان» در باره باشندگان قدیم کابل تا حدی معلومات داده شده است که یکی از آن نکات عبارت از وجه تسمیه «کابل» است و آن طوری است که در کابل کنونی قریه‌ی‌ی را داریم به اسم «قابل بای» که با دلیل از گفته‌های مؤرخین کلمه «کابل» از آن بدست آمده است.

غالباً باشندگان چاردهی کابل از بقایای شاهان کوشان و یفتل می باشند که پیش از اسکندر مقدونی و نیز بعد از آن در مناطق کابل و اطراف آن مسکن گزین گردیده اند آن مردم در چهار منطقه کابل در اطراف مناطق آبدار و چشمه‌سار متوطن گردیدند و فاصله‌های شان بسیار دور از هم نبوده چنانچه

که در بسی امور مثلاً حمله‌های دیگران و یا بسی از مسایل و موضوعات دیگر باید اندکی با یکدیگر نزدیک حیات بسر میبردند.

از اناتومی‌های مردم قدیم چهار دهی نیز بخوبی می‌توان مشاهده نمود که آنها چهره‌های تورکانه داشتند و حتی در همین عصر اگر به چهره‌های مردم ریش‌خور، چهار آسیا و دیگر نواحی اطراف کابل نظر شود چهره‌ها و قیافه‌های شان بمردم کوشانی و یفتلی میماند از اینکه آن مردم نجیب و شریف کابل قدیم در حدود دو هزار سال و زیاده‌تر از آن در مناطق اطراف کابل حیات بسر برده‌اند به اثر گذشت زمان و آمدن گروه‌های مختلف از ملیت‌های دیگر چهره‌های شان تغییر می‌یابد، چونکه با تغییر آب و هوا، ازدواجها و غیره تأثیرات بر چهره‌های مردم وارد میگردد.

اینکه چهره‌های این مردم را بمانند ختنی‌ها و تبتی‌ها و اویغوری گفتیم یکی از دلایل عمده ما در کنار اسناد دیگر گفته‌البیرونی میباشد، وی میفرماید: «در کابل پادشاهان تورک حکم میراندند که اصل ایشان را از تبت میگویند و نخستین شاه این سلسله برهتگین بوده است». همچنان استاد حبیبی از قول البیرونی میفرماید که یک فامیل از آن تورک‌ها در حدود شصت نسل در کابل پادشاهی کردند و ما در تاریخ کابل به تأیید گفتار علامه حبیبی خوانده‌ایم که پادشاهان قدیم کابل را بنام «تورکی‌شاهان» می‌شناختند و گاهی هم در کنار آنها هندو شاهان را نیز علاوه مینمودند.

طوری‌که در سطور بالا ذکر شد علت اینکه چرا «چهار ده» گفته اند بزودی دانسته میشود که هر چهار ده نزدیک هم قرار داشتند تا در صورت حملات بیگانه گان بتوانند با هم یکجا بدفاع پردازند.

بعضی‌ها میگویند که حدود اربعه چهار دهی از کوه‌های قرغ (قروغ) تا کوه‌های علی آباد و از آن طرف جانب میدان وردک و باز طرف لوگر و چهار آسیا میباشد، قابل غور است. و شاید هم تا حدی درست باشد بخاطریکه در آن زمان مردم کم بودند و حدود شان را بدان جهات می پنداشتند.

حدود اصلی چهار دهی کوه قرغ، جنوب دریای چمچمه از ساحات مهتاب قلعه، نزدیک‌های چار آسیا بشمول ریش خور تا نزدیک دهمزنگ است در سالهای بسیار پیش این مردم بسیار خالص و دارای عنعنۀ قدیمۀ خود شان بودند ولی بعدها به اثر ازدواج‌ها و آمدن اقوام کسان بر سر اقتدار و آمیزش آنها با این مردم بعضی اقوام دیگر در آنجا متوطن گردیدند و حتی فرمولی‌ها که اصلیت تورکان تبتی را دارند در آن محیط جا گرفتند که اصلاً مریدان پیر روحانی می باشند و ظاهراً خود را بخاطریکه حضرت پیر روحانی پشتون بودند به پشتون‌ها نسبت میدهند. استاد محمد محسن فرمولی^(رح) از آن جمله میباشد.

وجه تسمیۀ دیگر چارده شاید آن باشد که در زمان‌های بسیار پیش کابل در زیر آب قرار داشت به اثر خشک شدن آبها شاید چهار منطقه همین ساحۀ چهارده آمادۀ بود و باش بوده و مردم در هر کدام خانه‌ها و کاشانه‌ها ساختند و نامش را گذاشتند «چهار ده». این وجه تسمیه شاید خیلی‌ها ضعیف باشد.

منطقه چهار دهی که از مناطق بسیار قدیم با فرهنگ کهن از جایهای جنت نشان کابل، دارای آب و هوای گوارا و خوش و ضمناً سرسبز و شاداب کابلستان میباشند، آن منطقه بیش از صد قریه دارد و منطقه دارالامان یا دارالاماره شاه امان الله خان فقید متعلق به چهاردهی است.

به نسبت اینکه اکنون جمعیت کثیر در آن منطقه بود و باش دارند لازم است که به شکل ولایت یا واحد اداری غیر از ولایت کابل برایش امتیاز داده شود.

قابل یاد آوریست که استاد محمد یاسین نسیمی چون علاوه از نوشته های زیاد در خصوص تعلیم و تربیه، مضامین روز، راپورها در قسمت پارلمان و غیره کتاب های زیادی را در باره دین مبین اسلام در قید تحریر آورده اند ایشان را یکی از خدمتگاران مهم معارف بشمار باید آورد.

جناب استاد آنچه را که در باره دین مبین اسلام و عقاید اسلامی آورده اند زیاده تر از اصل قرآن کریم استخراج کرده اند، مثلاً اگر موضوعی را میخواهند در باره اش بنویسند همه اسناد را بروی آیات متبرکه قرآن ثابت میسازند.

و قابل یاد آوری میباشد که استاد نسیمی در تمام عمر گرامی شان با اسلام زیسته اند و دایم قلب اسلامی داشته و از خورد سالی تا بزرگ سالی شخصیت صاحب‌دل، وارسته و مسلمان متعهد بوده اند.

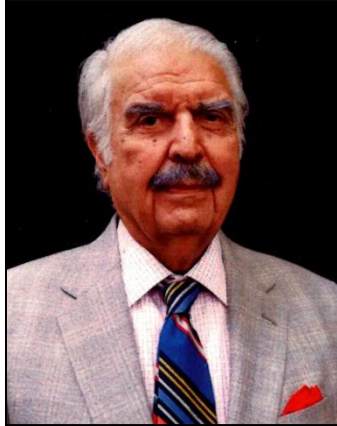
بهر صورت از برکت استاد دانشمند و والا گهر جناب استاد محمد یاسین نسیمی گفته ها مطول آمد اکنون باید از کارهای ماندگار و یادگارهای زرین

این استاد وارسته و فرزانه کابلستان که ایشان را «چهار دیوال» هم میگوئیم یاد آور شویم:

- کتاب بنام معرفی افغانستان، بزبان انگلیسی؛
- کتاب سالنامهٔ محصلین افغانستان در امریکا، بزبان انگلیسی؛
- کتاب تاریخ معارف افغانستان، به زبان انگلیسی؛
- شناخت انسان از نگاه قرآن، به زبان دری؛
- شناخت خداوند تعالی از نگاه علم امروز؛
- تأسیس و تهیهٔ متون مجلهٔ مشهور بخوان و بدان؛
- تاریخ روابط پارلمان با حکومت های افغانستان در دههٔ دموکراسی شاهی؛
- رهنمای خانواده در اسلام؛
- اخلاق اسلامی؛
- موجودهٔ شناخت شیطان (دشمن انسان) از نظر قرآن.

کتابهای علمی استاد نسیمی تنها در سطور بالا تمام نمی شود البته مقالات و مضامین شان زیاد میباشد تنها در مجلهٔ بخوان و بدان اگر نوشته های شان جمع گردد، کتابها بدست خواهد آمد، استاد نسیمی از صاحب‌دلان وطن میباشد و خداوند برایش صحت کامل ببخشد و عمر مبارکش را طولانی سازد.

پروفسور استاد ذبیح الله التزام



صحبت امروزه من در باره یک شخصیت بین المللی و عالم متبحر و دانشمند شناخته شده و از چهره های جاودان وطن عالم پرور و علامه زای ما افغانستان است. این شخصیت فرزانه و عالم پر فیض و مملو از علم و دانش و عرفان جناب پوهاند دکتور ذبیح الله التزام می باشد.

نام این استاد زمانه ما خاصاً در اقتصاد در کابل در میان اهل دانش و قلم ورد زبانها و مثالی از محدود علمای افغانستان بود که تاریخ پر افتخار وطن بنام ایشان فخر و مباهات دارد. این ارادتمند جناب پوهاند التزام از سالهای زیاد بنام نامی شان آشنایی داشتم و نیز گاهگاهی در دانشگاه کابل چهره نورانی و با وجاهت شان را دیده بودم ولی با تأسف محروم از آشنایی ها و محروم از صحبت های علمی شان بودم چونکه آنها از اقتصاد دان های بزرگ و مشهور و اینجانب فاقد از داشتن سواد و معلومات در آن مسلک بوده و هستم.

از جانب دیگر جناب استاد فرزانه دکتور التزام در دواير و دفاتر عمده ديگر اقتصاديد در خارج پوهنتون مصروف خدمت بودند که ارتباطی در آن مقام ها نداشتيم ولی آوازه دانش آن بزرگوار وطن بگوش های همه اهل دانش و عرفان رسیده بود.

جناب پروفیسور التزام از مشاهير کابلستان است در کابل زاده شده و در دوران طفولیت و جوانی از هوای گوارا و خوش کابل زمین تنفس کرده است، کابلیکه در آن قدمگاه شاهان کوشان و یفتل، رتبیل شاهان و کابلشاهان، غزنویان و بابریان وجود داشته و کابلیکه زیارت گاه اولیاء و اصفیا و اتقیا چون عاشقان و عارفان، شاه دو شمشیره و صدهای دیگر از عرفاء در آن وجود دارد.

کابلیکه کابلیان میگفتند «کابل بی زر باشد، بی برف نی» از آن سبب بعد از اینکه جناب پوهاند دکتور ذبیح الله التزام برف های زیاد کابل را دیده بفکر آن شده تا کابل را صاحب زر هم بسازد و بفکر زر اندوزی به کابلیان افتیده و در صدد تولید گنج در زادگاه خود شده، کابل را بزبان سندی «تجارت خانه» گفته اند. واقعاً کابل در قدیم پر از زر بوده و لی شاهان متأخر از بی کفایتی و بی احساسی کلید در گنج وطن را بشمول «کوه نور و دریای نور» به ستمگران استعمارچی بخشیدند.

در زمان بودایی بودن کابلیان در معابد کابل آنقدر هیکل های طلائی و نقره بی وجود داشت که یعقوب لیث صفاری بعد از اشغال کابل صدها هیکل و

مجسمه های طلای اعلی کشور مان را که در جمله خزاین و ذخایر وطن بشمار می آمد به خلفای بی احساس بغداد طور تحفه پیشکش نمود.

بعد از اینکه غربیان که به اصطلاح امروز آنها از جوامع پیشرفته بشمار می آیند بفکر استعمار شدند هر کشوری را که در تصرف خود قرار میدادند خزاین و آثار عتیقه آن ملت های بیچاره را به یغما می بردند، از کتب قدیمه گرفته تا جواهرات و امهات دیگر را با حاصلات و تولیدات شان به کشور خود می بردند. آنها علاوه از اینکه آن مستعمرات را تاراج مینمودند بر مردم آن مناطق ظلم ها را نیز روا میداشتند.

یکی از مثال های زنده ما را تصرف هندوستان توسط انگلیس ها تشکیل میکند، ارواح شاد مؤرخ نامداز وطن میر غلام محمد غبار در کتاب ماندگار خود «افغانستان در مسیر تاریخ» مظالم انگریزها را بر مردم هند از روی شواهد شرح داده است، وقس علی هذا.

پیشرفت سریع یک مملکت مستقیماً به داشتن یک اقتصاد خوب ارتباط می یابد و باید علمای بزرگ و دانشمندانی در آن مسلک وجود داشته باشند که تهداب اقتصادی را آن علما پایه گذاری نمایند بشرط آنکه مقامات حکومتی با دانشمندان علم اقتصاد همکاری و همنوایی داشته باشند. شاید جناب پروفیسور داکتر التزام درین مورد معلومات داشته باشند که ما در افواهاات شنیده بودیم هر کسیکه در افغانستان معدنی را کشف می نمود حکومت او را یا جزا میداد و یا محبوس مینمود که یکی از مثالهای آن را در ساحه ولایت لوگر میتوان مثال

آورد که در زمان حکومت شاهی در افغانستان شخصی به کشف معدنی در آن
ساحه کامیاب شد و موضوع را به حکومت اطلاع داد، گفتند که موضوع را
فوراً خنثی کردند و کاشف را جزا دادند. امید است روزی فرا رسد به اقتصاد
دان‌های وطن اجازه داده شود تا غم اقتصاد و پیشرفت وطن را بخورند تا مردم
نادار و بلاها دیده افغانستان را از فقر و بدبختی نجات بخشند.

نگارنده این سطور با تعداد زیادی از علماء و دانشمندان ارتباطات تلفونی
دارم علاوه‌تاً با همه هنرمندان افغانستان محشور می‌باشم و در باره آنها کتاب‌ها
می‌نوسم و بطبع می‌رسانم. در یکی از صحبت‌ها که سخن از صاحب‌دلان وطن
در میان استاد شکرالله کهگدای از خبرنگاران سابقه دار و ضمناً اهل دانش می
باشند و من در میان آمد اولین کسی را که نام گرفت نامی جناب پوهاند
دکتور ذبیح الله التزام بود.

با جناب استاد کهگدای از سالهای زیاد به اینطرف آشنایی داشتم و با ایشان
در جریده کاروان همکاری‌ها کرده و مضامین مینویشتم و خاصتاً که میخواستند
مجله‌یی را به عنوان «کابلستان» تأسیس و آنرا به پیش ببرند متأسفانه بعد از نشر
شماره اول داستان جهان شمول انترنیت بالا گردید و دولت مجله مستعجل شد.

داستان خدمات استاد التزام در افغانستان در میان استاد کهگدای و من بسیار
گرم شد و خواستیم که با این استاد توانا که عمر گرامی‌شان را در خدمت به
جامعه افغانستان وقف نموده اند چیزی یاد آور شویم.

چون سوانح حضرت استاد التزام را بدست آورده و خواندم دیدم که جناب شان رجحان و برتری های در میان اهل دانش افغانستان دارند که لازم می افتد بنام شان فخر و مباهات کرد.

خلاصه خدمات و سوانح مختصر جناب استاد التزام را در اینجا بخاطری می نویسیم تا جامعه و مردم ما بدانند که ماهم روزگاری بزرگانی داشتیم که در آواره گی حیات بسر می برند و از بد حادثه وطن عزیز را ترک گفته اند.

ناگفته نماند که جناب استاد التزام به جهت اینکه علاوه از مسلک اصلی شان ادیب وارسته و شاعر زیبا کلام می باشند او را در زمره «سخنوران صاحب‌دل» قرار دادیم چونکه واقعاً اهل ادب، اهل دانش و دوستدار واقعی افغانستان میباشند.

با اتفاق نیک دو جلد از سروده های زیبای شان بنام های «افغانستان عزیز» و «از اندیشه های پوهاند داکتر ذبیح الله التزام» را از طریقی بدست آوردم و با علاقه خاص به خواندن متن و مطالب آن اقدام نمودم.

استاد التزام در آثار خود از عشق به وطن و زادگاه اش حرف میزند آه غربت را چنان میکشد که گویی تا آسمان ها میرسد:

الهی خانه دور است و فضا تاریک و راه گم

کجا شد، خضر راه آن آشنای برزن ما

«التزام»

بنام نکهت وطن سوز دلش را چنین می آورد:

ای وطن در هجر تو آه ام، فغانم، ناله ام سر تا به پا

کنج آرامت رها کردم ز ناچاری دچارم در بلا

«التزام»

نالۀ دیگرش را به روش استاد بزرگ علامه خلیلی چنین میفرماید:

الهی بی وطن مگذار کس را

مساز از منزلش بیزار کس را

«التزام»

استاد التزام بیاد وطن قطره - قطره خون دل می چکاند:

ای وطن ریزم بیایت شیرۀ جان هر چه است

قطره - قطره خون دل در بین شریان هر چه است

«التزام»

او در هجر وطن سوخته و خاکستر شده:

سوختم در هجر میهن مشت خاکستر چه شد

یادگارم بر زمین از شست پا تا سر چه شد

«التزام»

شاعر خوش کلام جناب التزام در عشق وطن باز میگوید:

بگذرد عمرم به امید وصال مملکت

التزام از خوشدلی امروز را فردا کنم

التزام در متاع بی ماهیت دنیا چنین میفرماید:

از دکان دهر جز سودا نبردم توشه‌ی

این متاع را کاش بالای اجل سودا کنم

جناب استاد التزام در شعر از کسی پیروی نمی‌کند، ترکیبات و نکات مصرع های او به سبک و روش خود اوست گاهی در شعر «التزام» و گاهی «ذبیح» را در ختم غزلهایش ذکر مینماید.

دیوان «افغانستان عزیز» جناب استاد التزام مملو از عشق وطن، از جدایی ها او و دوری از کشور و بیچاره گی های مهاجرین و دوری از وطن شان میباشد. درین دیوان چون کلمات مستانه شعرای دیگر مثل خم ابرو، چشم جادو، چشم آهو، موی کمر، تبسم های معشوق و غیره کمتر بنظر میخورد بلکه از درد و آلام هموطنان و صدهای دیگر یاد گردیده است.

دیوان دوم استاد التزام با حمد و نعت آغاز می یابد و بعد از آن اقسام مفاهیم در غزلهای نغز و دلکش او بمشاهده میرسید. معمولاً شعراء در دیوان های خود حمد و نعت را می آورند و سپس اشعار شان را به تعقیب آن درج می سازند ولی استاد التزام سلسله مراتب را بر خلاف دیگر شعرا بعد از حمد و نعت حضرات چهار یار کبار را در درجه سوم قرار میدهد.

حمد:

من زنده میگردم یقین، این مژده ام آمد ز دین
بر خاک می مانم جبین، شکرانه را دارم ادا

نعت:

شمس الضحی یا مصطفی، بدرالدجی یا مصطفی
صدر العلی یا مصطفی، نورالهدا یا مصطفی

چهار یار کبار:

ابوبکر بعد احمد رهبر ما	رفیق و یار غار سرور ما
میان مؤمنان او صدر فهرست	پدر مارا و دخترش مادر ما
عمر آن شمس تابان عدالت	سپهسالار و بر فرق افسر ما
در حلم استارهٔ تابنده عثمان	ذو نورین آفتاب انور ما
علی در علم و در تفسیر قرآن	معلم بوده حاذق بر سر ما
بشارت یافته هر یک نقد جنت	«ذبیح»، خاص از لب پیغمبر ما

«التزام»

کابل را همه شهنشاهان دوست داشتند ولی زیبایی آن با آنکه دل‌ها باختند کارهای نکردند که زیبایی‌های آن بیافزاید مگر دو شخصیت از احفاد امیر تیمور صاحبقران یکی میرزا الوغ بیک بن میرزا ابوسعید دو دیگر میرزا ویس، اتکه او.

به زیبایی‌های پغمان این دو بزرگمرد یکی پادشاه و دیگرش اتکه بار اول متوجه می‌شوند که طبیعت و موقعیت پغمان بینظیر و در زیبایی مانندی ندارد از آنست از زمان آن دو بزرگمرد تیموری پغمان تا کنون جای تفریحگاه کابلان گردیده است، در ساحةٔ چندل بایی هنوز هم بازمانده گان آنها حیات بسر میبرند ولی به اثر گذشت زمان به اصالت تاریخی خود‌ها بی‌معلومات می‌باشند.

نهر طولانی ساحات چهلستون و ویسل آباد و صدهای دیگر از یادگارهای دوران حکومت این دو شخص کابل دوست میباشد. قبر میرزا ویس الدین اتکه در ویسل آباد است و مرحوم نبی کهزاد از آن در جریده «امید» یاد آور شده بود و استاد احمد علی کهزاد نیز در زمینه معلومات خوبی در کتاب «بالا حصار کابل» داده است.

جناب استاد التزام چون کابلی و کابل دوست میباشد بناً یکی از تفریحگاههای کابلیان را که پیشتر از آن ذکر شد و پغمان میباشد چنین ستایش میکند:

بر سر زند هوای بی حد صفای پغمان

در بهترین دنیا خالیست جای پغمان

از جنت زمینی جایی اگر شنیدی

بیشک بینی آنجا منقوش پای پغمان

عطرست و جوی و گلها در موسم بهاران

سوز و نشاط و عشرت در لابلای پغمان

سالی زیی به پغمان عمر خضر بیابی

یعنی علاج مرگست آب و هوای پغمان

بیدار خوابم هر شب خواب از «ذبیح» گریزد

پیوسته چون بگوشم باشد صدای پغمان

«التزام»

پغمان اصلاً کلمه تورکی است و در زمان میرزا اولوغ بیک آنرا پمقان می‌گفتند و به اثر گذشت زمان به پغمان معمول گردیده است.

جناب آقای داکتر التزام شاید نام مرحوم «گران شنو» را شنیده باشند چونکه وی از بزرگترین محاسبان کابل بود، در جریده امید از دانش و لیاقت وی در حسابداری سالها پیش ذکر رفته بود و وی از همین دودمان الوغ بیکی‌ها بود.

بهر صورت در سطور بالا ما بقدر و توان خود با عذر تقصیر در باره فرزند بزرگ و اقتصاد دان افغانستان استاد وارسته و فرزانه جناب پوهاند دکتور التزام که شاعر فرهیخته و دانشمند ادب و سخن میباشند چند کلمه را بصورت بسیار مؤجز نوشتیم تا باشد این فرزند بزرگوار وطن مان افغانستان را مردم مان بشناسند و بدانند که ما هم چنین شخصیت های نام نیک، پاک طینت و صاحب‌دل داشتیم که در دامان پاک مادر وطن کابل نشو نموده و باعث افتخار هوطنان گردیده است.

البته درباره این استاد بزرگوار ما در علم اقتصاد اکثر قلم بدستان معلومات خواهند داشت چونکه اسم گرامی شان در رادیو ها، اخبار و جراید بارها در کابل ذکر میگردید باز هم چند کلمه مختصر درینجا تحریر گردید. یکی از آن کسانیکه در باره حیات پر ثمر جناب استاد التزام معلومات کافی دارند جناب استاد شکرالله کهگدای اند که با ایشان شناسایی عمیق دارند و نیز در جریده وزین «کاروان» از همکاران قلمی و مشورتی بودند.

از اتفاقات نیک بعد از تماس با جناب بزرگوار استاد التزام زنده گینامه بسیار مختصر شان را بدست آوردیم و آنرا درین قسمت مضمون ضمیمه ساخته و

صفحه یی را که به خطر زیبای مرحوم استاد عبدالرشید بپنش از اشعار جناب التزام نقش بسته است شامل این مقاله ساختیم.

اکنون جناب پروفیسور استاد ذبیح الله التزام در شهر فینیکس، شهری که در اصطلاح ما شرقیان عنقا یا ققنس یعنی مرغ افسانوی معنی می‌دهد تشریف دارند و من‌حیث یک پروفیسور بسیار بزرگ و با صلاحیت در مسلک خود مصروف تدریس در یکی از دانشگاه‌های هستند و خداوند ایشان را کامیاب و صحت‌مند داشته باشد، زمانیکه با جناب شان تلفونی در تماس شدم صدای شان چون نجوای فرشتگان در گوشم طنین انداخت.

در سوانح ارواح شاد پروفیسور استاد غلام حسن مجددی این نگارنده به عرض رسانیده بود که دارالمعلمین کابل بنام آن حضرت مسمی شود مگر به عوض وی «دارالمعلمین سید جمال الدین» گذاشتند، درحالی‌که سید جمال الدین اولاً زیر اشتباه قرار دارد که وی از اسد آباد همدان است و یا اسد آباد ولایت مشرقی ما، ضمناً او شخصیت بزرگ جهان اسلام می‌باشد و ضرور نبود مکتب مذکور بنامش گذاشته می‌شد.

پیشنهاد این نگارنده من‌حیث یک خدمت‌گار معارف و فرهنگ افغانستان اینست که یکی از مکاتب شهری بنام جناب پروفیسور استاد ذبیح الله التزام منسوب گردد و نیز یا در فاکولته اقتصاد دانشگاه کابل یا در بانک‌های شهر کابل و اطراف در وزارت‌های اقتصاد و مالیه و تجارت تالاری بنام «تالار داکتر ذبیح الله التزام» تخصیص داده شود تا خدمات شایسته این خدمت‌گار راستین کشور تقدیر و نام نامی اش در تاریخ وطن جاودان گردد.

سوانح مختصر استاد گرامی پوهاند ذبیح الله التزمام:

پوهاند دکتور ذبیح الله التزمام متولد سال (۱۹۳۵ م) در گذر درخت شنگ که در شهر کهنه کابل در پای کوه شیر دروازه واقع است پا به عرصه وجود گذاشت، در سن چهار سلاگی پوهاند التزمام مهر پدر را برای ابد از دست داد و با دو برادر که مهتر آن شش ساله عمر داشت همراه مادر زنده گی مملو از محرومیت را در پیش گرفت، اما لطف خدا^(ج) شامل حال وی شد که دو سال بعد در لیسه استقلال که در آن زمان از نگاه سویه تعلیمی در صدر مکاتب ثانوی مقام داشت شامل گردید و در عین زمان در مسجد ملا محمود واقع شوربازار کابل در آموختن کلام الله مجید شروع کرد، بعد از فراغت از مکتب پوهاند التزمام استحقاق امتیاز تحصیل به خارج از کشور را کمایی نمود. بورسی به کشورهای فرانسوی زبان وجود نداشت بعد از یکسال در فاکولته طب، پوهاند التزمام در جنوری سال (۱۹۵۶ م) از طرف وزارت تجارت به دانشگاه مشیگن در امریکا معرفی شد.

پوهاند التزمام در سال (۱۹۶۰م) دپلوم لیسانس در رشته اقتصاد را بدست آورد که متعاقباً در وین استیت یونیورسیتی در شهر دپترایت پروگرام ماستری را توأم با تدریس شروع کرد در اخیر سال (۱۹۶۱م) دپلوم ماستری را بدست آورد و با تکمیل کورسهای داکتری به صفت اسستانت پروفیسور در یونیورستی آف حیوستن در ایالت تکزاز تدریس را ادامه داد. در سال (۱۹۶۵م) موصوف نایل به اخذ دپلوم داکتری (پی. اچ. دی) شد و در سوپیریور استیت کالج در ایالت

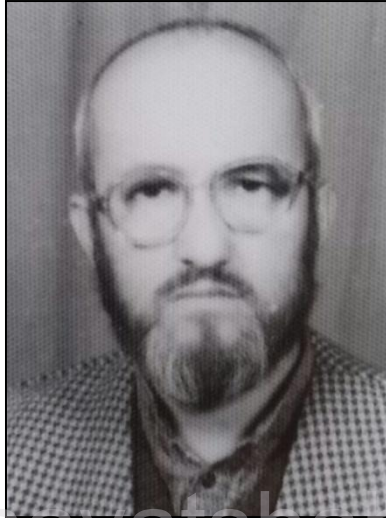
مشيگن بحیث اسوسیت پروفیسور مقرر گردید. در عین زمان یک تعداد رساله های علمی به نشر سپرد بعد از عودت به افغانستان عزیز شورای علمی پوهنتون کابل رتبه علمی موصوف را به پوهاند یا پروفیسور ارتقاء داد و مرحوم دکتور محمد اکرم خان وزیر معارف فیصله را منظور نمود و متعاقباً پوهاند التزام در فاکولته اقتصاد، حقوق و ادبیات تدریس نمود و در شورای عالی پوهنتون عضویت داشت.

بنابر لزوم دید دولت پروفیسور التزام به وظایف اداری ذیل با حفظ کدر علمی اش در پوهنتون عزت‌تقرر حاصل نموده است، رئیس گمرک کابل، کفیل ریاست عمومی گمرکات، رئیس بانک انکشاف صادرات، رئیس بانک ملی افغان، رئیس شرکت صادراتی و وارداتی خلق، رئیس عمومی ارزاق در بست فوق رتبه، معین اول و کفیل وزارت تجارت و گورنر بانک مرکزی برتبه وزارت، علاوه‌تاً وی بحیث عضو شورای عالی اقتصادی تحت ریاست صدر اعظم مرحوم نور احمد خان اعتمادی و عضو بورد اقتصادی تحت ریاست مرحوم سردار محمد داود خان رئیس دولت و عضو مؤسسه دپلوماسی وزارت امور خارجه در وقت وزارت مرحوم سردار محمد نعیم خان ایفای وظیفه نمود. در عین زمان دکتور التزام از طرف افغانستان در مجالس رسمی به پاکستان، ایران، عراق، عربستان سعودی، تایلند، هانگ کانگ، جاپان، ازبکستان و واشنگتن شرکت ورزیده است، موصوف بحیث مشاور اقتصادی به اکثر سفرهای رسمی شهید پروفیسور ربانی جنت مکان را مشایعت می نمود.

آثار علمی دکتور التزام به سی میرسد که بعضاً در داخل کشور ولی عمدتاً در خارج از مملکت بچاپ رسیده که شامل نژده راپور علمی برای بانک جهانی میباشد. دو جلد از اشعار دکتور التزام نیز تحت عناوین «افغانستان عزیز» و «اندیشه های پوهاند التزام» نشر گردیده که بدسترس علاقه مندان شعر و ادب در داخل و خارج قرار یافته است. اشعار متعدد در جریده های «کاروان»، «درد دل افغان»، «آئینه افغانستان» و مجله «طلوع» هم به نشر سپرده و در تحریر فصل پنجم کتاب پروفیسور دکتور بهاءالدین مجتبی منتشره سال (۲۰۰۶م) سهم گرفته است.

پوهاند التزام از طرف پوهنتون هارورد بحیث مشاور در یک پروژه بانک جهانی مقرر گردید که بعداً به صفت سرمشاور قسمتی از پروژه را به پیش برد، چند ماه بحیث (Visiting Professor) در آلمان لکچر داد و مدتی در (Embry-Riddle Aeronautical University) نیز تدریس کرد. فعلاً که عمرش به هشتاد و دو رسیده کما فی السابق به تدریس اشتغال دارد و از طرف حکومت اریزونا امتیاز عمری تدریس در دانشگاه های ایالتی برایش اعطا گردید. از یک سال بدینطرف از جانب رئیس جمهور دونالد ترامپ کارت عضویت در بورد مشورتی برایش انعام شده است.

استاد برهان الدین نامق



www.erafatslhanrani.com

کارهای ادبی:

- مترجم کتاب پنج جلدی تاریخ ادبیات ترکی اوزبیک با تعلیقات و حواشی؛
- ترجمه کتاب «بابرنامه» اثر ظهیر الدین محمد بابر امپراتور افغانستان و هندوستان؛
- مدون ضرب المثل‌های منظوم؛
- پژوهشی پیرامون زبان‌های ترکی؛
- زمینه‌های پیدایش ضرب المثل‌ها؛
- ترجمه کتاب تاریخ تورکستان شرقی؛
- ترجمه کتاب شبهای پر ستاره «رمان بابر»؛
- مجموعه شعری؛
- و غیره...

برهان الدین نامق زاده سرزمین لعل و لاجورد است، سرزمین زیبایی که خنیاگران زمان طبل سرخروی شکوه و بلند آوازه گیش را در خلال سده ها و زمانه ها برای باربار نواخته اند و سخنوران و شاعران بزرگ صفای طبیعت و سیمای دل‌ویزش را در شعر خویش به استعاره و تشبیه و تلمیح و مجاز گرفته اند و نقاشان و مذهبیان و مینیاتورنگاران بزرگ زمان صحنه های زیبایی از مناظر دلکش آنرا زینت بخش تصاویر دلخواه خود کرده و صاحبان ذوق و دوستداران زیبایی آنرا برقاب زرین جاویدانه گی با احترام و دقت تمام به آذین بسته اند.

نامق شصت و پنج سال پیش در دهکده شهران ولسوالی خاش ولایت بدخشان متولد میشود، دهکده یی که سی سال پیش اکثریت اهالی آن از نعمت سواد و تعلیم برخوردار بودند و اصلاً عنصر بیسواد را نمی شناخت و اگر هم بود کمترین آنرا تشکیل میداد، او تعلیمات آغازین را در شهران، متوسطه را در کابل در مکتب ابن سینا و دوره لیسسه را در اکادمی تربیه معلم و لیسانس را در رشته ژورنالیزم در فاکولته ادبیات و علوم بشری دانشگاه کابل در سال ۱۳۵۳ هجری شمسی پایان میرساند.

اولین مأموریت رسمی را در سال ۱۳۵۴ هجری شمسی در وزارت مالیه با کارهای اداری و نشراتی می آغازد و در سال ۱۳۵۵ هجری شمسی به رادیو تلویزیون ملی رفته به تهیه برنامه های متعدد در اداره رادیو کابل و برنامه های سیاسی و اجتماعی و برنامه های اوزبیک رادیو افغانستان می پردازد و در سال ۱۳۷۲ هجری شمسی در اثر حملات راکتی شهر کابل مانند دیگر هموطنانش به

دیار هجرت و غربت می‌رود و از سال ۱۳۷۳ تا سال ۱۳۸۶ هجری شمسی در شهر پشاور زنده گی میکند و به نشر جریده ماهنامه سوغات می‌پردازد و برای مدت چند سال هم در دانشگاه بین‌المللی اسلامی آباد، تاریخ ادبیات ایران، تاریخ تمدن ایران، تاریخ سیاسی ایران و تاریخ ادبیات تاجیکی را تدریس میکند. نامق در بین سالهای ۱۳۸۷ تا ۱۳۹۱ هجری شمسی در نصاب تعلیمی معارف به حیث مؤلف و متخصص زبان ترکی اوزبیکی در تألیف کتابهای صنوف پنجم، ششم، هفتم، هشتم و نهم اوزبیکی سهم می‌گیرد و در سال ۱۳۹۲ هجری شمسی در مربوطات مطابع آزادی (دولتی) پس از بازگشت بوطن شامل خدمت میشود. نامق نویسنده و پژوهشگر توانا و شاعر دل‌باخته و عاشق زیباییهاست از شهرت می‌گریزد و کوشش میکند بی‌ماجرا و هنگامه زنده گی کند، با هیچکس سر رشک و حسد ندارد، شاد میشود بگفته شاعر چراغ هر که روشن گردد و همیشه این شعر سعدی را مثال می‌زند:

هرگز حسد نبردم بر منصب و به مالی

الا با آنکه دارد با گلرخی وصالی

نامق عمر گرانبار خویش را وقف تحقیق و پژوهش و ترجمه و تتبع در زمینه های تاریخ و ادب زبان ترکی و به ویژه اوزبیکی و شعر دری کرده و آثار را از زبان ترکی اوزبیکی به زبان دری ترجمه کرده است. کتاب پنج جلدی تاریخ ادبیات ترکی اوزبیکی، با برنامه، تاریخ آسیای میانه، تاریخ ترکستان شرقی،

شبهای پر ستاره (رمان بابر) و یک سلسله مقالات دیگر گواه بسیار روشن این امر است همچنان از زبان دری او مجموعه شعر (بهارگه ایشان) را به زبان ترکی اوزبیک ترجمه کرده و در آن بیشتر اشعار خانم پروین اعتصامی، دکتر محمد رضا شفیعی کدگنی، دکتر پرویز ناتل خانلری، خانم سیمین بهبهانی، خانم فروغ فرخزاد، سهراب سپهری، فریدون مشیری، رهی معیری، استاد خلیلی و اسدالله ولوالجی را به حله ترجمه آراسته است.

نامق در بخش تاریخ ترکان و شعر و ادب زبان ترکی اوزبیک و دری آثار تحقیقی و پژوهشی ارزشمند نیز آفریده است. اوزبیک تیلی و ادبیاتی، تورک و مغول (تورک یا اوزبیک، کدام یک؟)، نور جهان بیگم ملکه حسن و سخن، تاریخ ترکان افغانستان، ترکان در گذرگاه تاریخ، جستاری در قلمرو بیدل و بیدل خوانی و بیدل شناسی در افغانستان، مجموعه بزرگ تصنیف جلوه های مثل در شعر، جوایز مطبوعاتی در افغانستان و وادی زیبای خاش و ده ها مقاله و نوشته در ارتباط به تاریخ و ادب ترکی اوزبیک و دری شاهد خوب این مدعاست.

گذشته از آنها نامق به ویراستاری کتب متعدد نیز دست یازیده است. کتابهای فرهنگ عامیانه دری افغانستان، پیر خرابات، شرح احوال و آثار پروفیسور غلام محمد میمنه گی، شاه محمد ولی خان دروازی و کیل السلطنت اعلیحضرت امیر امان الله خان غازی، گوراوغلی سلطان، مخفی بدخشی، دو بیتی های دری افغانستان، ضرب المثل های دری افغانستان، مجموعه شعر ظلم را ستایش نمی

کنم (مجموعه اشعار سخنوران معاصر ترک) ... از شمار همین کارهای سودمند وی به شمار میرود.

افزون بر اینها نامق در زمینه نقد و بررسی مسایل شعر و ادب ترکی اوزبیک و دری نیز دسترسی کامل دارد نوشته های دزد با پشتاره و از ترخان آزاده تا برزین مهر آتشکده وی بیانگر این امر میباشد. باری در باره محتوی کتاب کنایات و ضرب الامثال دکتور عبدالغنی برزین مهر و گویا نقد وی بر کتاب ضرب المثل‌های دری افغانستان آثار تنقیدی یاد شده را نوشت و با استفاده از شیوه کالبد شکافی در نقد ادبی چگونه گی محتوی اقتباسی و سرقت کنایات و ضرب الامثال و به اصطلاح نقدی بر کتاب ضرب المثل‌های دری افغانستان برزین مهر را بر همگان آشکار و هویدا نمود.

نامق درباره طنز نیز مثنوی را بنام (شش جهت) تهیه دیده و در خلال آنها قصه ها، حکایات، واقعات و حوادث طنز گونه را از میان مردم جمع آوری نموده در قالب مثنوی ریخته است. با این همه نامق بگونه تفننی گاه گاهی به زبانهای ترکی اوزبیک و دری غزلواره های می سراید و اشعارش بیشتر بازگوینده حوادث و واقعات زنده گی عینی، سیاسی و اجتماعی زمانش می باشد و در بعضی از سروده هایش از زیبا رویان نیز وصف میکند و زمانی هم به ستایش زیباییهای طبیعت می پردازد و در اشعار وی بعضی موارد به چاشنی طنز و انتقاد نیز بر میخوریم.

نامق چندین قصیده به زبان دری در ارتباط به شرایط و اوضاع زمانش سروده است اولی در ارتباط تاریخ یکصد سال اخیر کشور است بنام "صحیة الاخطار و رجفة الاشرار" یاد میشود، دومی درباره «رفیق منافق» است در آن در ارتباط به کارواییهای نامیمون رفیقان سخن رانده شده است، سومی درباره «چگونه گی انتخاب کرزی به کرسی ریاست جمهوری افغانستان» است، چهارمی در مورد «نجابت عشق» است و پنجمی در پیوست به «اوضاع ناباب زمان» می باشد، افزون بر آنها نامق سه قصیده به زبان اوزبیکی نیز آفریده است محتوی قصاید یاد شده وی بیشتر وقف مسایل انتباهی اجتماعی روزگارش شده است.

همینگونه نامق یک سلسله رباعیات را در مورد موضوعات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی کشور نیز سروده است و این رباعیات بیشتر رنگ انتقادی دارد.

اینهم نمونه یی از غزلواره های نامق:

شگوفه

جلال کوه و دامان است شگوفه	جمال باغ و بستان است شگوفه
ز نازش آفریده خالق پاک	لطیف و نغز چون جان است شگوفه
کشیده سر ز هر دیوار بر زن	مهین دخت خراسان است شگوفه
پرنده بوقلمون کرده بر تن	عروس شاه ترکان است شگوفه
بهر سو غیر گل چیزی نبینی	بهارستان ایران است شگوفه
نگارستان مانی است و بهزاد	نمود چین و توران است شگوفه

بـزیر آسـمان چـتـریـست از گل بـیـن چـون ابر و باران است شـگـوفـه
ز نیشاپور اگر خیزد فیروزه شـکـوه کابلستان است شـگـوفـه
چو یاقوت چو بیروج و چو لعلش بـدخـشان در بدخشان است شـگـوفـه
گهی مستی زمان می پرستیست
بهار اندر بهاران است شگوفه



در عشق بدادم سر فرزانه خود را
کـردم تسلی دل دیوانه خود را
از بسکه شدم شهـره و بدنام بـکـویت
دیگر ننمودم بکس خانه خود را
اظهار خودی پیش خسان من ننمودم
دادم بیاد، غیرت مردانه خود را
گم نام نبودم و به گمنامی سپردم
در خاک سیه گوهـر یکـدانه خود را
مردانه بـزـیـستم و بـمـردانه گی مردم
با خون بنوشتـم همه شـهـنامه خود را
مردم و ببردیم بگور با دل پر درد
آن داعیه عالی شاهانه خود را
رسوایی من بیش از آنست که تو دانی
تا حال نوشتم همه افسانه خود را

از پرتو حسن خود ای مهر درخشان
 آتش مزن خانه پـروانه خود را
 اینجا همه گی غرقه بخون است و شهید است
 نگرفته در آغوش یکی جانانه خود را
 از تشنه گی مردم و نبردم ز غیرت
 بر لب یکی بـاده پیمانۀ خود را
 دریا بکنار آمد و انداخت صدف را
 شناخت صدف قیمت دردانه خود را
 از عشق مسوزان و مرنجان دل «نامق»
 این عاشق مستانه دیوانۀ خود را



نمونه اوزبکی:

تورک پریچهره

اول تورک پریچهره که طرازده یلغوز
 هم غمزده هم عشوه ده هم نازده یلغوز
 حسنی ده اونینگک تینگکی کورینمس بو آجونده
 اول شامده، عراقده، حجازده یلغوز
 یغما قیلده دی باقیشیده بار و یوقیم نی
 اول ماه چینگیل اوزی دیر انبازده یلغوز

جان بیر و گوچی اوز سوزی بيله روح الامینیم
 عیسی نفسیم، خضر خطیم اعجازده یلغوز
 هر گل بو چمن ایچره ایرور حسنی گه مغرور
 لیکن گل مین دیر اوزی گلزارده یلغوز
 میندن ینه سین سورمه اونینگ حسن و جمالین
 اول حسنیده اول چهرة ممتازده یلغوز
 اول ماه عجم، شاه عرب دیر بو جهانده
 اوز تینگیده، اوز مثلیده، اوز رازیده یلغوز
 کورمه دیم ایننگ مثلی نی صقلابده رومده
 آخر او پری دیر اوزی قفقازده یلغوز
 «نامق» سین ایرورسن اونینگ عشقیده مجنون
 اول لیلی صحرای دیر حجازده یلغوز



بابر نامه بابر میرزا ترجمه استاد برهان الدین نامق

دکتر عنایت الله شهرانی

اولین شخصیکه بعد از نابغه بزرگ امیر علیشیر نوایی در زبان و ادبیات تورکی اوزبیکی صاحب صلاحیت و دارای مقام ادبی می باشد عبارت از ظهیرالدین محمد بابر شاه، شهنشاه و فاتح و سخنور شرق است، بعد از دوره نادر قلی خان افشار که مدت کوتاهی در افغانستان حکم راند، حکام متأخر افغانستان در خصوص انکشاف زبان و ادبیات تورکی اوزبیکی و حتی به تقویة فرهنگ هیچ کاری را انجام ندادند. گوینده گان زبان تورکی فقط بنابر علایق شخصی اشعار می سرودند و گاهی هم مضامین تهیه میداشتند که به اثر گردش های زمانه اکثراً از میان میرفتند.

یکتعداد آثار ارزنده و پربهاء بدوره منحوس وزیر محمد گل مومند رئیس تنظیم تورکستان افغانستان در دوره صدارت محمد هاشم خان سوختانده شده و نیز تا جائیکه شنیده میشد بدریای آمو انداخته و پرتاب میگردد. در سالهای اخیر فقط جهت نمایشات ظاهری بشکل سمبولیک در بعضی کمیته ها یک- یک شخص را از بعضی ملیت ها دعوت مینمودند تا در باره ملیت های مربوطه شان معلومات ارائه نموده و نماینده گی نمایند.

اتفاقاً نماینده تورکان افغانستان شخصی بوده که بجز خودش هرگز نخواستہ کسی دیگری در آن مجالس یا کمیته‌ها در فعالیت‌های انکشاف زبان تورکی اوزبیکی سهمی داشته باشد، چنانچه در یکی از مجالس خصوصی نماینده برادران بلوچ به دوست عزیز این نگارنده گفته که نماینده شما تورکها اصلاً بصورت قطع احساس ملی ندارد و هیچ وقت دیده نشده که از ملیت شما دفاع نمایند و بصورت مزاح و هزل گفته که: «باید اورا از سر یک کوه بلند به جانب پائین لول داد، تا نفسش برآید». دلچسپ تر اینکه به اثر پرس و پال دریافتند که خون وی مطابقت به خون ملیت تورک نداشته است، والله اعلم.

وقتی استاد عبدالحی حبیبی پرسیدند که اگر روزی بیاید که زبان و ادبیات تورکی اوزبیکی در افغانستان رسمی شود، شما تورک‌ها کدام اسلوب نویسنده گان متقدم را پیروی خواهید کرد؟ جواب استاد مغفور این بود که طریقه نویسنده گی و انشاء پردازی حضرت بابر پادشاه را چونکه آن شهنشاه بزرگ افغانستان و نیم قاره هند در ادب تورکی بی بدیل و نبوغ ذاتی داشت.

تورکان بطور عموم و خاصتاً تورکان افغانستان با آنکه اسلاف شان بدوره های حکومت داری خودها با هیچ ملیتی ویا زبان و سمت عناد و دشمنی نمیکردند و نشر و انکشاف زبانهای ممالک مفتوحه را با علاقه خاص و فرهنگ دوستی شان چون زبان های فارسی، اردو، هندی وغیره احترام میکردند.

اما با گذشت وقت و تحولات زمانه در آن اوقات که تورک های افغانستان در جمله یکی از ملیت ها قرار داشتند و حکومت را بدست نداشتند برای شان

هرگز موقع داده نشد که در بارهٔ زبان مادری شان خدمت نموده و یا کاری را انجام بدهند.

سالها سپری میشد و مایوسیت های مردم تورک زیادتر میگرددید، هر کسی در هر دیاری به هر موقفی که قرار داشت مبارزات خود را بصورت مخفی دوام میداد و از تعصبات میان خالی افکار نامردمی، ناجوانمردی ها، خیانت های ضد مردمی، کارهای خلاف اسلام، تبعیضات، تفاوت و تفریق دادن ها، نابود کردن افتخارات تاریخی و صدها اعمال غیر اسلامی و انسانی را با همدیگر به گفتگو میگرفتند.

یک تعداد شخصیت های عمده که در سیاست وارد و از دردهای جامعه واقف بودند چون نمیتوانستند بصورت آزاد و علنی آلام و دردهای شان را بگویند و یا بنویسند لذا بنام اینکه آنها «اتحادیهٔ قالدین» را تشکیل میدهند و به کارهای تجارت دست میزنند بعد از تشکیل آن دست به فعالیت های مخفی سیاسی زدند که زخم ها و آلام شان را التیام بخشند.

در یکی از نشست های شان به فعالیت های بیدریغ ارواح شاد یونس سرخابی و جمعی تورکان و هزاره ها، همه گفتند که باید نامهای اولادهٔ شان را بنام بزرگان تاریخ تورکها نامگذرای کنند، چنانچه موضوع جامعهٔ عمل پوشید، نامهای آتیلا، بایسنقر، تیمور، بابر، بایقرا و ده های دیگر را بر خوردسالان نامگذاری کردند. اما با آن همه قید و بست ها مرحوم سناتور خیری، نوا، نزیهی، سرخابی، بعضی از بزرگان چنداول چون ارواح شاد استاد آصف آهنک و پیش

آهنگان بزرگوار هزاره‌ها و ده‌های دیگر کم‌کم مفکوره‌های خویش را در اطراف و اکناف اظهار می‌کردند.

درین ایام بود که محمد هاشم خان صدر اعظم قاتل و دکتاتور از مقام صدارت می‌افتد و شاه محمود خان برادرش بجای او بمقام مذکور مقرر میشود و جاسوسان از مجالس تورکها و هزاره‌ها که هر دو از یک نژاد میباشند به صدر اعظم جدید خبر میدهند و صدر اعظم چند نفر از سرکردگان را در صدارت دعوت نموده بر ایشان میگوید که حالا دیگر دوره دموکراسی است و از جانب دیگر محمد گل مومند کدام قدرت و موقفی ندارد و انشاءالله منبعد همه کارها بروی دموکراسی به پیش میرود و برای شما حقوق تان داده خواهد شد.

بعد از شکست طالبان دوره‌ی بنام دموکراسی به زعامت آقای حامد کرزی

آغاز گردید و خواستند تا قانون اساسی در افغانستان را تجدید نظر نمایند.

از روی اتفاق یک شخص از تورکان اوزبیک را در رأس آن بنام «رئیس تسوید قانون اساسی» تعیین و شش شخص دیگر با صلاحیت را در رشته قانون با وی در تکمیل مسوده مؤظف گردانیدند.

نگارنده این سطور به اثر تلفون‌های مکرر از امریکا توانستم با دلایل زیاد اعضای هفت نفره تسوید کننده گان را قانع بسازم تا زبان و ادبیات تورکی را منحیث زبان سوم ملی بعد از فارسی و پشتو بپذیرند و در مسوده شامل کنند که خوشبختانه پذیرفته شد.

مسودهٔ قانون اساسی بعد از تکمیل به کمیتهٔ سی و پنج نفری بشمول هفت شخصیت اولی محول گردید تا بعد از مطالعه و بررسی و تثبیت آن به فیصلهٔ «لویه جرگه» بفرستند. از تصادف بد همان نمایندهٔ تورکان اوزبیک که سالها بنام نمایندهٔ تورکان افغانستان که توسط خودش معرفی شده بود و سالها بدان نام نان و نمک میخورد در جملهٔ سی و پنج شخص قرار داشت.

چون نظریات من نگارنده با دلایل زیاد در آنجا موجود و گفته شده بود آن شخص کور نمک فرموده که عنایت الله شهرانی اصلاً یک هنرمند است و حق و صلاحیت فیصله را در خصوص ادبیات ندارد، البته صدای این شخص به شخصیت‌هاییکه ضد این نظریه بودند خوش آیند و قابل تقدیر قرار گرفته چونکه یک تعداد از گماشتگان رئیس دولت بشمول همین نمایندهٔ بنام تاریخ تورکها در افغانستان این مطلب را میخواستند از زبان خود تورکها بشنوند، همان بود که نظر بنده درین گروه دوم رد گردید، بعدها دریافت کردیم که شخص رئیس دولت این شخص را با تأدیه چند روپیه به این کار گماشته است.

مدتی بعدتر این نگارنده زمانیکه به تبلیغات حکومت فدرالی در افغانستان به صفحات شمال سفر نمودم، تصمیم بر آن شد که سیمیناری را با دانشمندان در قسمت انکشاف زبان و ادبیات تورکی اوزبیکی در شهر مزار شریف برپا بدارم، در ختم سیمینار که میخواستیم قطعنامه را بحضور اعضای مجلس قرائت نمائیم یکباره همان شخص یا نمایندهٔ قدیمی تورکان افغانستان که هیچ وقت کسی او را

نماینده مقرر ننموده و خود را خود معرفی کرده بود از جا برخاست و گفت که آقای شهرانی یک نقاش است و او را به انکشاف ادبیات چه کار؟

جواب این شخص ضرور نبود که ارائه شود، چون شخص نهایت محدود و نادان بود اما بخاطر روشن ساختن موضوع چنین جواب داده شد که نقاشی ام داد خداوند است، دوکتورای من در قسمت تعلیم و تربیه از یک دانشگاه مشهور امریکا میباشد، از جانب دیگر به امضای وزرای معارف و تحصیلات عالی با امضاء و تصدیق آقای حامد کرزی رئیس حکومت من بحیث پروفیسور و متخصص تعلیم و تربیه در یونسکو در جمله شانزده متخصص دیگر معرفی شده بودم که در باره نصاب تعلیمی در افغانستان کارهای مهمی را انجام دادیم، در آن مجلس یونسکو در شهر پاریس البته درباره انکشاف زبان و ادبیات تورکی سخن ها و پیشنهادات از جانب من بلند گردیده و بحث بعمل آمده بود. بهر صورت بسی اوقات اتفاق افتاده که تخریبات از داخل اصل گروه ها صورت میگیرد و اشخاص ضعیف النفس بصورت عموم از جانب دشمنان گماشته میشوند.

داستان دیگری را با تأسف زیاد باید عرض نمود که در امریکا مصروف کارهای تحقیقی بودم، نماینده های «جنبش ملی اسلامی افغانستان» مکرراً تلیفون کردند تا در کنگره دوم جنبش اشتراک نمایم، محل کنگره در شهر مزار شریف تعیین شده بود.

بعد از کنفرانس عمومی چند- چند نفر را بشکل کمیته‌ها تعیین نمودند تا برای بهبود اوضاع سیاسی و تعلیمی مردم غور و فیصله نمایند، پروفسور داکتر قیام‌الدین راعی برلاس و یک خانم جوان که بزبان تورکی اوزبیک می‌دانست و دایم عقیده مند بودیم که وی از ملیت خویش دفاع خواهد کرد، با چند نفر دیگر بشمول این نگارنده در یک کمیته تعیین شدیم.

در ضمن بحث و پیشنهادات این جانب عرض نمودم که زبان و ادبیات تورکی اوزبیک از زبانهای بسیار قدیم و انکشاف یافته است، اگر آن زبان در معارف رسمیات پیدا کند، ضرورت به تهیه نصاب تعلیمی نمی افتند، منتها تکست‌های صنوف را از ممالک همسایه گرفته و مطابق روحیه مردم افغانستان آنرا تغییر میدهیم و البته یک کمک زیاد به گوینده گان این زبان مخصوصاً اطفال خواهد شد و خواندن بزبان مادری طبعاً سویه شاگردان را بلند میبرد.

همان خانمیکه سالها از مدرک زبان و ملیت تورک نان و نمک خورده و شهرت بسیار عالی داشت با یک حرکت غیر عادی گفت که در این زبان کسی نیست که درس بخواند و یا راجستر کند، البته بعضی الفاظ بدتر که منظورش از بی اهمیت نشان دادن زبان باشد گفت، گفتار و عکس العمل این خانم کاملاً غیر مترقبه و سخت دشمنانه بود.

چاره جز این نبود که عکس العمل در مقابل این خانم نشان داده نشود اگرچه چند بار معذرت خواست ولی تیر از کمان پریده بود و مقصدش کاملاً بوقت گفتارش هویدا شده بود، ضدیت وی در مروج ساختن زبان تورکی

اوزییکی به تورکی زبانان بسیار زیاد بود یکی از آن کلماتش چنین بود «اوزییکی چه است و کی به آن علاقه خواهد داشت؟»، وی اگر عاقل میبود باید میدانست هرکس به زبان خود به نسل و نسب خود و قوم و ملیت خود علاقه خاص داشته مییابد و علاقه باید به حدی باشد که بزبان و ملیت های دیگر تعرض ننموده و حقوق شان را مراعات داده برتری جوئی ننماید، شاید این خانم نیز مثل نماینده خود ساخته تورکها خون خالص تورکی نمیداشته و شاید هر دو هم عقیده و دارای ارتباط حسنه می بودند.

و اما بابر شاه شهنشاه بزرگ شرق:

بابر شاه یک امپراتور بزرگ جهان بشمار می آید بابرنامه را علمای شرق و غرب بمنزله عالی ترین و مؤثق ترین اثری می شمارند که از جانب یک امپراتور فاتح تا کنون تحریر یافته است.

بابر در یازده سالگی بمقام سلطنت رسید، وی در طول زنده گانی کوتاه مدت خود آنقدر کار کرد، آنقدر فتح کرد و آنقدر نوشت که هیچ شهنشاهی با وجود داشتن عمر طولانی و حکومت دراز مدت نتوانسته اند بمانند او نام ابدی و سرفرازی را بخود کمایی نمایند.

بابرشاه در فن فتوحات چون جد اعلی خود امیر تیمور صاحبقران وارد بود، اولاده اش بیش از سیصد سال در خاک پهناور و سحر انگیز هندوستان کبیر حکم راندند، وی مقام امپراتوری را به میراث نبرده بلکه بزور عقل و فراست و قوه جسمانی اش این همه کامیابی ها را بدست آورده بود.

آنچنانیکه بنی اعمام بابر در هرات چون شاهرخ، سلطان حسین بایقرا و میرزا بایسنقر، رنسانس شرق را در هرات بمیان آوردند اکبر و جهانگیر در خاک هند، وسیعتر و گسترده تر در ساحه علم و دانش یادگارها گذاشتند. جهانگیر علاوه بر جهانگیری ها و کفایت در حکومتداری یکی از منتقدین بزرگ در نقد و بررسی آثار هنری و پارچه های نفیس بشمار میرفت.

کابل جولانگاه بابر شاه بود، کابلیکه بابرشاه بر آن عشق داشت، فرزندان با دانش او چون همایون و گلبدن بیگم در خاک زیبا و پر فیض کابل چشم به جهان کشوده اند، اعمام میرزا بابر چون اولوغ بیگ و میرزا ویس، در زیبا سازی شهر کابل و پغمان رول اساسی داشتند. در کابل و نواحی آن تورکان تورکستان که یک تعداد شان با شاهان تیموری مخصوصاً با بابریان آمده و مسکن گزین شده اند زیاد میباشند، حاجی دهقان کابلی، داکتر محمد اکرم، داکتر محمد اسماعیل علم، سالک بالا حصاری، محاسب نامدار گران شنو، کاکه غنی نسواری، و ملک الشعراء بیتاب و صدها و هزاران خصوصاً باشنده گان چندل بایی پغمان و اطرافیان قرغه و ویسل آباد اصلاً از اهل تورکستان جنوبی می باشند با وجود آنکه از قدیم الایام تورکان در کابل چون کوشانیان، یفتلیان، تورکی شاهان، کابلشاهان و تگین شاهان و غزنی شاهان با قبایل شان در آن دیار می زیستند.

اقدام به تحریر و تعلیق و تحشیه بابرنامه:

در سال (۱۹۹۹ مسیحی) این کمینه میخواستیم بابرنامه چاپ بمبئی (مومبئی) را که مترجم آن را بیرم خان بدخشی خانخانان معرفی نموده اند با تصحیح و تعلیق و تحشیه از طریق مجله «پیمان» بچاپ برسانیم، چنانچه یکی از آن فصلها با یک مقدمه مختصر بطبع رسانیده شد. بدبختانه دولت مجله «پیمان» مستعجل شد و کار بابرنامه شکل بطی را بخود گرفت، با آنکه در باره شخص بابرشاه آن پادشاه بزرگ معلومات زیاد جمع شده بود، بعد از آگاهی ما در باره کار برادر ارجمند و دانشمند حلیم جان یارقین و خانم محترمه شان شفیقه جان یارقین در باره بابرنامه صورت گرفته بود آن پلان سر دست ما معطل شد، بگفته دوستان کتاب شان بزبور طبع آراسته شده و متأسفانه بدسترس من تا کنون نرسیده است. چون موضوع بابرنامه را عمداً نخواستیم به پیش برده شود لذا تصمیم بر آن شد تا در باره کتاب «ظهیرالدین محمد بابر» به نوشته مرحوم استاد عبدالحی حبیبی تعلیق و تحشیه بنهیم. و چنانچه که کار آن به اتمام رسیده است و بعد از آن کار «همایون نامه» تألیفی گلبدن بیگم نیز به انجام رسانیده شد.

و اندر باب مولانا استاد برهان الدین نامق:

اگرچه آقای نامق به لقب «مولانا» شناخته نشده است ولی وی حیات خویش را وقف مثنوی و دیوان شمس مولانا و کلیات میرزا عبدالقادر بیدل کرده که بیدل را بعضاً علماء «مولانا بیدل» هم گفته اند.

آقای استاد نامق آنقدر با کلام مولانا عبدالرحمن جامی ارتباط دارد که گویی نزد آن خاتم الشعراء در جمع حواریونش تلمذ کرده است، تا جائیکه وی را از نزدیک می‌شناسم معلومات دینی وی خیلی‌ها وسیع و در جمع علمای دین بشمار می‌آید، کمتر کسی را سراغ دارم که در بارهٔ تصوف و تاریخ آن بسویۀ نامق معلومات دقیق داشته باشد.

آقای نامق شخص خاموش و کم‌سخن با محجوبیت خاص که خاصهٔ اوست، در تواضع در رأس متواضعان قرار دارد، وی مرد مؤمن و شخصیت عالی افغانستان مخصوصاً در میان تورکان و تورکستانات بشمار می‌آید.

آقای استاد مولانا نامق در ادبیات تورکی آیتی می‌باشد، زبان‌های مختلف تورکی را بخوبی میدانند، ترجمهٔ کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» تألیفی ارواح شاد محمد امین بغرا بزبان تورکی اویغوری مؤید گفتار ماست.

تاریخچهٔ این کتاب مرحوم محمد امین بغرا شخصیت بزرگ اویغورستان چنین است که زمانیکه بوقت جنگ میان مردم تورکستان شرقی و چین و روس در جریان بود وی بحیث سفیر فوق العادهٔ سیار در ممالک اسلامی فرستاده میشود، ولی پیشتر از اینکه بکار خود خاتمه دهد کار تسخیر تورکستان شرقی یا مهد تمدن تورکها به آخر میرسد.

لذا جنت مکان محمد امین بغرا که با دوستان دانشمندش چون پروفیسور استاد غلام حسن مجددی و برادر دانشمند و عالم او جناب میا حسین مجددی در کابل استقرار می‌یابند و هر یک بکاری مشغول میشوند، در آن هنگام زنده

یاد محمد امین بغرا بفکر مبارزهٔ قلمی می افتد و کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» را بزبان فصیح و آهنگین تورکی اویغوری با وجود نداشتن منابع زیاده تر با قدرت حافظهٔ خداداد می نویسد.

کتاب مذکور به کوشش دختر با شهامتش در تورکیه بچاپ میرسد، من نگارنده که بارها جهت زیارت حرمین شریفین در یرب و بطحا سفر کرده ام و تورکهای مهاجر آن سرزمین ظهور حضرت سید المرسلین را می شناختم چونکه دردها و آلام آن مردم را بگوش هوش میشنیدم و با آنان همدردی داشتم، از آن سبب با اکثر آنها تا کنون ارتباط حسنه دارم.

در میان آن دوستان برادر دانشمند جناب آقای قاضی عبدالمنان خان، علاوه از لطف های زیاد خود یک جلد کتاب «تاریخ تورکستان شرقی» تألیفی فردوس مکانی محمد امین بغرا را برایم هدیه کرد و چه هدیه ای که از خوشحالی نزدیک بود از حال عادی به غیر عادی قرار یابم.

کتاب مذکور را با پوشانیدن هفت قسم حریر نایاب با خود به امریکا بردم و بعد از آن در سفرم به افغانستان آن تبرک را به مولانای گرامی استاد نامق سپردم تا آنرا بزبان شیوای فارسی دری به ترجمه بگیرد.

یک ماه پیش تحفهٔ گرانبهایی را بدست آوردم و آن هدیهٔ پربهائ یک جلد از چاپ فارسی تاریخ مذکور بود که آقای استاد نامق آنرا ترجمه و چاپ نموده بود.

آقای نامق شعر تورکی را بسیار زیبا می‌سراید و دلچسپتر اینکه اشعار تورکی را گاهگاهی با سبک و روش شاعر بگونه شعر ترجمه می‌نماید و این عمل در ذات خود ارزش بسزاء دارد.

آقای نامق با امام نویسنده گان تورک و تاجیک امیر علیشیر نوایی آن نابغه بی‌بدیل دوران و آن شخصیت متبحر زمان چنان محشور است که گویی در دفتر زمانه اش همکاری داشته است.

مولانا استاد نامق در خصوص تاریخ تورکها، تاریخ ادبیات تورکی و فارسی کاملاً شخصیت باصلاحیت است و شاید هم رقیب کمتر داشته باشد، چونکه در دو زبان و دو فرهنگ مختلف اندوخته های فراوان دارد و به خاطر شهرت خواهی و شناختاندن خودش به دیگران سخت نفرت دارد و آرامش خود را در انزوا میداند.

جناب آقای استاد نامق استعداد خدا داد و مغز فتوگرافیک ویا کمپیوتری دارد، هرچه خوانده و هر چیزی را که شنیده همه را بخاطر دارد، تحصیلات عالی وی در رشته ژورنالیزم است و از جمله خبرنگاران مسلکی بحساب میرود، آقای نامق به جهت داشتن معلومات وسیع در قسمت آسیای مرکزی (مخصوصاً ترکستان جنوبی) مدتی در دانشگاه بین المللی اسلامی اسلام آباد منحیث استاد ایفای وظیفه نموده است.

همچنان باید متذکر شد که آقای نامق یکی از مبارزین عمده از طریق نوشتن و تحقیقات در قسمت تورکها میباشد و سالهای زیادی را درین مورد سپری نموده است.

این قلم بعد از فراغت از فاکولته در خانه یکی از مشاهیر کابل بنام عبدالقدیر پور غنی حیات بسر میبرد، پور غنی فرزند کاکه غنی نسواری بود که در کاکه گی شهره آفاق داشت. اما شخص پور غنی یکی از شاعران شیوا بیان و دانشمند بلند پایه در خصوص تاریخ ادبیات و صاحب معلومات بسار مؤثق و عالی در باره تاریخ کابل بود، تاریخ کابل را بحدی میدانست که طوایف، خانواده ها، کوچه ها، اشخاص عمده، از شعراء، حکماء، علماء، کاکه ها، پهلوانان همه را با جذبۀ خاص که عادت او بود بیان میکرد.

مرحوم استاد عظیم زایر یکی از پروفیسوران فاکولته تعلیم و تربیه که با من در خانه پور غنی همسایه بود و بر من حق استادی داشت میفرمود که در تاریخ کابل بهتر از پور غنی هیچکس وارد نمی باشد، از همینجاست که استاد برهان الدین نامق که با من قرابتی دارد با پور غنی آشنا میشود، مدتی مشترکاً با وی همصحبتی ها داشتیم، وقتیکه بخارج گذر من افتاد همان پور غنی بود و استاد نامق، از آنست که آنچه را که آقای نامق خود اندوخته بود با اندوخته های مرحوم پور غنی علاوه گردید و کار حضرت نامق به طوفان کشید و بی تردید آقای نامق بعد از آن مستقلاً دست به قلم بدستی زد و اینک آثار بس مفید و ارزنده را به یادگار گذاشته است.

آنچه که درین چند سطر دربارهٔ جناب آقای نامق تحریر یافته اکثراً در مورد تورک و تورکستان بود و بحث ما در مورد دانایی و دانش وی در ادبیات و تاریخ آن، تصوف و علوم دیگر بصورت آفاقی بوقت دیگر محول داده میشود. ترجمهٔ کتاب پنج جلدۀ «تاریخ ادبیات تورکی اوزبیکی»، که باید یک کمیته ویا چند شخص با صلاحیت بر آن کار میکردند ولیکن او به قدرت خدا داد و معجزه‌ها با کفایت عالی در ایام هجرت آنرا به اتمام رسانیده و نشر نموده است.

کتابهای تورک و مغول، شبهای پر ستاره (رمان بابر)، تاریخ تورکان افغانستان و قس علی هذا از کارهای عمدهٔ دیگر او بشمار می‌آید. گرچه استاد برهان الدین نامق شاعر دو لسانه میباشد و اشعار نغز و دلکش را بزبانهای تورکی و فارسی می‌سراید ولی نوشته‌ها و تحقیقاتش در خصوص تورکها بصورت عموم و خاصتاً تورک‌های افغانستان قابل قدر است، چنانچه درین اواخر کتاب وی به عنوان «تاریخ تورکان افغانستان» بچاپ رسیده که ارزش والا دارد.

گفته آمد که آقای مولانا استاد برهان الدین نامق عزلت‌گزین و گوشه‌نشین است و بخاطر شهرت یافتن کاذب از دری به دری دیگر نمیرود، ولی نوشته‌ها و تحقیقاتش در خصوص تورکها در میان حلقات، علماء و دانشمندان هنگامه‌ها برپا کرده و هر یک از کارهای او دنیای معلومات، جهان علم و عالم ادب بشمار می‌آید.

مترجم اولی بابرنامه بیرم خان است:

در ایران دو طایفه تورکمن در سیاست و حکومتداری شهرت زیاد داشتند، آنها عبارت از آق قویونلوها و قرا قویونلوها میباشند، آق قویونلوها که اوزون حسن از شخصیت های معروف آن قبیله میباشد با فامیل صفوی ها طرح خویشی ریخته بود.

در زمان قدرت قرا قویونلوها علیشیر بیگ رئیس ولایت همدان و اطراف آن بود، فرزند او پیر علی بیگ در زمان خود در مقابل اوزون حسن شکست خورد و جانب حصار شادمان از آنجا به شیراز و استرآباد رفت و در آنجا در جنگی کشته شد.

یار علی بیگ پسر پیر علی بیگ در زمان حکومت شاه اسمعیل صفوی به بدخشان و بعداً نزد امیر خسرو شاه به قندوز رفت یار علی در اواخر حکومت امیر خسرو شاه با فرزند خود سیف علی بیگ به خدمت بابر شاه رفت.

سیف علی بیگ پدر بیرم خان، خان خانان (خانخانان به معنی صدر اعظم است) و بیرم خان متولد بدخشان میباشد که او را بنام بیرم خان بدخشی می شناسند. بیرم خان در سال (۹۶۸ هـ ق) در گجرات به محل پتن کشته میشود و جسدش بعدها در مشهد مقدس در روضه حضرت امام رضا^(رض) بخاک سپرده میشود.

فرزند خان خانان بیرم خان عبدالرحیم خانخانان است که شرح زنده گی او درین مقاله گنجایش ندارد، تا جائیکه تصور میشود بیرم خان مترجم اصلی

با برنامه بر زبان فارسی تاجیکی می‌باشد، فارسی تاجیکی خصوصاً تاجیکی بدخشانات و تورکستان، تحت تأثیر گرامر تورکی اوزبیکی رفته بسی ترکیبات و لغات تاجیکی با کلمات تورکی با هم آمیزش یافته است روی این منظور میتوان گفت که چون بیرم خان در بدخشان تولد و با تاجیکان بدخشان و تورکستان محشور بوده ترجمه با برنامه را به سجع و اسلوب تاجیکی آن دیار برگردانده است از جانب دیگر در زمان آواره گی همایون چون با وی یکجا بوده وقت کافی به ترجمه آن داشته و کتاب با برنامه تا کنون از روی ترجمه او به زبان های خارجی ترجمه شده است.

اینکه جناب آقای استاد برهان الدین نامق کتاب با برنامه را به فارسی دری ترجمه کرده در حقیقت بعد از سلفش بیرم خان بدخشی اولین کسی است که بعد از صدها سال به شکل فارسی معیاری آن را تحریر و به علاقمندان تاریخ و ادبیات تقدیم میدارد، چون گفته اند که قضا کار خود را میکند از قضا بیرم خان و آقای نامق هر دو در بدخشان زاده شده اند.

تا جائیکه به این نگارنده هویدا گردیده استاد نامق بسی کمبودی های با برنامه را بوقت ترجمه تکمیل کرده و مطابق اصل نسخه تورکی حضرت بابر پادشاه با صداقت تمام انجام داده چه در نسخه ترجمه تاجیکی بیرم خان کلماتی را دریافته که به اصل نسخه تورکی مطابق کمتر دارد.

و طوریکه گفته آمد استاد برهان الدین نامق در بدخشان تولد یافته و گرامر زبان فارسی تاجیکی را بحد اعلی میداند، در اصطلاحات و کلمات و ترکیبات

آن زبان دانش بلند دارد از آن رو یقین است که ترجمه اش محقق و درست می‌باشد و ترجمه خویش را با ترجمهٔ بیرم خان بمقایسه گرفته است.

در زمان امپراتوری تورکان بابری زبان فارسی تاجیکی زبان دوم شان بشمار میرفت، اگرچه بیرم خان با گلبدن بیگم دختر بابرشاه و مؤلف «همایون نامه» هم عصر می‌باشد، ولی اینک بعد از تقریباً پنجمصد سال انشاء گلبدن بیگم نظر به نوشتهٔ بیرم خان خواناتر و آسانتر بنظر می‌خورد.

از اینکه در بسی جایها مترجم بابرنامه را به عبدالرحیم خانخانان نسبت میدهند، بصورت دقیق از آن در تواریخ تحریر نشده مگر بی تردید میتوان گفت که عبدالرحیم خانخانان در نشر و تکثیر کتاب مذکور بی دخل نبوده و شاید هم در تغییر بعضی کلمات دست زده باشد.

در کتاب «شرح احوال و آثار عبدالرحیم خانخانان» بقلم آقای داکتر سید حسین جعفر حلیم گفته شده که عبدالرحیم خانخانان در جملهٔ نوابغ بوده است، یک اشتباه کوچکی در آن کتاب صورت گرفته اینست که گفته شده مجموعهٔ اشعار خانخانان بدست نیامده و بطبع نرسیده است در حالیکه دیوان خانخانان بدست این نگارنده در کابل قرار داشت و آن چاپ هند است که بر کتابخانهٔ دانشگاه کابل هدیه شده بود.

ترجمهٔ توزوک بابری یا بابرنامه بزبان فارسی دری معیاری از همان کارهای استاد مولانا برهان الدین نامق می‌باشد که باید او را درین مورد قهرمان خطاب

کرد، آقای نامق یک بار دیگر ثابت کرد که در تاریخ تورک خدمات اعلی و قابل قدر کرده است.

ناگفته نماند که استاد نامق زبان و ادبیات تورکی را بمانند علیشیر بیک و ظهیر الدین محمد بابر نزد کسی تلمذ ننموده، همچنانکه آنها گل های خود رو بودند و معلم شان طبیعت بود، جناب نامق نیز خود معلم و راهنمای خود بوده و از آنست که تألیفات و تراجم زیاد را بیادگار گذاشته است.

اکتوبر ۲۰۱۷ مسیحی

بلومینگتن، اندیانا

ناجیه کریم قیومی



www.enayatshahrani.com

کارهای ادبی:

- مجموعه شعرى بوستان خرد؛
- مجموعه شعرى نوای بینوایان؛
- مجموعه شعرى نوای نی؛
- مجموعه شعرى نوای دل؛
- مجموعه شعرى باغستان داغداران؛
- مجموعه شعرى سپهر سیمابى.

ناجیه کریم و سروده هایش

بدخشان گوهر نایاب دارد هوای دلکش و شاداب دارد

دو لعل دختران شوخ و سنگش چو یاقوت یمانی آب دارد

ز خاک کشور بس یاد کردم ببویش خاطر خود شاد کردم

زدست ظالم و جور ستمگر فغان و ناله و فریاد کردم

مهاجر مردم نالان و حیران درین غربت سرازار و پریشان

شکسته کشتی اش در موج دریا خداوندا نگهدارش ز طوفان

بانوی ادیبه و شاعره شیرین سخن، ناجیه کریم قیومی یکی از شخصیت های فرهنگی و از سخنسرایان ممتاز افغانستان است، مردم با فرهنگ و ادب شناس هرات باستان تا کنون دو بار به جهت سرودن اشعار سوزناک میهنی محافل با شکوهی را به افتخارش تشکیل داده اند.

ناجیه خانم در حلقات فرهنگی افغانستان چه در داخل و چه در خارج یک چهره شناخته شده و از شخصیت های محبوب و ادیب بشمار می آید، کارکردهای وی نیز در شهر کابل از جانب یک عده ادب دوستان و فرهنگ شناسان تقدیر گردیده است.

مشک گلاب بیزد از چشمه زلالش
روح بخش و دلنشین است، آب و هوای کابل
باغیست با شکوهی از عهد شاه بابر^(۱)
با شوکت و جلالی تا کوه پای کابل
خواهم به سعی و تدبیر با اتفاق و تنویر
با هم دوباره سازیم از بن بنای کابل
«ناجیه»

ناجیه یا این دختر کابل زمین چون از درد و رنج طبقه نسوان افغانستان واقف
و با خبر است دایم خدمت بر آنها را در دفتر زمانه خود قرار داده است، وی
بسی زنان برگزیده افغانستان را بمعرفی گرفته و برنامه‌ی «گلزار اندیشه
ها» از طریق «پیام جوان» به پیش میبرد.

مهاجر مادر نالان و رنجور
درین غربت سرا از میهنش دور
به آغوشش گرفته کودکانش
که از قتل و ستم دارد امانش
«ناجیه»

ناجیه بانوی سخن سرا به دلیل خدمات پاک و نیت والا در راه خدمت به
فرهنگ افغانستان در ردیف زنان پر افتخار خاور زمین در کتاب «زنان برگزیده
خاور زمین» معرفی گردیده است.

^۱ - بابرشاه در بابرنامه گفته است که آب و هوای کابل در تمام جهان درجه یک است.

ناجیه کریم دو مؤسسه بسیار عالی و مفید را در راه معرفی فرهنگ افغانستان تأسیس نموده یکی «کانون فرهنگی بانوان افغانستان» و عوض مؤسسین «نگارستان فرهنگی» که هر کدام در ذات خود در راه خدمت و شناسایی زنان افغانستان و هنر و فرهنگ و زیبایی شناسی در خور تمجید و احترام قرار دارد.

شاعره زیبا کلام و شیرین سخن ناجیه خانم سابقه طولانی در خدمت به فرهنگ افغانستان دارد و حق است اگر بگوئیم چون مادر با وفا اوقات بسیار گرانبهای خود را وقف خدمت کودکان افغانستان کرده و خدمت به زنان افغانستان را از فرایض عمده و احیاء تاریخ و آزادی مردم را از ضروریات حیات خویش شمرده است.

ناجیه خانم با زن ستیزان آشتی پذیری ندارد، بخوانید ابیات پر سوز او را در باره زنیکه زن ستیزان متحجر وی را با قساوت و بیرحمی زیاد به شهادت رسانیدند:

شندیم بانوی افسرده و زار	بدم ظلم ظالم شد گرفتار
ز روی بخل و بغض و رشک و کینه	بر آوردی دل آن زن ز سینه
فغان از سینه چاکش برآمد	نوا از روح غمناکش برآمد
که ای ظالم بدار دست از سر ما	اسیر نفس شیطانی سرا پا
اگر راه عدالت می بری پیش	به روی و موی من هرگز میندیش
به تزویر و ریا و خرقه رنگ	چسان پنهان کنی ره به این رنگ؟
چنین میگفت وقت جان سپردن	که مردن بهتر از این زنده بودن

چو نالیدی ز مشت و ضربه سنگ دل مردم به حالش زار و دل‌تنگ

چو آن بسم‌ل درینجا پر فشان شد

ز خوئش چون شفق سرخ آسمان شد

«ناجیه»

شعر فوق یا سروده ناجیه بانو شعر ایرج میرزا به عنوان «قلب مادر» و نیز شعر پروین اعتصامی «طفل یتیم» را بیاد می آورد. یقین است که این شاعره نازک خیال و صاحب درد وطن همه آه و فغان و ناله‌ها را از اعماق قلب خود بیرون کرده و همدردی‌هایش بیش از حد خود را به زنان و یتیمان ستم‌دیده افغانستان نشان داده است.

چند باری که با خانم ناجیه جان ملاقات صورت گرفت، رفتارش خواهرانه و بسیار صمیمی بنظر آمد وی دارای شخصیت عالی خوش برخورد و با وجهه می باشد.

تا جائیکه ثابت گردیده ناجیه بانو دست سخا داشته و معنویات را بالاتر از مادیات میدانند درین گفته نگارنده این سطور و یک عده دوستانش شاهد مدعا میباشند.

کتاب آخرین شاعره کابل زمین بانو ناجیه زیر عنوان «باغستان داغداران» که درین اواخر در هرات باستان بطبع رسیده خیلی‌ها دارای متن زیبا و پسندیده میباشند. دانشمندان محترم چون استاد یوسف کهزاد، شایق فراز، استاد عبدالرشید

بینش و خالد حسینی نظریات نیک و خوش بینی های زیاد را در مقدم کتاب بگونه تقریظ نوشته اند.

درین مجموعه شعری ناجیه خانم با وارستگی و فرزانه گی خاص که خاصه اش میباشد عشق خود را به تمام جامعه افغانستان با الفاظ و کلمات ملیح و نازک هویدا کرده است. نزد وی تاجیک، اوزبیک، پشتون و هزاره و بلوچ و نورستانی و ملیت های دیگر همه بمانند خواهر و برادر معلوم میشود و تفاوت و تبعیض را نمی پسندد، چونکه همه آدمیزاد در منشأ از یک جوهر اند.

کابل، بلخ، هرات، غزنه، بامیان، قندهار، پنجشیر، جلال آباد، کنر، سیستان و نورستان را با شیرین زبانی ها و کلام های دلپسند یاد و بنام هر یک افتخار و مباحثات دارد.

هرات را بمانند ظهیر الدین محمد بابر شاه شهریار بزرگ و سخنور «هری» میگوید و به هر یک از آن مناطق لقب خاص میبخشد چون کابل زیبا، غزنه را عروس شهرها، نورستان را دل انگیز، قندهار را شکر بیز، پنجشیر را دلاویز، کنر را دلنشین، بلخ را ام البلاد و بامیان را با صفا می آورد. و از یک صبح بهاری جلال آباد وصفها مینماید.

از فریادهای زنان بی وسیله افغانستان، از مردم غم‌دیده و ستم رسیده، از رنج های کودکان یتیم، از بی نوایان، از مریضی های گونه گون هموطنان، دادها، فریادها، ناله ها، نجواها، صداها، آوازاها، آهنگ ها و گریه های هموعان به

حسرت و ناخوشی اظهارات دارد و بدرگاه حضرت پروردگار دست دعا بلند میکند و نجات آنها را از این همه بلیات و آفات آرزو می‌دارد.

همچنان ناجیه جان با شهادت و غریب پرور و ادب شناس از بزرگان ادب چون فرخی، بیدل، رودکی و سلفش رابعه بلخی یاد دهانی‌ها کرده و به شیوه هر یک سروده‌ها ترتیب نموده است.

اینک بانو ناجیه کریم‌قیومی سراینده محبوب وطن به خاطر خدمات بی‌آلایشانه در ساحة فرهنگ افغانستان و به لحاظ ابتکارات و نوآوری‌های زیبایش در کلمات و معانی در زمره ادبای افغانستان که هر یک صاحب‌دل و سخنور بزرگ می‌باشند قرار داده شد.

در آرزوی موفقیت‌های بیش از پیش و درخشنده بانو ناجیه جان.

داکتر شکرالله کُهگدای



www.enayatnahrani.com

در این لحظه‌ی که می‌خواستم درباره شخصیت محترم استاد شکرالله کُهگدای چند کلمه بنویسم، درحیرت شدم که درخصوص کدام یک از اوصاف این فرزانه بزرگوار تبصره نمایم. یکی از اوصاف جناب کُهگدای آن است که دوستی و رفاقتش با دوستان، بی توقع و دوامدار است و چه زیبا که دوستی هایش بی آلايشانه و صمیمی میباشد.

درجامعه ما مردم افغانستان این جمله که (هرکسی را از روی دوستانش قضاوت نمایند) خیلی معمول است. چنانچه استاد داکتر جاوید، پروفیسور داکتر ذبیح الله التزام، استاد عبدالحق واله، استاد صباح الدین کشککی، پروفیسور حبیب الرحمن هاله و یک تعداد دیگر دانشمندان، دوستان و ضمناً استادان

جناب کُهگدای اند و البته آقای کُهگدای بسیار جوان و آن بزرگان، پیران خرد و دانش و نیز کلان سالان بودند.

با ماه نشینی ماه شوی با دیگ نشینی سیاه شوی



هر که با دونان نشیند همچو دونان دون شود

با خردمندان نشیند عقل او افزون شود

استاد کُهگدای همچنان از دو شخصیت محترم چون روانشاد استاد عبدالحمید فیاض و دانشمند بسیار گرامی جناب حیدر اختر به نیکویی یاد می نماید و آن دو شخص از جمله عیاران کابلستان می باشند و به عقیده من هر سه شان به شمول استاد کُهگدای عیاران کابلی اند چنانچه گفته اند:

کند همجنس با همجنس پرواز

کبوتر با کبوتر باز با باز

حیدر اختر ضرورت به معرفی ندارد، او یکی از رؤسای دوره کمونیست ها را که سخت بی همت و خود فروخته بود، در محضر عام گفت «ای وطن فروش تو در جمع وطن دوستان چه میکنی؟» و او کتابی را برضد قاتلان بی شرم، تألیف نمود و دهها اثر از مردانگی هایش بهمه معلوم است. در خصوص استاد فیاض که واقعا فیاض بود، زبان و قلم از وصف او عاجز است، تنها همینقدر میگویم که «من چه گویم وصف آن عالیجناب» خداوند او را غریق رحمت خود سازد.

چشم ترس استاد کُهگدای را نیز کسی ندیده است. وی دانش، علمیت، مردانگی‌ها و بلند همتی‌های زیادی را دارا می‌باشد. آقای کُهگدای از آنجایی که در یک خانواده نجیب و شریف چون جناب داکتر محمد ایوب کُهگدای از داکتران وارسته و سخاوت‌پیشه، نشو و نما یافته است، جای دارد که بگوییم از جمع نجیب زادگان می‌باشد.

جناب آقای کُهگدای در یکی از صفحات زندگینامه‌شان فرموده بودند که: «از نگاه تباری تاجیک و پدر و پدرکلانهایش زاده کابل می‌باشند مگر دانشمند فرهنگ سالار داکتر عنایت‌الله شهرانی استاد دانشگاه کابل که در شجره‌شناسی پژوهش‌های وسیع داشته و کتاب‌های اندرین باب نگاشته‌اند، بنده را تورک تبار میدانند».

جواب آقای کُهگدای چنین است: بدون تردید زبان‌شان فارسی تاجیکی می‌باشد مثلی که صدها هزار تورک زبان همین حالا به فارسی تاجیکی سخن می‌گویند و صدها و هزاران تورک که بنام هزاره مسمی شده‌اند هم به فارسی دری سخن می‌گویند. همچنانکه میدانیم تعداد کثیری از جامعه ما در نسب تورک و یا تاجیک‌اند و به زبان پشتو تکلم می‌نمایند. زبان نمی‌تواند نسب کسی را زایل بسازد.

حقیقت این است که جناب استاد کُهگدای، اصلاً از قبیله لاجین‌های نهرین ولایت بغلان و از اخلاف نابغه موسیقی، شاعر بزرگ شرق و صوفی عالیمقام امیر خسرو دهلوی ثم بلخی بشمار می‌آید. قبیله لاجین از قبایل بسیار قدیم

تورک‌ها می‌باشد که به گواهی تاریخ این قوم با فرهنگ در مقابل چین قرار داشتند و گروهی از این مردم به هزاره هم منسوب اند که آنها را هزاره لاپین گویند و قس علی هذا.

اینکه این گروه خود را از قندهار میدانند، اگر آنها خود را از قندهاریان فعلی که اکثراً پشتون نشینان کشور اند بشمار آورند، قابل تأمل و تردید است. یک نام دیگر قندهار در تاریخ تگین آباد و نام دیگرش رخج است. لشکرگاه و دیگر وادی‌های آن سرزمین تختگاه‌های بقایای کوشانیان، یفتلیان و غیره می‌باشد که به اثر گذشت زمام و تغییر حکومتات، به دلایل گوناگون مردم خود را منسوب به آنان دانسته اند و البته حق مشروع هر انسان است که آنچه می‌خواهد باشد به شرط اینکه به همه اقوام و زبانها و مذاهب احترام نماید.

در متن کتاب (اوستا) تألیف استاد جاوید، کتاب حدودالعالم و نوشته‌های استاد جلال‌الدین صدیقی و کتاب (تاریخچه اقوام در افغانستان) اگر رجوع شود، غلزیایی‌ها هم در نسب تورک می‌باشند.. اکنون غلجایی‌های ایران همه به تورکی هزار سال پیش که تورکی مادر به شمار می‌آید، سخن می‌گویند. اما در قسمت تورک بودن جناب آقای استاد کُهگدای نزد من هیچ شک وجود ندارد و این بمعنی آن است که از تورک سازی‌های جعلی نفرت دارم و همه معلومات به علم الانساب ارتباط می‌یابد و نه به کدام مطلب دیگر.

داکتر کُهگدای، فرزند برومند محترم داکتر محمد ایوب کُهگدای در محله اندرابی یا قلب شهر زیبای کابل در یک خانواده روحانی و علمی در سال

(۱۳۲۸ خورشیدی) به دنیا آمد و پس از فراغت از آموزشگاه حبیبیه به دانشکده ادبیات و علوم بشری شامل و پس از سپری کردن دوره نظامی احتیاط، در کادر علمی همان دانشکده شامل و ضمناً در کابل شامل دوره ماستری شده پس از هجرت به ایالات متحده در سال (۱۹۹۸ م) سند ماستری ژورنالیزم و در سال (۲۰۰۲ م) سند دکترای ژورنالیزم را از دانشگاه شفتسبیری و در سال (۲۰۱۲ م) سند تدریس زبان انگلیسی را از دانشگاه برکلی بدست آورده است.

آقای گُهگدای بیشترین عمر خود را در مطبوعات سپری کرده و از آغاز تا پایان در روزنامه کاروان بریاست استاد صباح الدین کشکی و استاد عبدالحق واله چاپ کابل (۱۳۴۸-۱۳۵۲ هـ) بحیث خبرنگار پارلمانی، مظاهره نویس و ناشر (کاروان جوانان) کار نموده و پس از تعطیل مطبوعات آزاد از طرف داود خان کودتاچی، مدتی در روزنامه انیس بریاست محمدابراهیم عباسی و استاد محمود فارانی به کار روزنامه نویسی پرداخته بود.

با رویکار آمدن رژیم ملحد کمونیستی، از اینکه استاد گُهگدای از یک خانواده روحانی سر برآورده و از صفات آزادی و دموکرات بودن برخوردار بود، حکومت کمونیستی او را با یک تعداد دیگر فرهنگیان و دانشمندان زندانی نمود و استاد گُهگدای پنج سال را در زندان خوفناک پلچرخی سپری کرده است.

هم زنجیر استاد گُهگدای، استاد هاله بود و مصروفیت شان خواندن اشعار لسان الغیب حافظ شیرازی و شهنامه حکیم ابوالقاسم فردوسی بود و ناگفته نماند

که استاد گُهگدای شاهد اعدام هزاران هموطنان ما بود که از زندان پلچرخی کشیده شده در پولیگون پلچرخی بوسیله کمونیست‌های خاین تیرباران و زیر انبار خاکها پنهان ساخته می شدند.

در زمان حکومت نادرشاه و صدارت هاشم خان، زندانیان فراوانی در محابس بسر می بردند و از آن جمله مشروطه خواهان بودند که یکی از آنان میگفت:

به شب نشینی زندانیان برم حسرت

که نقل مجلس شان دانه های زنجیر است

حکومت کمونیستی در حدود (۷۰) استاد دانشگاه کابل را پس از شکنجه

های طاقت فرستا به قتل رسانید و جمع غفیری از سرشب تا به سحر با دانه های زنجیر بنام اخلاص و خلاص ذکر می کردند.

جناب آقای استاد گُهگدای از جمله هم زنجیرانش نام نامی داکتر پاینده محمد سرهنگ را ذکر نموده برای آنکه باور خوانندگان بیاید، نگارنده این سطور در کتاب خاطرات خود که در افغانستان و ایران به چاپ رسیده است، نظرم را درباره خلد آشیان و جنت مکان استاد سرهنگ چنین آورده ام: «پاینده محمد سرهنگ استاد تاریخ، بعدها داکتر مرد بزرگ و دانشمند، اهل مطالعه، دوست و مهربان، اصلاً اهل قندهار مگر باشنده چاردهی نزدیک قلعه فاضل بیگ و از محترم ترین استادان دارالمعلمین کابل بود. بعد ها استاد دانشکده ادبیات و علوم اجتماعی شد و مرد بی همتا بود. از تصادف بد، در آوان جوانی در زیر

حریق‌گرفتار شد و سر و رویش در آتش سوخت. ماه‌ها بعد اندکی شفا یافت ولی آن چهره زیبا و خوشرویی خود را از دست داده بود.

می‌گویند شاه شاهان، استاد استادان، عیار عیاران استاد سرهنگ را حکومت کمونیستی در سال (۱۹۸۹ م) با زهر دادن زندگی اش را خاتمه دادند. من به آن استاد و پدر معنوی خویش محبت خاص داشتم و افتخار می‌کردم که به سوالات من در صنف گوش فرا میداد و جواب‌های قناعت بخش میداد. باری استاد فرمولی برایم فرمود که استاد سرهنگ در خانه خود یک کتابخانه مجهز داشت. برادرش شیر محمد هم‌دوره مکتب من بود. خداوند استاد سرهنگ بزرگ را در بهشت برین جای دهد که او شهید اعلی است». (ص ۱۵۵ و ۱۵۶)

البته معرفی استاد سرهنگ از برکت جناب استاد گُهگدای برایم میسر شد.

خداوند استاد گُهگدای را زنده و سلامت داشته باشد.

گفته آمد که استاد گُهگدای از شخصیت‌های عیار صفت کابلستان است و در خصوص چوکی یافتن به مقامات حکومتی علاقه نداشت چنانچه داکتر خلیل‌الله ابوی رییس کمیسیون مصالحه ملی بخواهش داکتر نجیب‌آخرین رییس جمهور حکومت کمونیستی از استاد گُهگدای خواسته بود تا بحیث اپوزیسیون چوکی وزارت اطلاعات و فرهنگ و یا تحصیلات عالی را قبول نماید مگر استاد گُهگدای به آن تقاضا جواب رد داده بود.

یکی از ارزنده‌ترین کارهای فرهنگی استاد گُهگدای در امریکا چاپ ماهنامه کاروان بمدت ۱۴ سال (۱۹۹۰-۲۰۰۵) با قطع و صحافت بین‌المللی بود

که اکثر نویسندگان و همکارانش، استادان دانشگاه و دانشمندان بودند و در پهلوی آن نشریه (کابلستان) را نیز بار اول به نشر رسانید و در سال (۲۰۰۱ م) در مجلس مؤسسان بنیاد ژورنالیستان بریاست استاد محمد موسی معروفی استاد دانشگاه کابل، استاد گُهگدای بحیث رییس بنیاد ژورنالیستان آریانا انتخاب گردید. استاد گُهگدای با استفاده از تجربه کار ۴ ساله بحیث خبرنگار پارلمانی روزنامه کاروان در دهه قانون اساسی در کابل و انجام مصاحبه‌ها با محمد هاشم میوندوال، داکتر عبدالظاهر، محمد موسی شفیق صدر اعظم‌های دهه قانون اساسی و رهبران آن وقت سیاسی، پس از فروپاشی نظام تروریستی طالبان در سال (۲۰۰۱ م) خاکه (قانون اساسی جمهوری فدرالی خراسان) را تهیه و در ماهنامه کاروان به چاپ رسانید که مورد استقبال بسیاری از دانشگاهیان و فرهنگیان ما در سرتاسر جهان قرار گرفت و در بسیاری رسانه‌ها بار بار تجدید چاپ شد.

استاد گُهگدای کارستانی را با نشر کاروان انجام میداد که دیگر نشرات نمیتوانستند با وی برابری نمایند البته متن کاروان بسیار عالی و پرمفهوم و با نوشته‌های پژوهشی دانشمندان سرشناس به مشاهده می رسید ولی بعضی مضامین در آن دیده می شد که چاپ و نشر آن متعلق به شجاعت و غیرت ایشان ارتباط داشت چنانچه بارها این نگارنده که از مشترکین دایمی آن بودم، مشاهده کردم که با افشای جنایتکاران، جزئی ترین تشویق را بخود راه نمیداد. در نشریه وزین کاروان، جناب گُهگدای بسی گردن فرازان بی ماهیت و

وطن‌فروشان حرفه‌ی و نابکاران را افشا و به باد انتقاد می‌گرفت و بخودی خود حاضر بود تا با همه بجنگد ولی دیده‌میشد که یک تعداد فرومایگان وطن‌فروش از ترس سربالایه نمودند و کار کاروان بخوبی پیش میرفت.

هیات داور سالنامه (Who's Who in the World/ Who's who in the America)

چاپ امریکا از ۲۰ سال باینسو باثر دریافت و انتخاب خود شان، زندگینامه استاد گُهگدای را همه ساله به چاپ می‌رساند.

استاد گُهگدای که با سخنوران صاحب‌دل در تماس و محشور بود خود از وارسته سخنوران و صاحب‌دلان کابل اند و از روی کارهای فرهنگی شان چون نخستین جشنواره هنر و فرهنگ در تاریخ مطبوعات افغانستان در سال (۱۹۹۷م) در امریکا و دومین جشنواره هنر و فرهنگ در تاریخ مطبوعات افغانستان در سال (۲۰۰۱ م) در امریکا و نخستین جشنواره کتاب در تاریخ مطبوعات افغانستان در سال (۲۰۰۵ م) در کشور اطیش و معرفی و قدردانی فرهنگیان و هنرمندان با عناوین فرهنگ سالار و هنر سالار برای نخستین بار، میتوان اورا در جمع فرهنگیان بزرگ قرار داد.

اگرچه جناب آقای استاد گُهگدای را در کابل که در همسایگی شان حیات بسر میبرد و پدر محترم شان جناب داکتر محمد ایوب گُهگدای، داکتر مرحومه بی بی حاجی والده این نگارنده بود، می‌شناختم مگر بوقت اقامت خود در امریکا شنیدم که استاد گُهگدای با تعداد دیگر دانشمندان زندانی شده اند که خوشبختانه باثر پافشاری سازمان عفو بین‌المللی، ژورنالیستان جهانی و حقوق

بشر سازمان ملل متحد بعد از پنج سال از زندان مدهش و خطرناک پلچرخی رهایی یافت. اما زمانی که نشریه وزین کاروان را در امریکا به پیش می برد، ارتباط ما زیاد شد و یک دیگر را بهتر شناختیم.

در خاتمه باید عرض نمود که سابقه و کارنامه های استاد گُهگدای زیاد می باشد ولی میگویم جناب استاد از نویسندگان سرشناس و سخنوران عالی، صاحب‌دل و با فرهنگ افغانستان می باشد.

داکتر محمد اسماعیل سلطانی



کسانیکه در خارج از افغانستان آواره شدند، ولی فرهنگ افغانستان تاریخ کشور و عنعنه و کلتور وطن را از یاد نبردند، یکی از آنان جناب آقای داکتر محمد اسماعیل سلطانی میباشد. جناب سلطانی بعد از هجرت در شهر مزدحم فینیکس اریزونا تشریف میبرد و در آنجا با فامیل و تعداد شخصیت های محترم افغانستان اقامت اختیار مینماید.

نگارنده این سطور پیش از رویکار آمدن رژیم بد نام و نامردمی سوسیالیزم در زمان ریاست جمهوری مرحوم محمد داود خان به جهت تحصیلات عالی در شهر توسان ایالت اریزونا آمده بودم، چون با منطقه توسان آشنایی داشتم بوقت هجرت و آواره گی با فامیل خویش به شهر مذکور رفته و به حیات دوره غربت آغاز به زنده گی دوباره نمودم.

افغانها گاهگاهی در اعیاد مذهبی ویا روزهای نوروز ویا عروسی های بزرگ هموطنان و گاهی هم بمراسم عزا داری در یکی از دو شهر توسان و فینیکس با هم جمع میشدیم.

فینیکس پایتخت ایالت اریزونا و یکی از گرم ترین مناطق ایالت امریکا میباشد، معنی آن پرندۀ افسانوی «عنقا ویا ققنس» میباشد. چون در همسایه گی کشور مکسیکو قرار دارد، هسپانوی نژادان در شهرهای توسان و فینیکس زیاد میباشند.

در اولین گرد همآیی مردمان مهاجر افغانستان در فینیکس با جوان بلند بالا، نورانی و چهرۀ جذاب و خوش برخوردی روبرو شدم که با همه مهربانی ها و لطف ها داشت، دوستان گفتند که آن شخصیت عبارت از جناب دکتور سلطانی است.

چند لحظه بعد از تشکیل جلسه چند شخصی در مقابل جمعیت حاضرین بر چوکی ها قرار داشته و بزبان فارسی و انگلیسی از فعالیت های دفتر مهاجرین به مردم آواره معلومات میدادند که یکی از آنها جناب دکتور محمد اسماعیل سلطانی بود.

آشنایی این نگارنده با آن دانشمند گرامی که شاعر، نویسنده و شعر شناس میباشد از آن سالهای هشتاد ترسایی آغاز گردید، در آن جمعیت والدین همسرم از تورکیه به دیدن ما آمده بودند؛ دیدم که جناب دکتور سلطانی با آنها به زبان تورکی استانبولی صحبت مینماید، بعداً به اثر کنجکاوی از نزدش پرسیدم که

چطور با آن زبان آشنایی یافته فرمود که شهادتنامه دوکتورای خود را در رشته حقوق از تورکیه بدست آورده است و اصلاً در کنار دیگر علمیت‌ها چون ادبیات و تاریخ وی یک حقوقدان مسلکی و سابقه کار در ستره محکمه افغانستان دارد.

مهمترین چیزیکه در شأن جناب دکتور سلطانی سراغ می‌گردد عبارت از وطندار دوستی است او وطندار اصیل و دوست اصلی و واقعی افغانها بوده عشقش به افغانستان تاریخ وطن و حفظ عنعنات و پندارانیش در غربت سرای امریکا بمشاهده میرسید و خلاصه اینکه وی از اصیل زاده گان وطن و همکار و همدم هموطنانش در هجرت بود.

جناب سلطانی اصلیت گردیزی دارد ولی در کابل تولد یافته و خاصیت‌های عیاران کابلی بر وی غالب آمده بسیاری از کارها و مردانه گی‌های وی چون عیاران کابلستان است. دوستان خود را قطعاً از یاد نمی‌برد، کمی‌ها و کاستی‌های رفقاییش را بروی شان نمیکشد او مرد وفا و شخصیت با وقاریست که بی‌گمان میتوان گفت که خلف الصدق عیاران کابل است.

از جانب دیگر آقای دکتور سلطانی هموطن مؤلف کتاب «زین الاخبار» عبدالحی گردیزی است که تاریخ آن بزرگمرد تاریخ در کنار تاریخ بیهقی ابوالفضل بیهقی و طبقات ناصری منهاج سراج جوزجانی قرار دارد که هر سه کتاب بشمول تاریخ سیستان و تاریخ حدود العالم از بهترین شواهد قدامت

فرهنگ افغانستان بشمار می‌آید و دانش جناب آقای سلطانی در تاریخ وطن وسیع می‌باشد.

جناب آقای سلطانی یکی از مسلمانان متعهد سنی مذهب است و مشرب صاحب‌دلی دارد اما پایداری‌ها و دوستداری‌هایش با دوستان بدان میماند که بگوئیم بیت عرفی شیرانی بخاطر او چنین سروده شده است:

چنان با نیک و بد خو کن که بعد از مردنت عرفی

مسلمانت به زمزم شوید و هندو بسوزانت

بابه نانک مشهور تاریخ و پیغامبر هندو های سیک زمانیکه وفات یافت از بسکه با مردم روابط نیکو داشت مسلمانان نیز به عزا داری شرکت نموده بودند.

از ارتباطات حسنه و مردمی جناب دکتور سلطانی نمیتوانیم بدون تبصره گذر نمائیم، فقط در جمله دوستانش یکی از بزرگان بدخشان و شخصیت اکادمیک و دانشگاهی را بنام استاد پروفیسور غلام جیلانی یفتلی باید بگوئیم که هم استاد بزرگوار و دانشمند جناب یفتلی و هم صاحب‌دل فرزانه آقای سلطانی شاعران خوش قریحه و زیبا کلام می‌باشند.

تا جائیکه این کمینه پروفیسور یفتلی را می‌شناسم خداوند به آن شخصیت وارسته و فرهیخته وطن در ذکاوت قدرت خاصی داده بود، اصلاً رشته تخصصی آن دانشی مرد زراعت است ولی در خورد سالی با داشتن ذکاوت عالی استاد فاکولته تعلیم و تربیه شدند و سپس منحیث روانشناس شهره آفاق

یافتند و این نگارنده ابجد خوان یکی از شاگردان استاد یفتلی در دانشگاه کابل بودم و بدان افتخار داریم که استاد یفتلی از ذریات کوشان شاهان و یفتل شاهان میباشند و لازم بیادآوری میباشد که استاد با آنکه در سیاست وارد و تبصره‌های زیاد کرده اند یکی از کارهایش را قابل یاد آوری میدانیم.

با رویکار آمدن رژیم منحوس سوسیالستی برهبری نور محمد تره کی هرکس در هر جایی بود بمقابل آنها ضدیت‌ها میکردند و کارهای خورد و ریزه به جهت بدنام ساختن رژیم مذکور دست بفعالیت میزدند، اگرچه استاد یفتلی بدون تردید از شخصیت‌های عمده ضد سیستم کمونستی در پوهنتون بشمار می آمدند ولی یکی از کارهای عمده شان آن بود که بوقت دکتور نجیب الله رئیس جمهور افغانستان در کودتای آقای شهنواز تنی بر ضد حکومت دست نشانده افغانستان از اعضای رهبری کودتا بودند که بعد از ناکامی کودتا با آقای تنی توسط هلیکوپتر به سرزمین پاکستان پناهنده گردیدند و این شجاعت و غیرت استاد والا گهر جناب یفتلی قابل یاد آوری بود که باید منحث مبارز و سرباز وطن شناخته شوند و داستان از این قرار بود:

نویسنده این سطور از زبان شخص محترم استاد یفتلی که خود شاهد زنده میباشند چنین شنیده ام که میگفت که آقای شهنواز تنی میخواست از تکتیک کشور رومانی بر علیه نیکولای چایسیسکو در طریق کودتا با نظامیان بزرگ یا جنرالان استفاده نماید.

استاد یفتلی که خود استاد دانشگاه بودند یکی از دوستانش که وی نیز در پوهنتون استاد بود دوستی و صمیمیت خاص داشتند، راز و نیاز هایشان را گاهگاهی باهم میگفتند و یکی بر دیگری اعتماد کلی داشتند آن دوست استاد یفتلی از خویشاوندان شه‌نواز تنی بود.

در یکی از ملاقات‌ها دوست استاد یفتلی موضوع کودتای تنی را در میان گذاشت و از اینکه میدانست استاد یفتلی با استاد برهان‌الدین ربانی قرابتی دارد از آن سبب از وی خواهش کرده تا از حرکت آقای تنی حمایت نماید و استاد ربانی موضوع را می‌پذیرد.

اما از اینکه گفته شده است که شه‌نواز تنی با گل‌بدین حکمتیار آن سازش را کرده است بصورت قطعی غلط و دروغ میباشد چونکه استاد یفتلی خود این برقراری موضوع را تنظیم نموده بود موضوع را حکومت پاکستان و استخبارات شان دامن زدند و به نفع خود آن حرکت را بخاطر بهره برداری به آقای حکمتیار نسبت دادند از اینکه کودتا ناکام شده بود استاد ربانی در آن قسمت علاقه نگرفت و خاموش ماند.

بر میگردیم در خصوص شخصیت فرزانه وطن آقای سلطانی، در ایلات اندیانا این نگارنده با دوستان ادیب چون ارواح شاد محمد انور خان، اسیری روحانی یکی از فضیلهای هرات باستان و جناب استاد سمندر غوریانی فیلسوف معاصر افغانستان محشور بودم، آن هر دو در هر هفته مثنوی خوانی میکردند و من هم گاهی با آنها می‌بودم، در یکی از روزها بیتی را میخواستم در محضر

شان بخوانم مصرع اول را گفتم و مصرع دوم را هرچه کردم بیادم نیامد فوراً
 الحاج اسیری برایم لقمه داد، روحش شاد باشد که چند سال پیش وفات یافتند.
 از آن ببعد رو به جناب سلطانی کردم و هر مشکلی که در یافتن اشعار
 فراموش شده برایم رخ میداد از طریق تلفون از جناب سلطانی مدد می‌گرفتم و
 به یاد ندارم که گفته باشند بیادم نمانده، بلکه در همه وقت بمشکلات این جانب
 مشکل کشایی نمودند.

در یکی از روزها شعر مشهور مغموم دروازی را به مطلع:

ماه کشور روسی میل مذهب ما کن

یا بیا مسلمان شو، یا مرا نصارا کن

www.enayatshahrani.com

ضرورت داشتم و محال بود که اصل غزل را پیدا کنم فکر کردم که جناب
 سلطانی کابلی ثم گردیزی است او را به این کار چی؟ توکل به خدا از نزدشان
 تلفونی پرسان کردم نه تنها ابیات زیادی آن غزل را بیاد داشتند بلکه غزل
 مذکور را بصورت مکمل برایم فرستادند.

هرگاهیکه با آقای سلطانی در خصوص مرحوم صوفی عشق‌ری^(رح) سخن
 بمیان می‌آمد در ختم ذکر نامش «رحمته الله علیه» را ذکر میکرد، از آن دانستم
 که وی یکی از دوستان صوفی وارسته و جنت مکان عشق‌ری میباشد و این
 نگارنده سوانح مرحوم عشق‌ری را در کتاب «عارفان و سالکان» شامل ساخته و

در زمان تحصیل در فاکولته با آن صوفی بزرگوار داستانی داشتم که در جریده امید به نشر رسیده است.

اما در خصوص غزل سرای معروف شرق و خاصتاً جهان فارسی هلالی چغتایی نیز با جناب سلطانی تاریخچه‌ی‌ی دارم که باید از آن ذکر شود.

این نگارنده از آن روزیکه غرق سیلاب بی وطنی و آواره گی شدم هر چه که از دستم آمده در باره افغانستان و مردم و تاریخ و هنر و بالاخره فرهنگ نوشتم، چونکه کنونیان مردم افغانستان اکثراً در جنگ تولد شده و در آن محیط بزرگ شده اند کسانیکه بی وطن و آواره جهان شدند در غم زنده گی غربت و تربیه اولادها مشغول گشتند، بناً لازم دانستم هرچه که در بساط دارم بنویسم و بیادگار بگذارم. آنچه را که خود میدانستم آنرا خود نوشتم و آنچه را که میخواستم بنویسم و توان آن را نداشتم به هر دری دق الباب کردم تا بر من در زمینه یاری برسانند.

همانطوریکه استاد شهرستانی، اسدالله غالب را از بزرگترین شاعران دنیا دانسته بی تردید هلالی چغتایی از جمع بزرگان اول چون حافظ بزرگوار و دیگران است، او در جوانی بجرم شیعه بودن از جانب شیانی خان شهید گردید و در جوانی وفات یافت و عالمی را سوگوار گردانید، همچنانکه خاقانی شروانی در جوانی وفات یافت و جمله ادباء مخصوصاً نظامی گنجوی را عزا دار گردانید، گنجوی میفرماید:

همی گفتم که خاقانی دریغا گوی من باشد

دریغا من شدم، دریغا گوی خاقانی

چون در افغانستان هلالی چغتایی کمتر شهرت دارد و در باره اش کمتر نوشته شده، از آن رو دست خود را به کمک و همکاری جناب سلطانی دراز کردم، چون خاصیت نی گفتن را ندارد بناً کاپی دیوان هلالی را که توسط دانشمند عالیقدر ایرانی سعید نفیسی بچاپ رسیده بود برای شان فرستادم تا در پهلوی آنکه آنرا تایپ نمایند بعضی اصلاحات و پروف ریدینگ ها را نیز بجا نمایند.

این سلطانی بزرگوار طوفان کرد و دیوان چغتایی را آنطوریکه خواسته بودم بعمل و بجا نمود، خداوند برایش اجر دنیوی و اخروی عنایت فرماید، چون به تایپ و انترنیت و کمپیوتر وارد نیستم فعلاً کار آن تمام نشده است و انشاءالله بعد از تکمیل کتاب های زیر دستم کار آنرا تمام خواهم کرد.

گرچه از دوستان جناب سلطانی استاد یفتلی بزرگ را در سطور بالا ذکر نمودم ولی لازم است تا از دو دوست دیگرش یاد کنم، یکی از آنها بنام حسن بای تورکستانی است که در آوان طفولیت از دست مظالم روس ها به افغانستان با اقارب هجرت کرده بود. داستانهای غم انگیز او را در تورکستان و خاصاً در هجرت سرای کشور اسلامی ما باید بشکل یک کتاب ترتیب داد، یکی از آن داستان های غم انگیز او را از زبان خودش در افغانستان در عالم هجرت در کتاب «پیام جاودان» تألیفی مرحوم محمد ابراهیم عفیفی نوشته و بچاپ رسانیده ام، نمیدانم که او در حیات است یا در ممات. لطف خداوند با او باشد.

اما شخص دیگری را که از دوستان سلطانی گرامی است نامش شریف اعظمی میباشد، این گرامی را در تمام عمر دو بار دیدم ولی از صحبت‌ها و گفتار و عمل او برابر به دو جهان او را شناختم، چونکه سالها هم روانشناسی خوانده بودم و هم مردم‌شناسی. در طول تاریخ زنده گانی مثل این شخص، شخص دیگری نه شنیده و نه دیده‌ام. یکبار او را با آقای محبوب الله خان بدخشانی و بار دیگر در خانه خودش در فینیکس اریزونا با جناب سلطانی دیدم. این شریف اعظمی یک فرهنگ خاص داشت و کاملاً شخص آزاد اندیش و آزاد منش بود، باری در دیدار اولی کابلیان از کابل بحث کردند و کابل را از شهرهای پاک و منزّه معرفی کردند و این نگارنده نیز که در کابل نشو و نما کرده و جوانی را در آن دیار سپری کرده بودم از یک طرف به اوصاف کابل که دوستان میگفتند خوش میشدم از طرف دیگر وجداناً توافق نداشتم زیرا که کابل بنابر بد رواداری‌های حکام افغانستان پس مانده و از جانب دیگر بخاطر نداشتن کانال‌های سیون از کثیف‌ترین شهرهای دنیا بشمار می‌آید.

بنابراین روی وجدان به آن توصیف کننده گان عرض کردم که کابل تاریخ با شکوه دارد و در سابق از زیبا ترین و خوشگوار ترین مناطق کل جهان بشمار میرفت و آن شهر از عروس البلاد های شرق است ولی اکنون از کثیف ترین شهرها از نگاه نظافت و بود و باش محسوب میگردد، طبعاً بر دوستان کابلی خوش نیفتاد و آقای شریف جان اعظمی با صراحت لهجه و جدیت خاص گفتار مرا تأیید نمود.

به هر شکلی است توصیف وی را نه به آن تأییدش از گفتارم مینمایم بلکه دوستانش داستانهای از وی دارند و من هم این شخصیت را از عجایب یافته‌ام، او کاملاً آزاد اندیش و صاحب فرهنگ خاص خودش است تا جائیکه برایم سابقه فامیلی این برادر گرامی و ارجمند معلوم میگردد او از بقایای شهزاده گان و حکام تیموری چون اعلیحضرت ظهیرالدین محمد بابر پادشاه فاتح هندوستان است که بعداً بمانند حضرات حاجی دهقان کابلی و سالک بالا حصاری و عیار کابلستان کاکه غنی سواری در کابل تولد و نشو و نما کرده است.

جناب آقای سلطانی را گفتیم که در میان حلقات مهاجرین سخت فعال و در غم احیاء فرهنگ افغانستان است با ادبای همه افغانها بدون تمیز رنگ و بو و زبان و سمت یار و یاور میباشد و خاصیت چاردیوالی (چهارده والی) دارد اگر به اصطلاح تورکستانی او را «ارباب» و به گفته شمالی والا «ملک» و به فرموده مردم افغانستان «خان» بگوئیم راست گفته ایم.

استاد خلیل الله خلیلی، استاد اکادمیسین دکتور عبدالاحمد جاوید، استاد سخی احمد خاتم (از آواز خوانان شهیر) و عبدالقدیر پور غنی و مرحوم استاد جمشید شعله را میدانستم و می شناختم که در حفظ اشعار قدرتی دارند، در یکی از مکالمه های تلفونی از یک فرد کلمه «ترازو» از یادم رفته بود فوراً برایم اصل بیت را این طور زمزمه کرد:

ترازو در کف آن ماه و من در صورتش حیران

بیا ای مشتری بنگر قمر در خانه میزان

آقای سلطانی مرد خداست، او روزه می‌گیرد و نماز می‌خواند، روزهای جمعه را بدون ترک در مسجد افغانها در شهر فینیکس با مهاجرین مسلمان ادا مینماید، در آبادی آن مسجد جناب سلطانی رول بس عمده داشت، ولی علاقمندی خاص به اشعار دینی، عرفانی و تصوفی دارد.

دلچسپ تر از همه این که به زیبایی شناسی سخت علاقمند است، خواندن های آواز خوانان چون فخرالدین آغا، استاد غلام نبی نتو و دیگر نعت و حمد خوانان را بسیار دوست دارد به عرفای بزرگوار وطن مثل مرحوم محمد عبدالحمید اسیر مشهور به قندی آغا و بزرگان دیگر علاقمند است، به بیدل ارادت دارد و بیدل شناسان کابل را می‌شناسد.

جناب آقای سلطانی با همه اوصافیکه در بالا در شأنش ذکر گردید یک رفیق صادق و دوست وفا دار میباشد از صحبت های وی کسی خسته نمیگردد، طبیعت ظرافت و خوش گویی دارد هزل گویی های دیگران را می‌پسندد.

اکنون که تازه دوره جوانی را آقای سلطانی در نور دیده و پا به عالم پیری گذاشته و عمرش به هفتاد رسیده حیران است که خود را پیر جلوه دهد یا جوان، گاهی که ریش میگذارد و در آئینه نظر می‌افکند می‌بیند که چون چهره نورانی حضرت خواجه خضر را بخود گرفته، حتی یک تار مویش سیاه نمانده ناگزیر ریش سفید پخته یی را می‌تراشد ولی باز بفکر آن می‌افتد تا بکی این ریش تراشی، باز بفکر ریش گذاری می‌افتد و این آفت پیری نه تنها به سر

جناب سلطانی اثر کرده بلکه بر همه ما آنهائیکه عمرشان از هفتاد میگذرد تأثیری بسزا کرده است.

چون من‌حیث مسلمانان متعهد همه ایمان بخداوند و کلام او داریم بدربارش شکرها داریم که در طفولیت و جوانی نمردیم و با لطف خداوندی در سنین پختگی رسیدیم و دانستیم که این دنیای فانی به جوی نمی‌ارزد و دنیای دیگری که ابدی است همه انسانها راهی آندیار اند، در ختم این گفتار چند مصرع از اشعار بهرام سقاء از شعرای نامدار تورکستان همدوره امپراتور همایون فرزند بابرشاه را می‌آوریم و او دنیای ناپایدار را چنین زیر ارزیابی قرار داده است:

نشاط زنده‌گانی با غم مردن نمی‌ارزد
حیات خضر میداری به جان‌کندن نمی‌ارزد
به عشرت‌گر نشینی عمرها بر مسند راحت
به خشت‌زیر پهلو در لحد خفتن نمی‌ارزد
به علم و فضل اگر علامه عالم شوی آخر
به یک حرف از خط اعمال خود خواندن نمی‌ارزد
به جنت‌گر نباشد در نظر دیدارش ای «سقاء»
بهشت و حور و غلمانش به یک دیدن نمی‌ارزد

و اینک کلمات چندی دربارهٔ حیات پر بار جناب محترم دکتور محمد اسماعیل سلطانی قانوندان و حقوق‌شناس وطن.

محترم دکتور محمد اسماعیل سلطانی فرزند سلطان محمد خان در ماه قوس (۱۳۲۴ هـ ش) در قلعه عثمان خان از مربوطات چهاردهی کابل پا بعرضه وجود گذاشته است.

وکیل گل محمد خان پدر کلان دکتور سلطانی که یکی از مشاهیر حکومتی چهاردهی کابل بشمار میرفت در زمان ولایت محمد اسماعیل مایار در ولایت کابل منحیث وکیل دارالمشوره ولایت مذکور ایفای وظیفه مینمود.

آقای دکتور محمد اسماعیل سلطانی تحصیلات ابتدایی را در مکتب ابتدائیه «محمود هوتکی» در سال (۱۳۳۶ هـ ش) پایان رسانید و در سال (۱۳۳۷ هـ ش) شامل لیسه عالی غازی گردید. وی مکتب غازی را در سال (۱۳۴۳ هـ ش) به اتمام رسانیده در سال (۱۳۴۴ هـ ش) بعد از مؤفقت در امتحان کانکور یا دخول در پوهنتون به فاکولته حقوق و علوم سیاسی پوهنتون کابل شامل گردید، همزمان با فراغت تحصیلات عالی در پوهنتون در سال (۱۳۴۷ هـ ش) شامل کورس های خورد ضابطان احتیاط در پلچرخی گردید.

آقای سلطانی بعد از تکمیل دوره مکلفیت دروس نظامی و عسکری در سال (۱۳۴۸ هـ ش) در ماه حمل (۱۳۴۹ هـ ش) منحیث مأمور در ریاست سروی آب و خاک وزارت زراعت و آبیاری عز تقرر یافت.

بعد از خدمت چهار ساله در وزارت زراعت نظر به موافقه اداره عالی قضای وزارت عدلیه وقت و وزرات زراعت بحیث آمر تحریرات دارالانشای شورای عالی قضاء در ریاست دارالانشای شورای عالی قضایی مقرر شد.

جناب آقای دکتر سلطانی از اینکه جوان تحصیل یافته و نیز در امور اداری و وظایف خویش را مؤفّقانه به انجام رسانیده بود بناً در سال (۱۳۵۵ هـ ش) مستحق بورس تحصیلی در خارج از کشور شناخته شد، از آن سبب با استفاده از یک سکالرشپ تحصیلی در کشور ترکیه عازم استانبول گردید، در سال (۱۳۶۰ هـ) با اخذ شهادتنامهٔ دکتر دوباره بوطن عزیزش عودت نمود.

چون بکابل آمد به اصطلاح خودش که میگفت «وقتیکه بکابل آمدم دیدم که نه از تاک است و نه از تاک نشان»، دوستانش از بد حادثه یا شهید شده بودند و یا در جمع آواره گان بیدار بیگانه در غربت سراها فراری گشتند.

بنابرآن قلب رحیمش وی را اجازه نمیداد که با نبود دوستان همدل و همکاران با وفایش در آن جای وظیفه انجام داده و با آنها یکجا همکاری کند بعداً ناگزیر بمدت پنج سال در مربوطات ستره محکمه ایفای وظیفه نمود.

جناب آقای دکتر سلطانی به پیروی از سنت مسلمانان در سال (۱۳۶۶ هـ) بیدار هجرت در پاکستان با مهاجرین دیگر مردم مسلمان یکجا گردید و به همه مهاجرین واضح و هویداست که حیات در پاکستان برای مهاجرین طاقت فرسا بود، هر کس از مهاجرین میخواست به هر راهیکه امکان داشته باشد به ممالک خارجهٔ دیگر خصوصاً کشورهای غربی پناه گزینی اختیار نمایند. با اتفاق نیک در سال (۱۹۸۷ ترسایی) حکومت ایالات متحده امریکا او و فامیلش را پناهنده گی داد و از آنست که در شهر فینیکس یا پایتخت اریزونا با فامیل خود به حیات غربت ادامه میدهد. گفته آمد که جناب داکتر سلطانی از شخصیت های

وطن‌دوست و خدمت‌گار هوطنان بوده از آن‌روزیکه پای در اریزونا گذاشته تا کنون که سال (۲۰۱۸ ترسایی) می‌باشد مقدمتر از همه افغانها خود را در خدمت هوطنان میرساند و خداوند با این نوع خدمت‌گاران صادق و مهربان اجر دنیوی و اخروی نصیب فرماید و خانم و پنج پسر و یک دخترش را الله تعالی در پناه خود داشته باشد.

جناب سلطانی یک ادب شناس توانا و با آثار سخنوران و صاحب‌دلان آشنایی زیاد دارد، دیوان‌ها و آثار ادبی شعراء را دایم بمطالعه می‌گیرد و با آثار لسان الغیب حضرت حافظ علاقه مفراط نشان می‌دهد و خود گاهگاهی اشعار نغز و دل‌انگیز می‌سراید، دو بیت ذیل از اوست:

www.enayatshahrani.com

من پیرو خراباتی ام و هم بدنام
در فکر وصال تو کنم صبح را شام
هردم ز دلم رسد به من این پیغام
گیرم که فلک جامه دهد کو اندام

داکتر فیض الله نهال ایماق



سخن امروزی ما در باره شخصیت فرزانه و وارسته افغانستان، هنر شناس، ادب شناس، آگاه از مطبوعاتیان افغانستان، آشنا با قاطبه هنرمندان افغانستان و وارد در باره سخنگویان کشور، شعر سرایان و دل آگاهان داکتر فیض الله ایماق است.

داکتر ایماق که زادگاه او شهر تاریخی و قدیمی اندخوی است، به گونه همشهریانش خواص و اطوار تورکستانی دارد، او از طرز حیات، کلچر، عنعنات، مسایل فولکلوری و از بسی چیزهای آن مناطق آگاهی دارد.

ایماق از داستانهای تورکستان زمین آگاهی داشته، گاهی هم از آن داستانها را برشته قلم کشیده است. وی یکی از نخبه ترین و با تجربه ترین شخصیت های مطبوعاتیان کابل می باشد که به دوران کار خود، از وزیر گرفته تا ملازم وزارت مطبوعات، خاطره ها دارد.

داکتر ایماق با تمام شجاعت و آزاد اندیشی و گفتارهای صریح و ادیبانه را که در محافل بزرگ دارد، در مجالس خصوصی و صحبت‌های شخصی معصومیت‌ها و محجوبیت‌های دارد، که دوستان همدلش به مانند این نگارنده آن را درک کرده‌اند.

وی در میان دوستان و همدلان خود، چنان از اعتماد برخوردار می‌باشد که گویی رازی را که از دوران طفولیت و کودکی شنیده باشد تا ایندم که عمر گرامی‌اش از هفتاد تجاوز کرده، از ذهن بیرون ننموده است.

کلمه عیار را در باره شخصیت‌های کابل زمین که درین کتاب درج شده است، بارها استعمال نمودیم، ولی عیاری را از تورکستان زمین تا کنون نیآورده بودیم ولی آن کلمه را به نام ایماق و یا عیاری از تورکستان زمین پی برده‌ام. می‌توانیم برایش نسبت بدهیم، چونکه در طول عمر، از ایام کودکی تا کنون خواص عیاریش را حفظ و از روی اعمالش ثابت کرده است که او دوست است و دوست وفا دار، رفیق بی‌توقع و صاحب‌مناعت نفس.

آقای داکتر ایماق مرد ساده‌پسند و در زنده‌گانی خود کارهای ساختگی و تصنعی را مخصوصاً شخصیت خودش هرگز به کار نبرده و تو گویی که ضرب المثلی عام است که می‌گویند: «آنچه که خدا و هست» به او تطبیق می‌شود.

جناب دکتور ایماق از آن روزیکه پای درکابل گذاشته، یعنی در حدود شصت سال پیش تا امروز مصروف تحقیق، تتبع، خواندن، نوشتن، خبرنگاری، مصاحبات، شعر سرایی، ایراد کانفرانسها، عضو مجالس، ترجمه‌ها، بیان معانی، تهیه راپورتاژها، تنظیم پروگرامها، همکاری با دوستان، تدریس به شاگردان، تربیه همکاران، ارتباط با دوستان اطرافی، مصاحبت با همکاران، نزدیکی با

دوستان کابلی، صحبت‌ها با عوام الناس، گفتگوها با اهل خواص، نزدیکی با بازیگران تیاتر، نزدیکی با سازنده گان و آواز خوانان، دوستی با نطقان و پروگرام سازان رادیو بوده است.

داستان حیاتی داکتر ایماق ملاقات ابوعلی سینای بلخی را با شیخ عطار نیشاپوری به یاد می‌آورد، گویا هر چه را که ما شنیده و خوانده ایم، آقای ایماق آنها را خود دیده و عمل کرده است.

جناب ایماق یکی متجرب‌ترین و سابقه‌دارترین شخصیت‌های مطبوعاتیان است. نمیدانم که خاطرات خویش را نوشته است و یا نی، مگر این قدر دانسته می‌شود که بسی اسرار اهل مطبوعات و خاصتاً رازهای دستگاه رادیو و تلویزیون کابل را می‌داند و به خاطر دارد.

آقای ایماق شخصیت متین و نیز برده‌بار است، به یاد دارم که چند بار با نگارنده این سطور اعتمادی را که داشت از چرخ‌گردون شکایت کرد و گفت که آن شخص و این شخص، چنان کاری و یا عملی را بر علیه وی انجام داده و در مطبوعات علیه او یاوه‌سرایی کردند، مگر همه را فراموش خواهد کرد و تا اجر آخرتش باشد. واقعاً گفته‌اش را با معرفی زنده‌گی نامه‌های آنها در «دایرة المعارف» خود ثابت ساخت.

جناب آقای داکتر ایماق کم‌از کم در شصت‌سالیکه یا به دوران تحصیل و یا بعد از آن فعالیت‌های علمی و خبرنگاری را انجام داده، کارهایش را به خوبی انجام داده و نوشته‌ها و مقالاتش با معنی و حسن تحریرش سلیقه خوبی را شهادت میدهد.

یکی از کسانی که به جناب استاد ایماق همکاری های بیدریغ نموده عبارت از جناب داکتر عبدالغفور روان فرهادی می باشد. از جانب دیگر با شخصیت های دانشمند دیگر چون ارواح شاد پروفیسور قیام الدین راعی برلاس و فامیل شان محشور بوده است.

به یاد دارم که وقتی از جنت مکان محمد یوسف خان پدر جناب محمد اکبر اندخویی در خصوص خدماتش به جهت تربیت جوانان اندخوی و همکاری هایش بر آنها در کابل حکایات زیاد داشت.

البته همه اقوام تورک در ریشه یکی می باشد و تفاوتی در میان آنها وجود ندارد، باز هم قابل یاد آوری میدانم که بگویم والده مرحومه شان را که من بارها به مانند یک مادر به زیارتش رسیده ام و وی از ذریات تاتاریان تورک بوده چون فرشته آسمانی در نظرم جلوه می کرد، مهربان، دلسوز، شاعره زیبا کلام به زبان تورکی تاتاری. نمیدانستم که وی به زبان فارسی می توانست تکلم نماید و یا خیر، دایم با آن مرحومه به تورکی صحبت می کردم. او با والده مرحومه من بی بی حاجی که زمانی مادر سال در افغانستان انتخاب شده بود، به مانند دو خواهر ارتباطات خاص داشتند.

گاهی هم طبیعت با بعضی کسان، سازگاری ها می نماید، داکتر ایماق یک خبرنگار حرفه ای و نطق رادیویی بود. وی با دوشیزه جوانی که نطقه خوش صدا بود، بر می خورد و در نهایت هر دو ازدواج نموده، در بسی کارها با هم همکاری های داشتند که می تواند یکی از موفقیت الحاج ایماق از برکت دولت بی بی حاجی انابت جان ایماق شمرده شود.

این جفت هنری نه تنها در کابل زیبا جلوه کردند، بلکه یکی از جولانگاه های شان شهر تاریخی تاشکند و یا چاچ قدیم می باشد که سالها به گفته های زیبا و خبر خوش، ملیون ها شنونده گان را مستفید می ساختند.

من نگارنده این سطور آن خانم با شهامت و نطق ورزیده قطغن زمین را زیارت کرده ام و باری در شهر تاشکند از نان و نمک در نهایت لذت و صحتی شان چشیده ام.

داکتر ایماق به خاطر خواهد داشت که این برادرش صد ها دوست و رفیق داشت و یاران همدل و هم راز داشت. هم صحبتان دانشمند، استادان پوهنتون، نویسندگان و شعراء را صحبت می نمود که همه را جناب ایماق دیده و صحبتها می کرد. بدبختانه بسیاری از آنها به دار بقا شتافتند. واینک او و من با تعدادی کمی هنوز در قید حیات می باشیم. وهر دو شاهد مرگ های بزرگانی چون استاد محمد اعظم حفی، استاد کامل منور، استاد راعی برلاس، خان جان یا قاسم جان شعله، استاد غلام محی الدین شبنم، محمد بصیر بلوچ، محمد عمر حیدری و دههای دیگر هستیم تا دیده شود که قضا بر سرما کی خواهد آمد و آن را به جز خداوند (ج) کسی نمی داند.

افتخار من و ایماق در آن است که بعد از مرگ آن بزرگان توانستیم اسمای گرامی شانرا ثبت تاریخ نماییم و نام جاودان بخشیم.

درین حصه معرفی دکتور فیض الله ایماق لازم میدانم نوشته ای را که در باره اش در کتاب «سوز دل» نوشته ام بیاورم و بعد از آن نوشته جناب محترم محمد اکبر جان اندخویی را که دوست محترم هر دوی مان می باشند، آنرا شامل سازم. در خاتمه خلاصه کارها و ماموریت های دکتور ایماق آورده می شود.

یار آشنا از اقلیم اندخوی داکتر فیض الله ایماق

اقتباس از کتاب «سوز دل»

به قلم دکتر عنایت الله شهرانی

بیش از شصت سال است که دانشمند گرامی و دوست نهایت عزیز و مهربان داکتر فیض الله ایماق را از نزدیک می‌شناسم. آقای ایماق هم صنفی دوران مکتب من است.

ایماق که زادگاهش شهر اندخوی یا جایکه حضرت بابا ولی مرشد اعلی صاحبقرانی در آنجا خفته است می‌باشد. اندخوی از جمله مناطق پُر بار و برکت تورکستان زمین است.

ایماق گرامی را طوریکه می‌شناسم از آوان خورد سالی و نو جوانی تا ایندم نامش ورد زبانها، زیب و نقش دبستانها، رنگ بخشنده اخبار، مجلات، کتب و نشرات رادیو تلویزیون بوده و بسان درخت با ثمر در هر مرحله‌ی از حیاتش جلوه‌های خوبی کرده است. و چون کلمه «ثمر» داخل این مقاله شد با اتفاق نیک که ایماق عزیز مدتها با تخلص «نهال» مقالات و مضامین خود را بنشر میرسانید.

فیض الله جان در آوان صغارت، پدر محبوب خود را که در تربیه آینده او باید نقشهای اساسی را بازی میکرد از دست داد و تربیه او بدوش مادر داغدیده

و قهرمان می‌افتد. مادری‌که در طول حیات خود داغ بر بالای داغ زیسته، آن زن از آوان خورد سالی از دست ظلم‌ها و استعمار روس‌های اشغالگر از پدر و مادر جدا گردیده و در افغانستان هجرت نموده، مهاجر شدن خودش داغ دل و غم و اندوه است، شوهر جوانمرگش که در (۴۷) سالگی پدرود حیات گفت چهار پسر با وی به دنیا آورد، که دو طفل کوچکش بمرض مهلک چیچک جانباختند، هنوز داغهای از دست دادن آنها از دلش نرفته بود که فرزند دیگرش در کابل توسط سموم زغال جان باخت و تنها او ماند و ایماق. آن زن آنقدر محروم از نعمات خداوندی گردید که اگر او را کسی میدید و صحبت میکرد از وجناتش غم می‌بارید.

آن مادر تاتار زاده اصیل که طبیعت بوی طبع شعری داده و با لهجه تاتاری ابیات زیبا می‌سرود ایماق یا فرزند گرامی اش را به حدی در فراگیری علم و ادب تقویه و تحریص نمود که اینک آن طفل یتیم شده و کوچک به نام نویسندۀ شهیر، ژورنالیست نامدار، شاعر خوش قریحه، فولکلور نویس و عامیانه شناس، با شهادت نامه دوکتورا در منطقه و اقصای دور شناخته شد.

در طبیعت هر انسان به صورت اختلافات فردی از نظر روانشناسی خصوصیات خود را دارد و صفات بعضی اشخاص به مانند ایماق زیاد است.

یک عمر می‌توان سخن از زلف یار گفت

در بند آن مباحث که مضمون نمانده است

«صائب تبریزی»

اندخوی و نواحی اطراف آن چونکه از اقلیم بلخ نامی می باشند شخصیت های نامی دیگر را باخود داشته که از ذکر نام صد های آن میگذریم و معدودی را با احترام خاص نام می بریم:

استاد عبدالکریم بهمن، عزیز الله جان آرال، نورالله جان آلتای، مجید توران، محمد عالم لیب، محمد امین متین اندخویی، صالح محمد راسخ، محمد اشرف عظیمی، عبدالقیوم رحمانی، محمد اکبر اندخویی، داکتر امان جان عصمتی و... روز هایی را بیاد دارم که در کنفرانس های ادبی و علمی دارالمعلمین کابل، فیض الله نهال ایماق و عبدالقیوم رحمانی در ردیف اول گوینده گان قرار داشتند. طوریکه گفته آمد شخصیت ارجمند و عالی داکتر فیض الله ایماق را به درجه قدرت بشری خویش می شناسم و رشته تخصصی ام روانشناسی است، ایماق با وفا و مهربان به دوستان خود محبت زیاد داشته و با آنها صادق می باشد. در علم و ادب، نویسنده گی و کتاب خوانی، در میان دوستان شهرت داشت. وی از شیوه حیاتی بزرگان علم و ادب پیروی میکرد.

ما بسی اوقات با قاسم جان شعله، عمر جان حیدری، عبدالبصیر بلوچ، خضرقل نصیحی و دوستان دیگر دید و وادید ها داشتیم که ایماق این مجالس دور جوانی را تعقیب میکرد. سخن از عشق ها بحد افراط به میان می آمد و آنقدر عشق های مجازی غلبه داشت که همه در آن حلقه قید و بندی داشتیم.

ایماق گرامی از خورد سالی قریحه‌عالی شعر سرایی داشت. دل پر عاطفه او در فن شعر، وی را در آغاز نو جوانی وادار به سرودن اشعار سلیس و زیبا میساخت اگر چه ایماق تورکی الاصل و به زبانهای (لهجات) مختلفه تورکی میدانند و میگویند و مینویسد. مگر اکثر آثار و تألیفاتش به شمول اشعار محدود او به فارسی دری به مشاهده میرسد و طبعاً به زبان تورکی اوزبیککی یادگارهای زرین دارد و او شاعر و نویسنده ذواللسانین است.

ایماق با شمولیت در فاکولته ادبیات دانشگاه کابل از طریق مطبوعاتیان کابل جذب گردید. ایماق هم درس میخواند و هم در عالم مطبوعات جلوه‌گری میکرد، مقالات و مضامین می نوشت و آنها را در نشرات به زیور طبع آراسته میکرد، شعرهای زیبا می سرود و مصاحبات انجام میداد که با این جلایش و درخشش در مطبوعات بیکباره اقبال شهرت مشروع در پی اش آمد و دولت نامه نگاری به دستش رسید.

چه ایامی پر سعادت بود که نصیب ایماق و من نگارنده شده بود، من کتاب و مقالات فولکلوری می نوشتم و من حیث یک نقاش با استعداد در مطبوعات نام میکشیدم و ایماق نامه نگاری و فولکلور نویسی میکرد:

ما و مجنون هم سبق بودیم در دیوان عشق

او بصورت محو گشت و من به معنی سوختم

در آن آوان آنقدر صورتگری را در کنار تحصیلات و روانشناسی و تعلیم و تربیه به پیش بردم که شبها و روزها نقش‌های رنگ‌رنگ خلق میکردم و هر پارچه تابلو‌هایم به قیمت‌های گزاف خریداری شده و به خارج برده می‌شدند. در آن ایام جوانی که از استعداد خدا داد در نقاشی و صورتگری بهره‌اشتم دوستان مشوق مرا به ارزشنگ مانوی و جان‌بخشیدن بهزاد به صورت جمادی تشبیه میکردند.

ایماق و من نگارنده این سطور، در ایام جوانی اگر چه دور از زادگاهایمان حیات بسر می‌بردیم، ولی از نشاط و فرحت و غرور ایام شباب برخوردار بودیم. گاهی از زمانه‌کج روش، گاهی از زخم جگر و خون دل، گاهی از ناسازگاریهای مردم با مقامات حکومتی، از نواقص دوران و عقب‌مانده‌گی‌ها سخن میگفتیم. تبصره‌های ما بی‌غرضانه همه با صدق و صفا صورت می‌یافت که با قلوب بی‌آلایش فیصله‌ها میکردیم که فارغ از دغدغه‌ها و دغا بازی و عصبانیت‌ها به پایان میرسید.

آن هنگام اوقات تولدات احزاب راستی و چپی بود که شاهد همه آنها بودیم و تا این دم از آن حرکات در آغاز زیبا و در فرجام به شکل مرض جانکاه سرطان خلاصی نداریم.

از جانب دیگر از علم و عرفان، از تصوف، از شعر، تاریخ و لغت و ادب بحث‌ها انجام میدادیم که در آن ایام خون گرمی، تا نیمه‌های شب گفته‌هایمان دوام میکرد، نامهای بزرگان دانش، چون قاری عبدالله، استاد بیتاب، استاد

حیبی، سلجوقی، خلیلی و شعرای معاصر دیگر و از بزرگان گذشته‌ها نظامی گنجوی، خاقانی، حافظ، سعدی، مولانا، ناصر خسرو، امیر خسرو، جامی، رودکی، فردوسی، فرخی، عنصری، بیدل و غالب و اقبال و واقف و دههای دیگر یاد می‌کردیم و از الطاف الهی صدها بیت از سروده‌های آنها را در حافظه داشتیم.

یک تعداد مجالس ما در سرایچه مرحوم عبدالقدیر پور غنی صائب شناس بزرگ که من آنجا بسر می‌بردم با بزرگان چون محمد اعظم حفی، محمد عارف عارف، غلام محی الدین شبنم غزنوی، حضرت الدین طالب، عبدالحجیب حامی، محمد کریم مجاهد و دیگران صورت می‌گرفت ولی با بزرگان مطبوعات چون جمشید شعله، مولوی خسته، عبدالاحمد جاوید، مولوی قربت، عبدالرؤف فکری سلجوقی و ده‌ها عالم و دانشمند دیگر ارتباط‌های داشتیم. و داکتر ایماق با ابوالخیر خیری، نظر محمد نوا، داکتر روان فرهادی، کریم نژیی، میرزا محمد یوسف اندخویی، غبار، مولانا قربت، صدیق فرهنگ، قیام الدین راعی «برلاس» و یونس سرخابی نیز ارتباطات علمی داشت.

چند کلمه در باره دو هموطن و همشهری جناب داکتر صاحب ایماق: چون بحث‌ها و نظریات من در باره حیات و زندگی‌نامه پر بار ایماق دوست مهربان و عزیز ماست لذا لازم بیاد آوری میدانم که بوقت سیمینار انکشاف زبان و ادبیات تورکی در شهر مزار شریف طی یک مسافرت و سفرهای دیگر در سر زمین مرد خیز مزار شریف و نواحی آن با دو شخصیت فرشته صفات و

وارسته ملاقات‌ها و صحبت‌ها انجام دادم، که در باره‌آنها به نام‌های فیاض مهر آیین و صالح محمد خلیق بارها در نشرات برون مرزی قبلاً آشنا شده بودم، این هر دو، جدیداً دوره‌های نو جوانی را پشت سر گذاشته، پای به میدان جوانی نهاده بودند، در قسمت وارستگی این دو شخصیت ممتاز افسوس کردم که ای کاش حضرت افصح المتکلمین سعدی هم عصر ما میبود که به جای زحمات زیاد و ابتکارات در نوشتن سلوک عالی و سمبول خیالی انسانی در کتاب «گلستان» اطوار و کردار انسانی این دو موجود بی‌آلایش و پاک طینت را به نام «گلستان ادب» مینوشت. تا مردم از روش انسانی و تفکرات و دانش و سلوک علمی و هنری هر دو واقف میشدند.

این دو جوان دانشمند مهر آیین و خلیق که سخت در پرده حیا قرار دارند دارای مغزهای متفکر و مبتکری می‌باشند که در میدان‌های بزرگ ادبی حماسه آفرینی دارند ولی در مجالس خصوصی معصومیت و محجوبیت خاص شان از نگاه روانی هویدا میگردید.

مهر آیین و خلیق در ادبیات و سیاست روز آشنا و هر کدام در ادبیات زیبای فارسی دری آیتی بودند که مثال نداشتند. یکی از آن گوهران نایاب از تاجیک تباران تاجدار، دو دیگرش از شاهرخیان نامدار تاجیک شده که به فارسی تاجیکی سخن میگفتند و به معنی گفتار تورکی اوزبیکی پی می‌بردند.

این دو عزیز و ارجمند که دانشوران بلند پایه بودند، سمبول‌های اعلی بی‌تعصبی و دارای وسعت نظر به شمار می‌آمدند که بی‌گمان تاریخ وطن مان را با مناطق آسیای مرکزی که هزاران سال باینطرف دو قوم تورک و تاجیک

ویا (تن و جان) که حیات مشترک داشتند، به خوبی میدانستند. از اختلافات حاضره و تعفن و گنده گی‌های آن نفرت داشتند و به رابطه تورک و تاجیک یا جسم و جان به مصداق بیت امیر خسرو بلخی دهلوی هم نظر بودند که میگوید:

من تو شدم تو من شدی، من تن شدم تو جان شدی
تا کس نگوید بعد ازین من دیگرم تو دیگری

حقیقتاً و وقتیکه انسان مقام اصلی بشریت را به دست می‌آورد و به مقام واقعی انسانی پا میگذارد و چون صاحب کمال می‌گردد احتیاجی به انجام کارهای نا بخردانه ندارد و تعصب داران به خاطر فقدان مقام انسانی شان به کارهای ناروای تعصب دست میزنند.

اکنون گرامیان استاد خلیق و استاد مهر آیین هر دو چون ستاره‌های پر فروغ در آسمان وطن مان میدرخشند و باعث افتخار من و مردم مان می باشند. بر میگردیم در باره معلومات حیاتی داکتر گرامی فیض الله ایماق. ایماق کتابهای زیادی تألیف و گرد آوری نموده است که بعضی از آن کتب حتا چهار مرتبه به طبع رسیده اند.

در میان تألیفات آقای داکتر ایماق جای مجموعه شعر دوران متعلمی اش خالی بود و اینک وی به خواهش دوستان و همدلانش یک تعداد اشعارش را که به دسترس آمده، جمع آوری نموده و به زیور طبع می آراند. همچنان گزیده از سخنرانی‌ها، مصاحبه‌ها و مقالات تحقیقی اش را که زیاد تر در باره ادب شفاهی مردم تورک اوزبیک می باشد تحت عنوان «دل سۆز لری» (سوز دل) به چاپ میرساند.

به قرار فرموده ایماق به دوران تحصیل دوره های مکتب ابتدایی، متوسطه و لیسه اشعار زیادی سروده بود و استعداد زیادی در شعر سرایی داشته و به مصداق قول شاعر که میفرماید:

چو استعداد نبود کار از اعجاز نکشاید
مسیحا کی تواند ساخت بینا چشم سوزن را

واقعاً با آنهمه صغر سن اشعار با آب و تاب سروده است که خود از دوام ندادن بعد از فراغت از دوره لیسه رنج میبرد. زیرا او میتوانست یک شاعر توانا و ورزیده در وطن قد علم کند، اما مصروفیت های جمع آوری ابیات و دوبیتی های عامیانه، سروده های عوام و دیگر جهات فولکلوری وی را اجازه شعر سرایی نداد، که البته کار های جمع آوری ادبیات عامیانه که دایم من آنرا دُرْدانه های عوام میگوییم، ارزش والا دارد.

باید گفت داکتر ایماق اولین کسی بود که از رساله دوکتورای خود در ادب شفاهی اوزبیکان افغانستان دفاع نمود.

داکتر ایماق نیز نخستین کسیست که به معرفی فولکلور اوزبیکان افغانستان همت گماشته و در این عرصه، تحصیلات اکادمیک دارد.

واقعاً داکتر ایماق بود که برای بار اول با چاپ مجموعه ادب شفاهی اوزبیکان افغانستان تحت عنوان «خلق در دانه لری» با ترجمه دری آن در افغانستان و تحت همین نام بخط سرلیک در جمهوری اوزبیکستان مصدر خدمات شایسته و بایسته گردیده است.

جناب ایماق در کانادا نیز آرام نه نشسته، در سال (۲۰۱۰ م) کتاب علمی و تحقیقی پر ارزشی را تحت عنوان «افغانستان اوزبیکلری خلق قوشیق‌لری» (سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان) در تورنتوی این کشور به چاپ رسانید. نوشته بالا بدون تردید از روی احساسات دوستانه و برادرانه تحریر یافته، ولی از آنجاییکه باید در هر حالت حق گفته شود، سعی گردیده است آنچه را که در طول پنجاه و اند سال دیده ام بنویسم.

در آرزوی سعادت صحت و سلامتی دوست و برادر گرامی داکتر ایماق. و اینک نوشته جناب محمد اکبر اندخویی؛ اکبر جان انخویی خود از صاحب‌دلان و فرزانه گان دوران ماست وی در فارسی شعر می سراید، از نطق و بیان استعداد عجیبی دارد، اکبر جان اندخویی مرد ظریف طبع، هزل گوی و شوخ طبع است، جناب اندخویی در نویسنده گی ید طولاً دارد، مرد حساس و وطن‌دوست میباشد، حلقه دوستان وی بسیار وسیع است، مرد خراباتی و کاکه میباشد، بدوستان وفا دار و جان فداست. در شهامت و غیرت و آزاده گی اکبر اندخویی ورد زبانها است، وی از عجایبات دوستان نگارنده است، مرد آزاد، مفکر عالیقدر و صاحب رای است، او را که خان زاده و مهمان نواز و خراج بزرگ است دوستانش بی حد دوست دارند، به جهت اینکه اکبر جان محبوب ایماق و من شهرانی میباشد و از جانب دیگر با ایماق سابقه وطنداری دارد و ما که به مقاله و نوشته وی علاقمند بودیم اینک نوشته زیبایش را درج سوانح دکتور ایماق نمودیم.

داکتر عنایت الله شهرانی

مصاحبه محمد اکبر اندخویی

با داکتر فیض الله ایماق

شناسایی با یک شخصیت مطبوعات وطن

خواننده گان عزیز شاید نام داکتر فیض الله ایماق را صد بار از زبان رادیو افغانستان شنیده باشند. ژورنالیست، ادیب و دانشمند وطن داکتر ایماق زمانیکه متعلم مکتب متوسطه ابن سینای کابل، مشغول درس خواندن بود، در فعالیت های ماورای درس مکتب، خاصاً در کنفرانسها حصه میگرفت، گاهی تنها اشعار نغز و دلکش خود را به سامعین میخواند و گاهی هم مقالات پُر محتوا را به پیشگاه اعضای کنفرانس و مستمعین عرضه میکرد و بارها ریاست کنفرانس های مکتب متوسطه ابن سینا و دارالمعلمین کابل را در زمان شاگردی خویش به دست میگرفت.

آقای داکتر ایماق شخصیت بسیار خلیق و اجتماعی می‌باشد، رفتار و کردار شان به مانند دانشمند و آموزگار است. او زمانیکه متعلم دارالمعلمین کابل بود، همه جوانان همدوره او، وی را به نگاه قدر و احترام میدیدند، استادانش به خاطر اینکه به علوم ادبی و اجتماعی از شاگردان برازنده بود، با وی الفت و محبت داشتند.

وقتی جناب داکتر ایماق محصل دانشکده ادبیات بود، رشته ژورنالیزم او را به طرف خود جذب نمود و علاقه زیاد او باعث آن شد که ژورنالیست شود و چنانچه از همان آغاز تحصیل در دانشگاه تاکنون رشته خویش را تعقیب کرده و در همان مسلک ایفای وظیفه مینماید.

داکتر ایماق یک مرد با مطالعه بوده و یکی از دوستان واقعی او کتاب است. و از همین جاست که دوستانش او را اهل کتاب و مطالعه لقب داده اند. فارسی دری و ترکی اوزبیک را به صورت فوق‌العاده می‌نویسد و به هر دو زبان شعر دارد.

جناب ایماق چندین کتاب و مقالات متعدد را در رشته فولکلور و ادبیات عامیانه نوشته و آنرا به زیور طبع آراسته است. «خلق دردانه لری»، (گفتار دل انگیز از صفحات شمال کشور) و غیره از نمونه های تألیفات ایشان بشمار می‌رود. این کتاب در سال (۱۳۵۵ خورشیدی) مستحق جایزه مطبوعاتی به نام «خوشحال خان ختک» مفتخر شد.

جناب داکتر ایماق یک نطق ورزیده زبان اوزبیک و فارسی دری می‌باشد. وی از سالیان زیادی به اینطرف نطق تورکی اوزبیک در رادیو افغانستان و نطق زبان دری در رادیوی جمهوری اوزبیکستان می‌باشد. و هم اکنون در شهر تاشکند گوینده و آمر پروگرامهای زبان دری است.

او زبانهای ترکمنی، اوزبیک، انگلیسی، ترکی استانبولی، دری، پشتو و روسی را میداند.

برای اینکه زندگینامه این دانشمند وطن را بهتر به خواننده گان معرفی کرده باشیم، خلاصه مصاحبه تلفونی خود را اینک برشته تحریر میکشیم:

داکتر فیض الله ایماق فرزند روان شاد شاهیمردانقل خان در سال (۱۳۲۴ خورشیدی) در باغبوستان شهر قورغان اندخوی ولایت فاریاب افغانستان در یک خانواده زحمتکش نجیب، پا به عرصه جهان گذاشته و زبانهای ترکمنی و اوزبیکی را در محیط خانواده اش می آموزد، وی از ملیت ترک اوزبیک میباشد.

داکتر فیض الله ایماق مکتب ابتداییه را در مکتب قورغان اندخوی به اتمام رسانیده، زبانهای دری و پشتو را با علاقه فراوان به خوبی آموخت. وی نظر به نتایج امتحانات برای دوره تحصیلات بالاتر به کابل فرستاده شد. متوسطه را در مکتب ابن سینا و لیسه را به دارالمعلمین کابل تمام نمود و بعد از یک سال اجرای وظیفه معلمی در لیسه نادریه کابل با سپری نمودن امتحان کانکور شامل فاکولته زبان و ادبیات دانشگاه کابل گردید.

در سال (۱۳۵۰ هجری شمسی) از رشته ژورنالیزم فاکولته ادبیات و علوم بشری پوهنتون کابل فارغ و به حیث آمر و متکفل و مسوول پروگرامهای اوزبیکی، ترکمنی، بلوچی، پشه یی و نورستانی رادیو افغانستان مقرر گردید. در سال (۱۳۵۳ خورشیدی) با از بین رفتن پروگرامهای محلی بحیث مدیر برنامه های تربیتی اداره روزنه رادیو افغانستان مقرر گردید.

چند سال بعد، با آغاز دوباره نشرات محلی به زبانهای ملیت‌های برادر، بحیث نطق کار آزموده و پذیرفته شده و مدیر پروگرامهای اوزبیک‌ی رادیو افغانستان مقرر گردیده، بعد از دو سال به حیث مدیر عمومی پروگرامهای محلی انتخاب شد. آقای ایماق بیش از یک‌هزار آهنگهای محلی از جمله اوزبیک‌ی و ترکمنی خواننده گان کشور را در رادیو ثبت کرده، آرشیف موسیقی رادیو افغانستان را غنی ساخت. او به رونق برنامه‌های محلی به خصوص «اوزبیک‌ی» بیش از پیش تلاش ورزیده، بدین مناسبت در سال (۱۳۵۱ هـ ش) تقدیرنامه‌ی از مقام وزارت اطلاعات و کلتور وقت به دست آورد.

داکتر فیض الله نهال ایماق بنیانگذار برنامه‌های محلی و اولین نطق ترکی اوزبیک‌ی در رادیو افغانستان است. وی در آغاز برنامه‌های محلی، سال (۱۳۵۰ هـ ش) نطقان پروگرامهای اوزبیک‌ی، ترکمنی، بلوچی، پشه‌یی و نورستانی را به رادیو جلب کرد و با ایشان قرارداد همکاری بست.

همچنان وی همواره مقالات علمی و تحقیقی‌اش را جهت تنویر افکار جامعه مان به مطبوعات می‌فرستاد. چنانچه نام این نویسنده گرانقدر در این اخبار و مجلات متجلی می‌گردید:

مجله‌ ادب فاکولته زبان و ادبیات و علوم بشری، انیس، ژوندون، عرفان، آواز ملیتهای برادر و اکثر روزنامه‌های ولایات کشور. آقای ایماق بیش از همه به انکشاف و احیای زبان ترکی اوزبیک‌ی مصدر خدمات شایسته گردیده است.

همچنان نمونه‌های اشعار ایماق به زبانهای دری و اوزبیک در جراید مختلفه وطن و جمهوری اوزبیکستان به زیور طبع آراسته شده است.

در سال (۱۳۵۹ هـ ش) کتاب «دردانه های خلق» که محصول زحمات ۳۰ ساله اوست که از بین توده های اوزبیک زبان افغانستان جمع آوری کرده بود با ترجمه دری آن از طرف وزارت اطلاعات و کلتور به چاپ رسید. در این کتاب دویستی ها، داستانها، افسانه ها، چیستانها، ضرب المثلهها، سرود های اطفال و غیره ادبیات شفاهی مردم اوزبیک زبان افغانستان جاگزین شده است.

محترم ایماق بعد از ایفای وظیفه به حیث مدیر عمومی پروگرامهای محلی، استفاده از یک بورس تحصیلی اسپیرانتوری در سال (۱۳۶۱ هـ ش) وارد تاشکند پایتخت اوزبیکستان شده به نوشتن رساله علمی اش تحت عنوان «سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان» تحت رهبری پروفیسر محمد نادر خان سعید اوف استاد فاکولته زبان و ادبیات اوزبیک دارالفنون به نام «اولوغ بیک» تاشکند پرداخت و در سال (۱۳۶۵ هـ ش) از دیپلوم دوکتورای خویش دفاع کرد.

محترم ایماق در دوران اقامتش در تاشکند این کار های فرهنگی را انجام داده است:

- ۱- سه سال بحیث ترجمان زبان دری در مؤسسه نشراتی رادوگای تاشکند ایفای وظیفه نموده دو کتاب بزرگ داستان را از اوزبیک به دری ترجمه کرد؛
- ۲ - کتاب «دردانه های خلق» را بعد از تجدید نظر در مؤسسه نشراتی غفور غلام تاشکند به خط کریل به طبع رسانید. (به تیراژ ده هزار جلد)؛

۳- زبان و ادبیات دری را به محصلان افغانستان شناسی انستیتوت شرق شناسی تاشکند تدریس و برای شاگردان ممد درسی آماده کرد؛

۴- بیش از «۵۰» بار در کنفرانس های محصلان پوهنتون تاشکند بیانیه داده است؛
۵- مقاله های علمی و تحقیقی اش در روزنامه ها و مجلات و رادیو تلویزیون اوزبیکستان اشاعه یافته، در ماه مارچ سال ۱۹۸۶ میلادی از مجله وزین «گلستان» به خاطر اینکه مقاله های مفید و زیادش در این مجله به طبع رسیده بود، مستحق تقدیر نامه گردید؛

۶- از اداره نشرات خارجی رادیو تلویزیون ملی جمهوری اوزبیکستان تقدیرنامه های زیاد و مکافات پولی دریافت نموده است؛

۷- در جریده آیدین که «به خط فارسی برای اوزبیکان خارج اوزبیکستان چاپ میشد» به صفت محرر ایفای وظیفه کرده است؛

۸- با «اوزبیک فلم» همکاری داشته ۲۰ فلم هنری و اخباری را به دری و اوزبیکی ترجمه و دوبلاژ نموده است.

داکتر ایماق بعد از دفاع از رساله علمی دوکتورای خویش به وطن برگشته، در رادیو افغانستان ایفای وظیفه نموده، در سال (۱۹۹۱ م) بنابر خرابی وضعیت سیاسی، دوباره به اوزبیکستان هجرت کرده بحیث نطق پروگرامهای دری رادیو تاشکند صاحب وظیفه گردید و به خاطر اینکه وی یک شخصیت دانشمند و با تجربه و صاحب صداقت است تاکنون وی را در این وظیفه نگهداشته اند.

یکی از علل پیشرفت های فرهنگی جناب داکتر ایماق البته لیاقت و پشتکار و مطالعه شان باشد اما در کنار آن، وی با دوشیزه دانشمند و فهمیده ازدواج نموده که دایم راه پیشرفت را به وی آماده ساخته است. این خانم قبلاً به حیث نطق پروگرام اوزبیک رادیو افغانستان ایفای وظیفه میکرد، هم‌اکنون دوش به دوش شوهرش در رادیو تاشکند به حیث نطق دری کار نموده، مشغول فعالیت های فرهنگی میباشد. این جفت فرهنگیان، فرزندان خود را نیز چون خود تربیه نموده فعلاً دختر شان نیز پهلوی والدین به حیث نطق دری رادیو تاشکند ایفای وظیفه می نماید.

(فیض الله ایماق با فامیلش از سال (۲۰۰۵ م) به اینسو در کشور کانادا حیات به سر می برد.)

آقای ایماق در پهلوی کار نطافی، ترجمانی و تهیه و ترتیب برنامه های رادیویی، از ماه ثور سال (۱۳۷۷ هـ ش) بنابر منظوری مقام محترم وزارت امور خارجه دولت اسلامی افغانستان به حیث اتشه فرهنگی در سفارت افغانی مقیم تاشکند ایفای وظیفه نموده، البته در کار و وظیفه خویش موفق و کامیاب می باشد. ما در حالیکه به پیشرفت های فرهنگی این دانشمند عزیز و گرامی دعا میکنیم، آرزو مندیم که خداوند توانا آنها را قوت بیشتر نصیب نماید تا بیش از پیش مصدر خدمات به مردم بلا کشیده و جفا دیده مان شوند.

فعالیت های فرهنگی داکتر ایماق در کشور کانادا

اقتباس از شماره سوم و چهارم ماه اکتوبر سال (۱۹۹۹ میلادی)

مجله «پیمان» منتشره شهر نیویارک اضلاع متحده آمریکا

داکتر فیض الله ایماق در سال (۲۰۰۵ میلادی) به طور امیگرانت قبول شده با اسپانسر دولت کانادا با فامیلش از اوزبیکستان به تورنتوی کانادا رهسپار گردید.

- ۱- آوانیکه وی وارد کانادا شد فعالیت های فرهنگی خویش را همچنان درین کشور ادامه داد. همکاریهای قلمی اش با ماهنامه های «اندیشه نو»، «آشیان»، «نایاب» و «نشریه زن» منتشره ونکوور کانادا آغاز گردید. شش سال کامل به حیث مسؤول تهیه و ترتیب صفحه مروراید های ناب (ادب شفاهی اوزبیک، هزاره گی، تورکمنی و بلوچی) اندیشه نو بذل مساعی کرده است.
- ۲- به تاریخ ۲۱ مارچ سال ۲۰۰۹ میلادی گردهمایی شکوهمندی در شهر گووالف آنتاریو جهت انتخاب رییس ففتا (فدراسیون فرهنگی تورکان افغانستان) برگزار گردیده بود. در رأی گیری که درین نشست صورت گرفت به اکثریت آراء داکتر ایماق به حیث رییس عمومی این انجمن فرهنگی در سراسر کانادا انتخاب گردید. او در پیشبرد وظیفه اش بیش از

پیش و در راجستریشن این کانون فرهنگی در ادارات دولتی از طی دل کوشید و در پیشبرد امور فرهنگی صادقانه تلاش به خرج داد. در نتیجه از طرف ریاست عمومی این فدراسیون که در کشور هالند قرار دارد، مورد تقدیر قرار گرفت.

۳- در سال ۲۰۱۲ میلادی کتاب علمی و تحقیقی او تحت عنوان (سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان) به کمک مالی پسرش الحاج محمد بابر جان ایماق در تورنتو چاپ گردید.

۴- جهت معرفی ادبیات شفاهی اوزبیکان افغانستان ویب سایتی را به وجود آورد. این ویب سایت دارای رادیوی انترنیتی نیز بوده، در آن شعرا و نویسندگان اوزبیک زبان افغانستان معرفی میگردند.

آدرس ویب سایت: www.dordanalar.info

۵- در تلویزیون های برون مرزی (آریانا افغانستان) و (پیام افغان) که از امریکا نشر میگردند

۶- ایماق و خانمش انابت ایماق همواره پروگرامهایی را به زبانهای دری و اوزبیکی تهیه و ترتیب نموده به دست نشر سپردند.

۷- وی در کنفرانس ها و محافل اشتراک نموده ضمن قرائت مقاله، مردم را به وحدت همکاری رضا کارانه تشویق و ترغیب نموده است.

۸- داکتر ایماق بنا بر خدمات فرهنگی و توانایی که در عرصه های مختلف نشراتی و ادبی انجام داد، با مدال طلا و الماس مورد تقدیر قرار گرفت. این مدال معتبر بین المللی به مناسبت بزرگداشت از شصتمین سالگرد سلطنت ملکه الیزابت دوم به افراد شایسته و شخصیت های که طی پنجسال در کار های فرهنگی، به شکل افتخاری و رضا کارانه سهم گرفته باشند، تفویض میگردد.

در سال ۲۰۱۲ میلادی این مدالها توسط وزیر امیگریشن و ستیزنشیب ایالت آنتاریوی کانادا آقای «چارلس سوسا» به ایماق تقدیم گردید.

۹- در سال ۲۰۱۴ میلادی به خاطر کار های رضا کارانه اش که در پیشبرد امور «فتا» در کشور کانادا به خرج داده بود، از طرف صدر اعظم ایالت آنتاریو به در یافت (اوارد) و تقدیر نامه نایل گردید.

۱۰ - سه سال تمام طور رضا کارانه مطالب فولکلوری تورکی اوزبیکي نشرات تلویزیون ملی افغانستان را تهیه و ترتیب نموده، از طریق ایمیل به تلویزیون مذکور ارسال کرد. این مطالب روزهای سه شنبه ساعت ۴ به وقت تورنتو نشر میگردد.

۱۱ - در سال ۲۰۱۰ میلادی به افغانستان سفر کرده (۳۶۸) جلد کتب ارزشمند و کمیاب کتابخانه شخصی خود را به کتابخانه عامه کابل اهدا کرد. خبر مربوط به آن از طریق میدیای افغانستان ، کانادا و امریکا به نشر رسیده است.

۱۲ - از آوانیکه داکتر ایماق پا به کشور کانادا نهاد «۵» عنوان کتابش به چاپ رسیده است.

به طور عموم شانزده اثر ایماق تا کنون در افغانستان، اوزبیکستان و کانادا چاپ گردیده و «۷» اثر دیگرش آماده چاپ می باشد.

آثار چاپ شده داکتر ایماق:

- خلق در دانه لری (در دانه های خلق)، مشتمل از سرود ها، بازی های

اطفال، ضرب المثلها، داستانها و چستانهای شفاهی اوزبیکان افغانستان

با ترجمه دری. این کتاب در سال ۱۳۵۹ خورشیدی از طرف وزارت

اطلاعات و فرهنگ در مطبعه دولتی کابل به چاپ رسید.

- خلق در دانه لری: همان کتاب، با تجدید نظر با خط سرلیک در سال

۱۹۸۶ میلادی به تیراژ ده هزار جلد در نشرات «غفور غلام» تاشکند به

چاپ رسید.

- خلق در دانه لری: همان کتاب، با تجدید نظر و مطالب جدید از طرف

بنیاد «همکاریهای جهانی» در سال ۱۳۸۲ خورشیدی در شهر مزار شریف

اقبال چاپ یافت. مهتمم: استاد نورالله آلتای.

- خلق در دانه لری: همان کتاب، با تجدید نظر و با مقدمه (۱۸ صفحه یی)

از طرف بنیاد (همکاریهای جهانی) در سال ۱۳۸۷ خورشیدی در

نشرات اولوغ بیگ در شهر مزار شریف به طبع رسید.

- شربت توس: داستان (۵۹۰ صفحه یی) واسیلی شکایف، برگردان از اوزبیک‌کی به دری: ایماق. این اثر در سال ۱۹۸۶ میلادی در نشرات «رادوگا» تاشکند به چاپ رسید.

- یادو: داستان (۴۵۴ صفحه یی) ماکسیم گورکی، برگردان از اوزبیک‌کی به دری: ایماق. این اثر در سال ۱۹۸۷ میلادی در نشرات «رادوگا» تاشکند چاپ گردید.

- گارد جوان: داستان (۳۹۱ صفحه یی) فادیف، مصحح و ایدیتور: ایماق. این اثر در سال ۱۹۸۶ میلادی از طرف نشرات «رادوگا» تاشکند منتشر شد.

- (سرود های شفاهی اوزبیکان افغانستان): رساله علمی و تحقیقی دوکتورای ایماق، این رساله در سال ۱۹۸۷ میلادی از طرف اکادمی علوم اوزبیکستان به زبان روسی در تاشکند به چاپ رسید.

- سوزوان (داستان منظوم و دل انگیز یازی و زیبا، دو عاشق و معشوق دل داده): این مجموعه طی سی سال از صفحات شمالی کشور از طرف ایماق جمع آوری و ترتیب گردیده و در سال ۲۰۰۳ خورشیدی در نشرات «زر قلم» تاشکند به کمک مالی حاجی عبدالجلیل رشید زاده سمرقندی به چاپ رسید.

- سوزوان: همان اثر، این کتاب در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به کمک مالی « بنیاد غضنفر » در شهر کابل طبع و طور رایگان به کتابخانه ها و فرهنگیان شهر کابل و ولایات کشور توزیع گردید.
- سوزوان، سرود های دل انگیز داستان یازی و زیبا (CD). این سی دی در سال ۲۰۰۴ میلادی به صدای داکتر ایماق و انابت ایماق در استدیو های رادیو تاشکند ثبت و منتشر گردید.
- افغانستان اوزبیکلری خلق قوشیقلری: رساله علمی و تحقیقی دو کتورای ایماق، در سال ۲۰۱۰ میلادی به کمک مالی فرزندش الحاج محمد بابر جان ایماق در تورنتوی کانادا به چاپ رسید.
- افغانستان اوزبیکلری خلق قوشیقلری: همان اثر، این کتاب در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به کمک مالی «بنیاد غضنفر» در کابل نشر و طور رایگان به تمام کتابخانه ها و فرهنگیان مرکز و ولایات کشور توزیع گردید.
- سوز دل (دل سوزلری): گزیده از اشعار، مقالات، خطابه ها و مصاحبه های اوزبیکلی و دری ایماقه این اثر در سال ۱۳۹۳ خورشیدی به کمک مالی «بنیاد غضنفر» در کابل چاپ شده و بطور رایگان به تمام کتابخانه ها و فرهنگیان مرکز و ولایات کشور توزیع گردید.
- شگوفه های ادب: مشتمل بر تک بیتی ها، دوبیتی ها و رباعیات گلچین (دری ، پشتو و تورکی)، گرد آوری و تدوین: ایماق. در این مجموعه بیش از چهار هزار ابیات گلچین و ناب دری، پشتو و تورکی «اوزبیکلی،

تورکمنی، تاتاری و آذری» به شکل الفبا ردیف بندی گردیده است. این مجموعه در سال ۱۳۹۳ خورشیدی از طرف «بنیاد غضنفر» در کابل چاپ و طور رایگان به تمام کتابخانه ها و قلم به دستان کشور توزیع گردید.

آثاریکه آماده چاپ می باشند:

- ۱- فرهنگ کوچک تورکی اوزبیککی به فارسی دری؛
- ۲- فرهنگ تورکی اوزبیککی به فارسی دری (دایرة المعارف) پنج جلدی؛
- ۳- زنده گی نامه و نمونه اشعار شعرای تورکی زبان افغانستان؛
- ۴- رسم و رواجهای تورکان افغانستان؛
- ۵- داستان گور اوغلی؛
- ۶- ضرب المثل‌های تورکی اوزبیککی با ترجمه ی فارسی دری؛
- ۷- تاریخچه برنامه های محلی رادیو افغانستان: پایان نامه تحصیلی دانشکده ژورنالیزم دانشگاه کابل؛
- ۸- ما و کشور ما: (برنامه رادیویی)، درین برنامه تمام ولایات و شهر های افغانستان از طرف ایماق به معرفی گرفته شده، بعداً در مجله «پشتون ژغ» ارگان نشراتی رادیوتلوویزیون ملی افغانستان به چاپ رسیده است.

جلال نورانی و جهان او

(تولد ۱۳۲۷ هـ ش، وفات ۱۳۹۶ هـ ش)



www.enayashahrani.com

نوشته: دکتر شهرانی

اقتباس از کتاب: یادنامه جلال نورانی، بکوشش: سمیع الله تازه

سعدیا مرد نکو نام نمیرد هرگز

مرده آنست که نامش به نیکویی نبرند

در میان اهل مطبوعات مردمانی را داشته ایم که هرکدام بذات خود خدمات

شایسته را جهت تنویر افکار مردم انجام داده اند.

سردار محمود بیگ طرزی را پدر مطبوعات گفته اند و باید بر آن این مفهوم

را علاوه نمود که وی نحوه ژورنالیزم را در عصر حاضر افغانستان تهداب

گذاری کرد و طرزی افکار و نظریات خویش را از تورکیه عثمانی و سوریه به

یادگار آورده بود.

محمد شفیع رهگذر از مطبوعاتیان خدا داد، صباح الدین کشککی، غلام حضرت کوشان، سراج وهاج، سید فقیر علوی و علی اصغر بشیر هر وی نامهای مشهوری بودند که در مطبوعات افغانستان شهرت داشتند.

ادیب یکه تاز افغانستان و نثر نویس ممتاز استاد خلیل الله خلیلی، فیلسوف بزرگوار علامه صلاح الدین سلجوقی مؤسس تیاترهای هرات و کابل، استاد عبدالرشید لطیفی پدر تیاتر افغانستان، عبدالحق واله، عبدالرووف بینوا، سید قاسم رشتیا، محمد عثمانی صدقی، داکتر اکرم عثمان و دیگران هر یک کارهای ارزنده و مهمی را در مطبوعات انجام دادند که حکایات زیاد دربارهٔ هر یک شان وجود دارد.

اگر اسمای گرامی اهل مطبوعات افغانستان را نام بگیریم در این خصوص گنجایش ندارد از جملهٔ آن بزرگان که البته یکتعداد آنها از زیر دل و اعماق قلب می خواستند کارهای بنیادی را انجام دهند ولی کارکنان بلند پایهٔ وزارت مطبوعات به شمول وزیر آن دایم زیر کنترل بود بزرگان مطبوعات زیر فشار وزیر و وزیر تحت کنترل سلطنت و اهل دربار قرار داشتند.

قابل یادآوری میباشد که در میان درباریان سلطانی به عبارهٔ دیگر خاندانی مهمترین کسی که موی را از خمیر جدا میکرد سردار محمد نعیم خان بود، بسی اشخاص را با اندک اشتباه حتی غیر قصدی برطرف، کسر معاش و غیره جزاها میرسانید.

اکنون می‌رویم بسوی یکی از مطبوعاتیان نامی که از ایام خورد سالی تا نفس آخرین خویش در مطبوعات خدمات زیاد و جان‌نثاری‌ها و فداکاری‌ها کرد و او مرحوم مغفور، جنت‌مکان و خلد آشیان جلال نورانی می‌باشد. نورانی در قطار آن بزرگمردانی می‌باشد که اسماء‌شان در سطور بالا ذکر گردید.

جلال نورانی بیش از پنج دهه با مطبوعات افغانستان ارتباط مستقیم داشت، او می‌گفت همه اسرار مطبوعاتیان را میدانند و با بسیاری از آنان همکاری بوده است. نمیدانم آن مرحوم خاطرات خویش را چون غلام حضرت کوشان «سرگذشت یک ملت مظلوم» و یا سید قاسم رشتیا «خاطرات سیاسی» خود را نوشته است یا خیر؟

جلال نورانی از پیشکسوتان اول طنز نویسی در افغانستان بشمار می‌آید، بدون ذکر نام نامی جلال نورانی، در هنر طنز که آن فن شریفه را خوش گفتاری، باریک بینی و عمیق اندیسی با مفاهیم عالی ترجمه می‌نمائیم در افغانستان بی‌مفهوم خواهد بود، چونکه وی اولتر از همه صاحب تألیفات متعدده و مقالات زیاد در رشته متذکره می‌باشد.

دو دیگر نورانی با بزرگان و نویسندگان طراز اول وطن چون مرحوم خلد آشیان استاد علی اصغر بشیر هروی که در زمان خود یکتای زمانه در طنز نویسی بشمار می‌آمد و دیگران محشور و از هر یک از آنان سبدهای سمن برداشته بود.

یکی از شخصیت‌های گرامی را به اسم جناب عبدالواحد نظری چند سال پیش در امریکا ملاقات نمودم وی چند اثر خویش را در فن طنز پردازی برایم

هدیه کرد و به قرار فرموده‌شان در فاکولته هنرهای زیبا نیز کارهای ارزنده بجا گذاشته‌اند.

طنزهای استاد زمانه کشور ما جلال نورانی بر مردمان فعلیه وطن خصوصاً آنانیکه از نعمت سواد بهره‌ی دارند ویا در حقله‌های ادبی و هنری قرار دارند تأثیرات به‌سزای داشته و هرکس به قدر توان از گندم زارش خوشه چینی مینماید.

گفته‌آمد که جلال نورانی با استاد سترگ و نویسنده توانا مرحوم علی اصغر بشیر هروی مدیر سابق جریده ترجمان ارتباط خاص داشت و او را دایم به خوبی یاد میکرد و چه‌دنیایکه حوادث و اتفاقات گاهگاهی تکرار میشود، فرزند گرامی استاد بشیر هروی جناب قیوم بشیر و مرحوم جلال نورانی هردو مجله «گلبرگ» را در استرالیا به پیش میبردند.

مجله «گلبرگ» جهان فرهنگ، جهان تاریخ، جهان هنر، جهان طنز و ادبیات بود. این نگارنده به وقت فعالیت‌های هردو بشیر و نورانی در مجله مذکور ارتباطات زیاد داشتند. استاد بشیر هروی که از دوستان دیرین این نگارنده بود وی در مشهد مقدس دارفانی را وداع گفت و خانم‌شان بعداً در هجرت سرا وفات یافتند.

جلال نورانی در نوشتن مقالات سبک و روش خاص دارد و در نوشته و اسلوب نویسنده‌گی از کسی تقلید نمی‌کند.

جلال نورانی و این نگارنده هرگز با هم ندیده بودیم ولی در اثر تلیفون‌های مکرر چنان همدیگر را شناختیم که گویی سالها با هم همزیستی چون همصنف

ها و یا همکاری‌ها داشته باشیم. او و من یکدیگر را «بیچه خاله» خطاب می‌کردیم، چونکه مادر عقیقه و مغفوره جلال نورانی کوثر خانم از اهل کشور تورکیه و تورک بود و مادر مرحومه من که وقتی من حیث مادر ممتاز افغانستان انتخاب شده بود نیز از تورکان افغانستان بودند.

اگرچه باهم ارتباطات برادری داشتیم ولی چه ضرر داشت که برادری مان را از طریق مادران مستحکم تر می‌ساختیم کوثر خانم از قهرمانان نهضت زن در افغانستان بشمار می‌آید.

محترمه ماریا جان دارو نویسنده کتاب «آوای ماندگار» علاوه از اینکه نورتین جان و زلیخا جان نورانی را معرفی نموده مادرشان را که مادر جلال نورانی نیز می‌باشد به نام «استاد کوثر نورانی اولین گوینده زن در افغانستان» می‌داند و من از زبان مرحم استاد احمد جاوید و استاد عبدالغفور برشنا بار بار از مقام والای مرحومه مغفوره کوثر خانم شنیده‌ام.

ماریا جان دارو وظایف و کارکردهای اداری جلال نورانی را درک تاب «چهره‌های جاویدان» چنین می‌نگارد:

- عضو مجله ژوندون، (۱۳۵۱-۱۱۳۵۴ ه.ش)؛
- مدیر مسؤل انیس اطفال (۱۳۵۴-۱۳۵۷ ه.ش)؛
- عضویت در لویه جرگه و مدیر عمومی ریاست نشرات وزارت اطلاعات و کلتور (۱۳۵۵-۱۳۵۷ ه.ش)؛
- محصل در اتحاد شوروی (۱۳۵۹-۱۳۶۰ ه.ش)؛

- مدیر عمومی اطلاعات رادیو افغانستان (۱۹۸۱ م)؛
- رئیس تألیف و ترجمه وزارت تعلیم و تربیه (۱۹۸۵-۱۹۸۶ م)؛
- رئیس امور اجتماعی و بعداً رئیس اسناد و ارتباط شورای وزیران (۱۹۸۶-۱۹۸۸ م)؛
- مدیر مجله ژوندون و عضو انجمن نویسندگان و عضو هیأت تحریر آن انجمن (۱۹۸۸-۱۹۸۹ م)؛
- رئیس مؤسسه نشراتی انیس و مدیر مسول روزنامه ملی انیس (۱۹۸۹-۱۹۹۱ م)؛

- معین شورای عالی نشراتی افغانستان.

(چهره‌های جاویدان، ص ۳۲۵، ۳۲۶)

جلال نورانی علاوه از اینکه مشاور ارشد وزارت اطلاعات و فرهنگ بود مدتی بحیث رئیس عمومی مطابع دولتی نیز کار کرد، نورانی به ده‌ها سمینار و کانفرانس اشتراک کرده و سفرهای وظیفوی و مطبوعاتی را انجام داده است. گرچه جلال نورانی به وقت ترک وطن به مانند سایر هموطنان در استرالیا پناهنده گی گرفت ولی بالاخره وطنی را که از جان و دل دوست داشت به آنجا رفته و بعد از خدمات زیاد و ارزنده در سال (۲۰۱۷ م) در کابل آنجای که به دنیا آمده بود دار فانی را وداع گفت، انا لله و انا الیه راجعون.

جنت مکان جلال نورانی شخص کاملاً بی‌کینه، بی‌ریا، بی‌توقع، با فرهنگ، راستکار، با دانش، رفیق همه‌گان، جدی، پرکار، مهربان، بی‌آلایش، با وفا،

صمیمی و دارای شخصیت عالی و پسندیده و دوست واقعی بود و بر همه گان احترام می کرد.

در یکی از روزهای مأموریتش به دوران حکومت حامد کرزی برای این نگارنده تلفون نمود و گفت که پوهاند نعمت الله شهرانی در یکی از مجالس خصوصی از نوشته هایش تقدیر کرده است، من برایش گفتم که اگر خواسته باشی خودت را با او معرفی می نمایم، خاطریکه او هم پسر خاله ات میباشد. خداوند به نورانی چه زبان شیرینی داده بود چنان خوش شد و چنان کلمات زیبا را گفت که هرگز فراموشم نمیشود، بعد ها خبر شدم که هردو دوستان واقعی شدند.

چند سال پیش جلال نورانی جهت بازدید فامیل و محترمه زلیخا جان و آقای اسلم اکرم به استرالیا تشریف برد و توسط یکی از دوستان برایم پیغام داد که در آنجا آمده است، وقتیکه باهم در تماس شدیم برایش گفتم که آمدن شما به استرالیا به مانند آمدن گوگوش هنرمند پرآوازه ایران در افغانستان که میخواند (من آمده ام) میباشد، چونکه خود گفتید شما آمده اید.

از برگشت نورانی به کابل پرسیدم وی گفت بزودی برمیگردد، در همان لحظه برایش گفتم که قلم و کاغذ را بدست گیرد تا یادداشتی برایش دیکتی نمایم، با خود به کابل ببرد و فراموش ننماید.

دو سال پیش از آن مکالمه تلفونی مان یک کتاب تألیفی این کمینه بنام (ساز و آواز در افغانستان) در حدود دو جلد در مطبعه دولتی به چاپ رسیده بود

کسی که مراحل طبع آنرا تعقیب مینمود جلال نورانی بود که نزد من چون برادر نازدانه گی داشت و تقاضاهای مرا بزمین نمیزد تا آنکه آن کتاب در یک هزار نسخه بشکل خوب بچاپ رسید.

من کتاب دیگری بنام (صورتگران معاصر افغانستان) در دو جلد تهیه و آماده چاپ کرده بودم، برایش عرض نمودم که برادر گرامی نورانی صاحب، خبر شدم که رئیس بیهقی کسی دیگری شده است من میدانم که این کتاب چرا چاپ نمیشود، زیرا که امر وزیر مطبوعات به جهت چاپ گرفته شده به قرار فرموده جناب داکتر رهین بودجه هم موجود میباشد، کتاب کتاب با ارزش و مفید و قابل استفاده است و کتاب دیگر به مانند آن تا اکنون تهیه نشده است، چرا رئیس جدید بیهقی طبع آنرا به امروز و فردا به تعویق می اندازد، درحالیکه با جناب وزیر بار بار من و مرحومه زلیخا جان نگاه در خصوص چاپ آن سخن گفتیم، وی میگفت که حالا باید چاپ شده باشد.

زلیخا جان نگاه بسیار علاقمند آن بود که چون سوانح مکمل استاد مغفور سید مقدس نگاه در آن کتاب نوشته شده بود، میخواست چند جلد از آن را به فامیل خود بدست آورد. بناً به جناب جنت مکان نورانی گفتم که برادرم همینکه به کابل رسیدی به وطندار دروازی من بگو که چرا کتاب مرا چاپ نمی کند.

نورانی مهربان فرمود که حالا از جریان کاملاً آگاه شد و انشاءالله به مجرد رسید در کابل موضوع را حل خواهد کرد. واقعاً دو ماه بعد از برگشتش به کابل

به خاطر اصرار مکرر نورانی به چاپ رسیده بود ولی به تعداد پنجمین جلد و حتی عکس مرا که مؤلف بودم در پشتی آخر به چاپ نرسانیده بودند. زنده گانی نورانی به همین شکل گذشته است او با هر کس شناسا و بیگانه، همکاری فرهنگی مینمود، در یکی از روزها چند سال پیش برای من تلفون کرد و گفت که وی به عوض وزیر مطبوعات جناب داکتر رهین می‌رود و تالاری را که نام این کمیته اختصاص داده بودند در مراسم آن حصه می‌گیرد و چنانچه آن کار را مؤفقانه انجام داد و از روی لطف و برادری تمام جریانات را طی تلفون حکایه نمود.

من نمیدانم که به کدام زبان در باره آن مرد بزرگ افغانستان و آن دلسوزترین به فرهنگ افغانستان وصف نمایم (من چه گویم وصف آن عالیجناب) و او بارها این لطف‌ها را کرده است.

این نورانی مهربان و دلسوز دایم در مسایل فرهنگی با همه کس همکاری مینمود، اگر میدانست موضوع منطقی و به نفع جامعه و فرهنگ است تا جان در بدن داشت می‌کوشید تا آن موضوع را حل نماید چنانچه دو سال پیش آن یار با وفا و آن دوست همگان از دو کتاب تألیفی محترمه ماریا جان دارو به نامهای (هنرمندان تاریخ ساز تیاتر) و (چهره های جاویدان) خبر یافت که آماده طبع میباشد. سعی بلیغ نمود که آن کتابها به چاپ برسد، ولی کج قلمان و میرزا قلم‌ها تا اکنون آن دو کتاب بسیار مهم را به طبع نرسانیده‌اند.

ماریا جان دارو یکی از زبان قلم بدست و نویسنده گان زبده میباشد که اینجانب با وجود نداشتن سابقه آشنایی هردو کتاب شان را ویرایش نموده و مقدمه ها نوشتم با تأسف تمام هردو در محبس وزارت مطبوعات با زولانه های سنگین قرار دارند، مرحوم نورانی هنوز در پی آن کتاب ها بود بهر وسیله که باشد باید چاپ شود ولی مرگ نابهنگام او را مهلت نداد و خداوند روح مبارکش را شاد داشته باشد.

دوستی جلال نورانی و این نگارنده:

سالها پیش این نگارنده در امریکا تحصیل میکردم، تحصیل من به سویه ماستری در رشته هنر بود هر روز که جانب فاکولته هنرهای زیبا میرفتم از مقابل فاکولته های موسیقی و تیاتر که در یونیورسیتی اریزونا بود تیر میشدم و افسوس میخوردم که چرا ما در رشته های مذکور شعبه ها نداریم، بعد از چند ماه آهسته آهسته به شعبات آشنایی حاصل شد پس از آمدن به کابل پروگرام های چهار ساله هر دو دیپارتمنت موسیقی و تیاتر را با خود به کابل آوردم.

در کابل هردو پروگرامهای فاکولته های موسیقی و تیاتر را مطابق روحیه و کلچر افغانستان ترجمه نموده و به فکر آن شدم که بهر صورتیکه باشد شعبات مذکور را ضمیمه دیپارتمنت کوچک هنرهای زیبا که تنها کورسهای نقاشی و هیکل تراشی داشت، بسازم.

چون اختیار تأسیس دو شعبه موسیقی و تیاتر را داشتم هر دو را بار اول در تاریخ افغانستان به سویه آکادمیک به دست خود تأسیس نمودم، سپس با رئیس

پوهنتون وقت انجینر عزیز الرحمن سعیدی که وقتی شاگرد من در دارالمعلمین کابل بود در زمینه انکشاف و تقویه دیپارتمنت‌ها و نیز استخدام استادان مشوره نموده به استخدام استادان آغاز نمودم.

چند ماه بعد از تأسیس شعبات موسیقی و تیاتر مرحوم داکتر محمد نعیم فرحان را آوردم بعداً به یاری وی محترمه استاد زلیخا جان نورانی که تحصیلات مسلکی در تیاتر داشت دعوت نموده و او را به وظیفه تدریس و آمریت شعبه تیاتر توظیف نمودم.

این زلیخا جان نورانی که قبلاً با نامش آشنایی داشتم دارای شخصیت خاص بود، مذهب، بردبار، با تمدن و با فرهنگ ضمناً زیرک و هوشیار و صاحب اخلاق حمیده و روش جمیله بود بزودی با اسیستانت‌های هنرهای زیبا آشنایی حاصل نمود و جمله برایش احترام گذاشتند.

آنکه در آن دوران حکومت ناخوش طرفداران کمونست‌ها بود زلیخا جان نورانی، داکتر نعیم فرحان، استاد حسین ارمان، استاد عبدالقیوم بیسد، استاد سلیم سرمست و استاد فقیر محمد ننگیالی بشمول استادان فاکولته هنرهای زیبا همه اوقات خوشی را سپری میکردیم و در مجالس استادان بسا چیزها را از یکدیگر می‌آموختیم.

در سطور فوق منظور از شناسایی با زلیخا جان بود که موضوع به طوالت کشید وی را به خوبی شناختم، نورتن جان خواهر هنرمندش را نیز به شناسایی گرفتم، بعدها دانستم زلیخا جان دختر مرحومه مغفوره کوثر بیگم میباشد که در

کابل کارهای بنیادی را در قسمت نسوان انجام داد و پدر زلیخا جان در زمان تحصیل در رشته نظامی در تورکیه با وی ازدواج نموده و بالاخره جلال نورانی را که در مطبوعات افغانستان شهرت به سزا یافته بود بخوبی شناختم که به کدام فامیل ارتباط دارد.

فامیل جلال نورانی از فامیل‌های شهیر و فرهنگی کابلستان است وی که در میان خواهران متعدد، یگانه فرزند مردینه (دومین از چهار فرزند مردینه) بود والدین و خواهران او را در قبا‌ی پارچه حریر با صد ناز و نعمت پرورده بودند و نورانی بدون داشتن جزئی‌ترین عقده و تکلیف روانی به همان طوریکه در فامیل با محبت بزرگ شده بود با هرکس خوشبین و رفتار نیکو میکرد او چون در یک فامیل هنری فرهنگی بی آرایش نشو و نما یافته بود از آن سبب نامش در اخلاق، انسانیت و فرهنگی بودن ورد زبانها و نقل مجالس قرار گرفت.

زلیخا جان نورانی که وی نیز با نگارنده دختر خاله گی داشت هنوز داغ‌های وفات کوثر بیگم از دلش پاک نشده بود که فوت عزیزترین عضو فامیل استاد جلال نورانی روحیه نازکش را جریحه دار ساخت. عموماً زنان بسیار حساس میباشند ولی زلیخا جان تا جائیکه من می‌شناسم از شخصیت‌های بی‌نهایت حساس و دارای قلب نازک میباشد خدای یگانه به زلیخا جان آن خواهر هنرمند صبر جمیل عنایت فرماید.

در کابل بودم که مرحوم جنت مکان داکتر نعیم فرحان خبر آورد که اتحادیه هنرمندان تأسیس شده و رئیس عمومی استاد غوث الدین، معاون

عمومی یکی از تعلیم یافته گان فرانسه بنام آقای اسلم اکرم، آقای مسحور جمال رئیس بخشی موسیقی و اینجانب شهرانی رئیس بخش نقاشان، هیکل تراشان و خطاطان مقرر شده اند.

این اسلم اکرم را در سابق نمی شناختم اتفاقاً من که یکی از نقاشان کم سویه بودم و او از نقاشان با سویه بود که به روش جدید رسامی مینمود سوانح مکمل او در کتاب «صورتگران معاصر افغانستان» درج است.

سالها سپری شد داکتر نعیم فرحان برایم تلفون کرد و گفت که زلیخا جان نورانی با آقای اسلم اکرم ازدواج کرده است، البته این ازدواج، ازدواج پر میمنت بود دو دوست هنرمند و دو دوست مذهب و فرهنگی من زن و شوهر شده اند، این ازدواج شان با این الفاظ خاتمه نمی یابد، باید گفت که این دنیا پر از رمز و اسرار و پر از مبهمات است و دایم تقدیر کار خود را می کند و ما از بسا چیزهایی خبر می باشیم.

حضرت شیخ سعدی افصح المتکلمین گفته است:

برگ درختان سبز در نظر هوشیار

هر ورقش دفترست معرفت کردگار

حضرت لسان الغیب حافظ گفته است:

وجود ما معمایست حافظ

که تحقیقش فسون است و فسانه

من نگارنده در سال (۱۹۹۹م) در نیویارک سفر کردم و مجله بسیار مشهور و کثیر الاوراق را با همکاری دوستان تأسیس نمودم و مدیریت آن را دانشمند گرانقدر جناب انجینر محمد رحیم عابدی بدوش گرفتند.

در آن مجله مقالات زیاد می نوشتم از آن جمله در باره جهاد مردم تورکستان در برابر روسهای بلشویک مقالات دنباله دار تهیه مینمودم، اتفاقاً این مجله بدست زلیخا جان و آقای اسلم اکرم رسیده بود. در آن وقت یک تلفون از اوزبیکستان برایم رسید و گفت که تشکر میکند که راجع به پدر کلانش ملا ابراهیم بیک یا قهرمان جهاد ملت بخارا تحقیق کرده ام. بعدها که در اوزبیکستان رفتم معلوم شد که آن شخص نواسه ابراهیم بیک نبوده و من حیث یک قهرمان اوزبیک به نامش افتخار مینموده و او را پدر معنوی خود میدانسته است.

اما داستان بر سر شوهر زلیخا جان محترم آقای اسلم اکرم است این شخصیت محترم را که بارها در کابل دیده بودم باری در صحبت تلفونی برایم فرمود که او از زریاد تورکان ماوراءالنهر یا تورکستان جنوبی از نواسه های اصلی ملا ابراهیم بیک لقی میباشد و این موضوع برای این نگارنده یک خبر غیر مترقبه و بسیار مهم و زیبا بود چونکه به وقت حکومت خاندان محمد نادرشاه خان سعی میگردد تا بخاطر خوشی سردمداران کرملین جهاد مردم مظلوم و مسلمان تورکستان مکتوم و نادیده گرفته شود، جناب اسلم اکرم فرمود:

«ابراهیم بیک لقی دو دختر بنام های مونسه و رابعه داشت به قرار معلوم رابعه در ده بید سمرقند و غالباً مونسه در همان تورکستان جنوبی تولد یافته بود چون ابراهیم بیک میدانست که حیات او در خطر است لذا هر دو دختر خود را به دست محمد افضل خان شخص مورد اعتماد خود داده و وصی هر دو ساخت.»

محمد افضل خان هر دو دختر را بصورت مخفی دور از کابل در منطقه کوهستان در شمال کابل تربیه و سرپرستی نمود. محمد انور خان باشنده کابل که در کوهستان وظیفه داشت با رابعه ازدواج نمود و مونسه را شخصی بنام ملک محسن به خود نکاح کرد. از مونسه یک فرزند بنام خان آغا به یادگار ماند که در چوک کابل به تجارت المونیمی امرار حیات میکرد.

اما از رابعه پنج فرزند مردینه و یک دختر تولد شدند که نامهای شان به قرار ذیل میباشد: محمد سرور، غلام محمد، فدا محمد، محمد شریف و عبدالاحمد و یک دختر بنام رابعه و رابعه مادر جناب اسلم اکرم است.

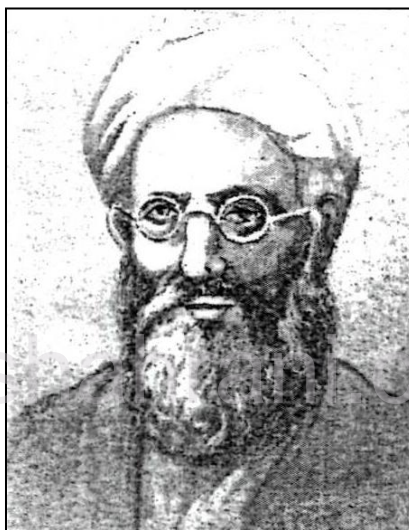
بنگرید به این جهان عجیب که من جلال نورانی و زلیخا را بچه خال و دختر خاله خطاب میکردم به جهت اینکه مادرهای مان خون تورکی داشتند و اینکه مادر شوهر زلیخا جان تورک و تورکی که پدرش امپراطوری بلشویک های را به لرزه انداخته بود و از قهرمانان جهاد تورکستان است و کتاب ها در باره او نوشته شده و از تصادف نیک یک قطعه عکس اصلی او را که پیش از شهادتش گرفته شده بود در مجله پیمان آنرا بنشر سپردیم.

دلچسپ تر اینکه آبا و اجداد مادر جلال نورانی و زلیخا جان نورانی از تورکان اناتولی به مدت شش و نیم قرن خلافت اسلامی را به دوش داشتند، سوپر پاور در جهان محسوب میگردیدند. امید دارم که موضوع تورک و خون تورکی به جنبه تعصبی فکر نشود و تعصب از مردود ترین و منفور ترین افکار و شیوه بد انسانیت و این تبصره طبق فرموده آیت الهی فقط به جهت شناسایی‌ها می‌باشد.

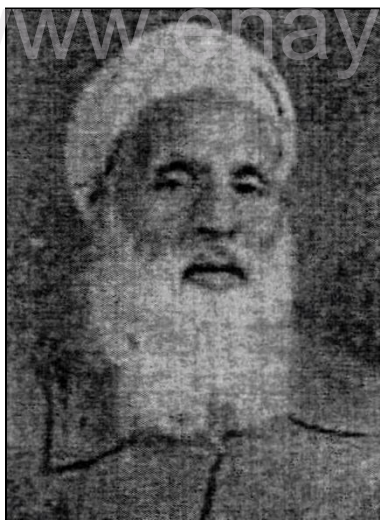
مرگ غیر مترقبه و نابهنگام جلال نورانی استاد طنز نویس، بزرگمرد مطبوعات که شخصیت فوق العاده انسانی داشت بزرگترین خلا در مطبوعات افغانستان می‌باشد.

من از قاره امریکا که هزاران فرسخ با افغانستان فاصله دارد به کافه اهل مطبوعات، دوستان نورانی، همصحبتان نورانی، خویشاوندان نورانی، همکاران نورانی، زیردستان و بالا دستان نورانی، هنرمندان، تیاترچیان و بازیگران، نقاشان، خطاطان، نویسنده گان طنز، قلم بدستان و دانشمند و فرهنگیان، زلیخا جان با شهادت، جناب آقای اسلم اکرم، نورتن جان و همه اعضای فامیل نورانی وفات المناک و غم انگیز جنت مکان و فردوس آشیان جلال نورانی را تسلیت عرض می‌نمایم.

چهره های جاودان



قاری عبدالله ملک الشعراء

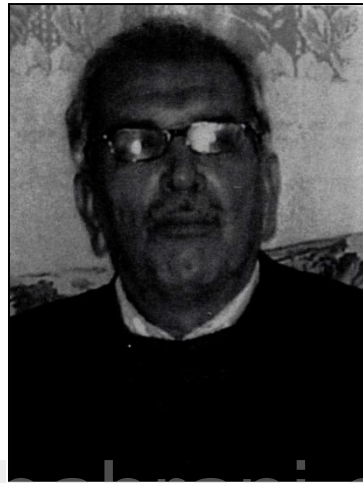


ملک الشعراء صوفی عبدالحق بیتاب

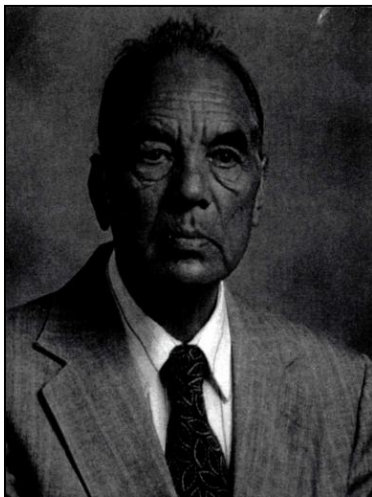
یکتعداد ادبای معاصر



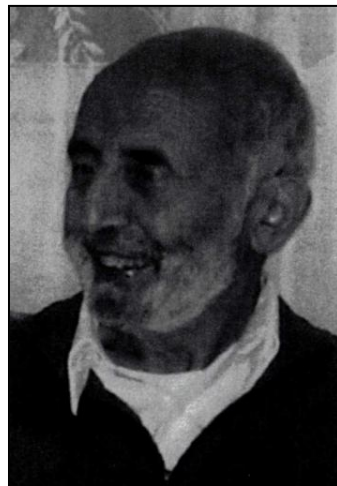
رازق فانی



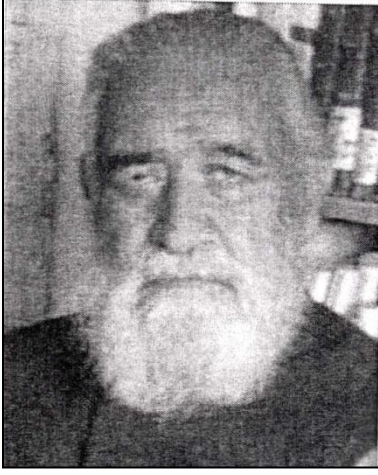
استاد واصف باختری



دکتور علی رضوی



استاد عبدالله سمندر غوریانی



پروفیسور استاد عبدالشکور رشاد



پروفیسور میر حسین شاہ



استاد محمد صدیق روهی



استاد عبدالحی حبیبی



استاد محمد امین اوچقون



پروفیسور دکتور شرعی جوزجانی

www.enayatshahrani.com



ناصر بخاری



استاد محمد اسحق ثنا



ماریا دارو



لیلا تیموری

www.enayatshahrani.com



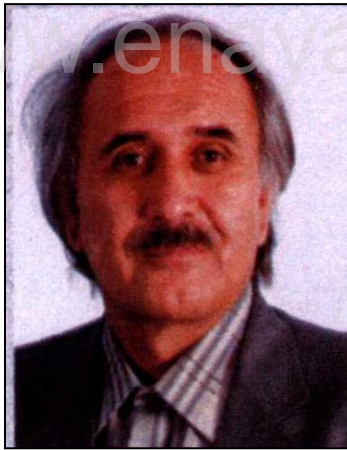
خورشید عطایی



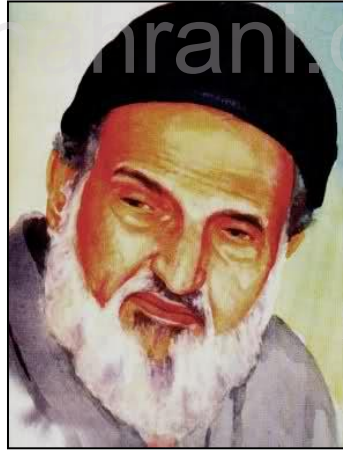
دكتور اكرم عثمان



استاد مير بهادر واصفي



استاد پرتو نادري



استاد حيدري وجودي